

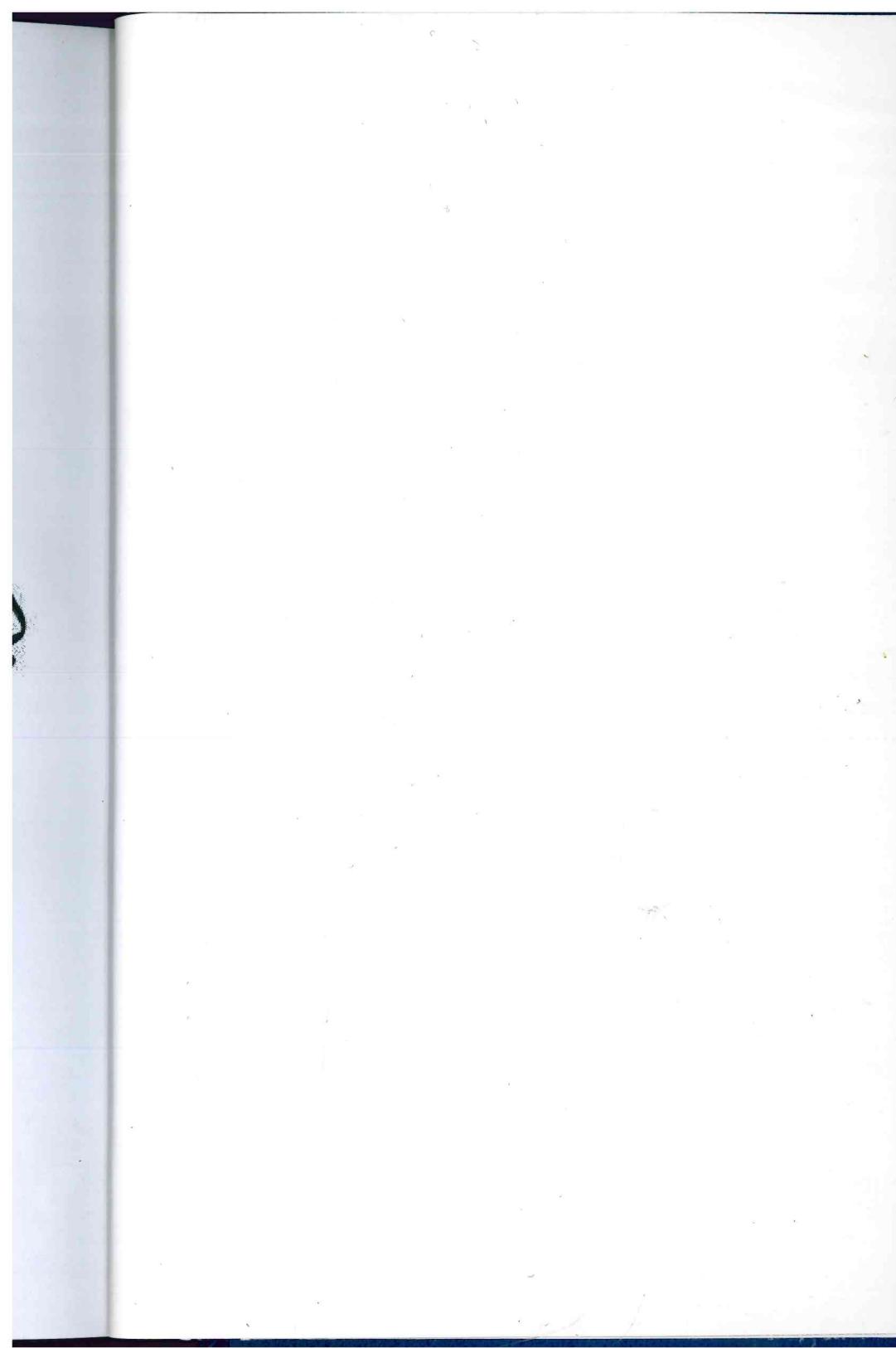
دو هزار سال تاریخ خزشیر

اڑ خاراگس ٹا برآمدن آلپوچا سب

(م ۱۰۵۸ - م ۳۲۶)

تألیف

یاسر خلفی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دو هزار سال تاریخ خرم‌شهر

از خاراکس تا برآمدن آلبوچاسب

(ق.م ۳۲۶ - م ۱۸۵۷)

یاسر خلفی



انتشارات اثرآفرین

سرشناسه

خلفی، یاسر - ۱۳۵۵

دو هزار سال تاریخ خرمشهر: از خاراکس تا برآمدن آلبوچاسب (۳۲۶ ق.م - ۱۸۵۷ م.)

عنوان و نام پدیدآور

یاسر خلفی.

مشخصات نشر

خرمشهر: اثرآفرین، ۱۳۹۴

مشخصات ظاهری

ص: نقشه؛ ۲۵۵

شابک

978-600-92201-5-1

وضعیت فهرست نویسی

فیبا کتابنامه

یادداشت

موضوع

خرمشهر - تاریخ

موضوع

خرمشهر

رده بندی کنگره

DSR ۲۰۸۵/۸۵/۱۳۹۴

رده بندی دیوبی

۵۶/۹۱۵

شماره کتابشناسی ملی

نام	دو هزار سال تاریخ خرمشهر: از خاراکس تا برآمدن آلبوچاسب (۳۲۶ ق.م - ۱۸۵۷ م.)
عنوان و نام پدیدآور	یاسر خلفی.
مشخصات نشر	خرمشهر: اثرآفرین، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری	ص: نقشه؛ ۲۵۵
شابک	978-600-92201-5-1
وضعیت فهرست نویسی	فیبا کتابنامه
یادداشت	
موضوع	خرمشهر - تاریخ
موضوع	خرمشهر
رده بندی کنگره	DSR ۲۰۸۵/۸۵/۱۳۹۴
رده بندی دیوبی	۵۶/۹۱۵
شماره کتابشناسی ملی	۳۹۱۶۱۷۶

انشارات اثرآفرین

نام کتاب: دوهزارسال تاریخ خرمشهر
(از خاراکس تا برآمدن آلبوچاسب (۳۲۶ ق.م - ۱۸۵۷ م))

مؤلف: یاسر خلفی

صفحه‌دارایی: هادی مدرس نیا

ناشر: انتشارات اثرآفرین

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۲۰-۱۵-۱

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

نشانی: خرمشهر - آرش فرعی ۱۲ پلاک ۴۰

همراه: ۰۹۱۶۳۳۲۲۳۱

ایمیل: asarafarin@yahoo.com

کلیه حقوق نشر محفوظ است.

فهرست

۹ مقدمه
۱۳ فصل اول: خرمشهر در یک نگاه
۱۵ مشخصات جغرافیایی
۲۹ پادشاهی میسان ✓
۳۲ موقعیت جغرافیایی
۳۴ شهرهای میسان
۳۶ نژاد و تبار میسانیان
۳۷ دین
۳۷ روابط تجاری و سیاسی میسان
۴۱ سرنگونی پادشاهی میسان
۴۲ میسان در دوران فتوحات اسلامی
۴۳ فصل سوم: شهر بیان
۴۶ پیشینه بیان
۴۸ بیان در کتابهای جغرافیدانان اسلامی
۵۰ نبردهای سالار زنگیان در بیان
۵۶ موقعیت مکانی شهر بیان
۵۹ شخصیت‌های تاریخی بیان
۶۱ فصل چهارم: حصن مهدی
۶۳ تاریخچه حصن مهدی
۶۶ حصن مهدی در کتابهای جغرافیدانان اسلامی
۶۸ حوادث مهم بیان و حصن مهدی در قرن سوم و چهارم

لشکر کشی موسی بن بغا برای جنگ زنگیان ۶۸	
حصن مهدی در عهد آل بربیدی ۳۲۵- ۳۲۶ هـ ق ۷۰	
نبرد لشکر یعقوب بن لیث با زنگیان به سال ۵۲۶ هـ ۷۲	
تسلط سپاه صمصم الدوله بر بصره به سال ۳۸۶ هـ ۷۳	
محرزی ۷۵	
فصل پنجم: همیلی	
موقعیت جغرافیائی همیلی ۸۱	
پیشینه ۸۵	
فصل ششم: حفار	
موقعیت جغرافیائی ۹۶	
تاریخچه ۹۸	
روستاهای حفار ۱۰۲	
اماکن مذهبی ۱۰۸	
فصل هفتم: محمره	
وجه تسمیه محمره ۱۲۱	
تاریخ محمره از سال ۱۸۱۲ تا جنگ ایران و انگلیس ۱۸۵۷ ۱۲۸	
پی ریزی و گسترش محمره ۱۲۸	
نبرد شیخ غیث با حاکم بصره و شیخ کویت در محمره ۱۸۲۶ م ۱۳۱	
محمره از سال ۱۸۴۸- ۱۸۳۴ ۱۳۷	
تسخیر محمره بدست ترک ها ۱۸۳۷ ۱۳۸	
محمره در سال ۱۸۴۱ ۱۴۴	
محمره سال ۱۸۴۳ م ۱۴۶	

	شهر
۱۴۶..... جنگ ایران و انگلیس ۱۸۵۷ و اشغال محمره	۶۸.....
۱۴۶..... مانور دریائی انگلیس علیه محمره ۱۸۴۸	۷۰.....
۱۴۷..... تدارک انگلیس برای تهاجم به خوزستان	۷۲.....
۱۵۰..... تدارک ایران برای دفاع از خوزستان	۷۳.....
۱۵۸..... اشغال محمره، ۲۶ مارس ۱۸۵۷	۷۵.....
۱۸۰..... تاریخ منظمه ناصری:	۷۹.....
۱۸۰..... سنه ۱۲۵۳ هجری = ۱۸۳۷ مسیحی	۸۱.....
۱۸۰..... سنه ۱۲۵۴ هجری = ۱۸۳۸ مسیحی	۸۵.....
۱۸۱..... سنه ۱۲۵۵ هجری = ۱۸۳۹ مسیحی	۹۳.....
۱۸۱..... سنه ۱۲۵۷ هجری = ۱۲۴۱ مسیحی	۹۶.....
۱۸۴..... سنه ۱۲۶۲ هجری = ۱۸۴۵ مسیحی	۹۸.....
۱۸۹..... سنه ۱۲۶۴ هجری = ۱۸۴۷ مسیحی	۱۰۲.....
۱۸۹..... سنه ۱۲۶۸ هجری = ۱۸۵۱ مسیحی	۱۰۸.....
۱۹۰..... سنه ۱۲۷۰ هجری = ۱۸۵۳ مسیحی	۱۱۹.....
۱۹۰..... سنه ۱۲۷۱ هجری = ۱۸۵۴ مسیحی	۱۲۱.....
۱۹۰..... سنه ۱۲۷۴ هجری = ۱۸۵۷ مسیحی	۱۲۸.....
۱۹۱..... روضه الصفا ناصری:	۱۲۸.....
۲۰۲..... ناسخ التواریخ:	۱۳۱.....
۲۲۱..... منابع کتاب	۱۳۷.....
۲۲۱..... منابع فارسی	۱۳۸.....
۲۲۳..... منابع عربی	۱۴۴.....
۲۲۵..... تصاویر	۱۴۶.....

مۀ	مۀ
شا	شا
آشنا نبا	آشنا نبا
بوم اس	بوم اس
مردم آا	مردم آا
برخلافه	برخلافه
اگر نخو	اگر نخو
بیشتر	بیشتر
ظهورا	ظهورا
و ارونا	و ارونا
دیده اه	دیده اه
اطراف	اطراف
از قبیل	از قبیل
نک	نک
شهر د	شهر د
در خو	در خو
خاصی	خاصی
اوائل ا	اوائل ا
این مو	این مو
در این	در این
در	در
جانبدار	جانبدار

مقدمه

شاید هیچ شهری در تاریخ معاصر به اندازه خرمشهر در اذهان مردم ایران آشنا نباشد. نامی که همواره یادآور رشدتها و جانفسانی های جوانان این مرز و بوم است. جوانانی که حمامه سترگ سوم خرداد را رقم زدند و خرمشهر مردم آن را در یاد و خاطر ایرانیان جاودانه ساختند. اما باید دانست که خرمشهر برخلاف نامش که قدمتی هشتاد ساله دارد از تاریخ کهنی برخوردار است و اگر نخواهیم اغراق کرده باشیم و پیشینه‌ای ساختگی با قدمتی پنج هزار ساله یا بیشتر برای آن بنویسیم، دست کم از زمان فروپاشی پادشاهی هخامنشیان و ظهور اسکندر مقدونی تاریخ این شهر با بنای آکساندریا در نقطه التقای کارون و ارون درود آغاز می‌شود. و در طول این دوهزار سال نامهای متعددی به خود دیده است از خاراکس و بارما گرفته تا بیان و محمره و یا شهرها و مناطقی در اطراف آن به وجود آمده‌اند که در بنای خرمشهر امروزی تأثیر بسزائی داشته‌اند از قبیل محرزی و حفار و ...

نکته جالب در مورد خرمشهر آن است که با توجه به نام و شهرتی که این شهر در تاریخ ایران دارد، کمتر نویسنده و مورخی، پژوهش یا تحقیقی جامع و در خور نام آن نوشته است و هر آنچه به رشته تحریر در آمده بیشتر به مقاطع خاصی از تاریخ معاصر آن چون دوره فرمانروائی شیخ خزعل و برده مربوط به اوائل انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی اختصاص دارد و استثناء قابل ذکر در این مورد مقاله چند صفحه‌ای آقای عبدالنبوی قیم است که تاریخچه ای کوتاه در این باره است.

در این کتاب سعی بر این است که تاریخی نسبتاً موثق و به دور از هرگونه جانبداری و تعصب قومی و زبانی و با تکیه بر منابعی که نویسنده در اختیار

داشته و یا می‌توانسته به آنها دسترسی داشته باشد پژوهشی نسبتاً مبسوط درباره تاریخ خرمشهر از بنای شهر خاراکس تا برآمدن تیره آلبوچاسب در اوائل قرن نوزدهم میلادی و پی‌ریزی شهر محمره در اختیار خوانندگان و علاقمندان به تاریخ این شهر مقاوم قرار داده شود.

این کتاب در هفت فصل به رشته تحریر درآمده و هر فصل آن در مورد تاریخ و پیشینه یکی از نامهای قدیمی این شهر یا مناطقی که در به وجود آمدن خرمشهر مؤثر بوده‌اند، پرداخته می‌شود.

فصل اول نگاهی کلی و گذرا به تاریخ خرمشهر دارد که معمولاً در کتابها و سایتها اینترنتی در مورد تاریخ این شهر عمده‌ای همین مطالب آمده است. فصل دوم در مورد شهر خاراکس و دولت- شهر میسان است که در قرن دوم قبل از میلاد به وجود آمده و تا زمان تأسیس پادشاهی ساسانیان ادامه داشت.

فصل سوم به تاریخ شهر بیان می‌پردازد و حوادث مهم این شهر را تا قرن چهارم، هجری با وجود منابع کمی که در این زمینه وجود داشته، مورد بررسی قرار می‌دهد.

فصل چهارم این کتاب به تاریخ حصن مهدی، شهری که در قرون اولیه اسلامی از شهرت زیادی برخوردار بوده و در دوره حکمرانی آل بربدی در خوزستان جزء مناطق مهم و سوق الجیشی آنان بوده است، پرداخته می‌شود. در فصل پنجم نگاهی داریم به تاریخ همیلی، شهری که در یک دوره زمانی اهمیت زیادی داشته ولی نام و نشان اندکی از آن در کتابها وجود دارد.

فصل بعدی آن تاریخ دهستان حفار، که در تاریخ زندیه به همراه محرزی بارها از آن نام برده شده، همچنین پیشینه روستاهای آن را از نظر عوامل انسانی و اجتماعی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

فصل پایانی به تاریخ محمره از زمان بنای آن در سال ۱۸۱۲م بدست حاج یوسف آبوجاسب تا جنگ ایران و انگلیس به سال ۱۸۷۵ پرداخته می‌شود و در آخر آنچه از حوادث مهم این شهر در تاریخ رسمی دوران قاجار ذکر شده را بیان می‌کنیم.

البته نگارنده این ادعا را نداشته که با نوشتن این کتاب توانسته‌ام تاریخی جامع و کامل در مورد خرمشهر ارائه دهم چرا که محدودیت در دسترسی به منابع و مأخذ مانع از آن شد که بتوانم آنچه را که مدت‌آغاز بود تحقیق بخشم. البته به حول و قوه الهی اگر عمری باشد قصد بر این است که جلد دوم تاریخ خرمشهر با نام «خرمشهر از نیمه دوم قرن نوزدهم تا پایان قرن بیستم» و سپس جلد سوم با نام «خرمشهر از نگاه خاورشناسان و سیاحان داخلی و خارجی» در آینده نزدیک به علاقمندان تاریخ این شهر عرضه نمایم.

۱۳۹۴/۱/۱۶

یاسر خلفی

فصل

شناختنی و معرفت افایی

فصل اول:

خرمشهر در یک نگاه

مش

شهر

یک دقیقه

درجه و

الیه جنو

واقع شد

به آبادار

دریا ۳ م

عراق ت

نسبی م

تمام فص

آهن سر

خرمشهر

از

برجای

علامیاز

¹*اصل م

و به عنوان

²-تمدن ه

را در پایان

یافت

مشخصات جغرافیایی^۱

شهرستان خرمشهر با مساحتی حدود ۴۵۵۲ کیلومتر مربع بین ۴۸ درجه و یک دقیقه یا ۴۸ درجه و ۳۰ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ و ۳۰ درجه و ۱۹ دقیقه تا ۳۰ درجه و ۵۸ دقیقه عرض شمالی از خط استوا در منتهی الیه جنوب باختり استان خوزستان، در محل پیوستن رود کارون و اروندرود واقع شده است. این شهرستان از شمال به اهواز، از شرق به شادگان، از جنوب به آبادان و از غرب به کشور عراق محدود است. بلندی خرمشهر از سطح دریا ۳۰۰ متر و آب و هوای این شهرستان به علت نزدیکی بودن به عربستان و عراق تحت تاثیر بادهای گرم و خشکی است که از این سو می‌وزند. رطوبت نسبی موجود در این ناحیه به علت نزدیکی به اروندرود و خلیج فارس در تمام فصل‌ها بالا است. فاصله هوایی آن تا تهران ۶۶۰ کیلومتر است. انتهای راه آهن سرتاسری ایران، محور تهران – خرمشهر به درازای ۱۰۷۰ کیلومتر، به خرمشهر منتهی می‌شود.

از نظر پاره‌ای از مورخین، خرمشهر کنونی را می‌توان به نوعی یادگار برجای مانده بخشی از آبادانی‌های تمدن عیلام^۲ به مرکزیت شوش دانست. عیلامیان از سال ۳۲۰۰ ق.م در بخش وسیعی از نواحی جنوب‌غربی

^۱* اصل مطالب این فصل مقاله‌ای در سایت پژواک ایران بوده که توسط نگارنده تلحیص و تصحیح گردیده و به عنوان چکیده تاریخ خرمشهر مورد استفاده قرار گرفته است.

^۲-تمدن عیلام: ایلام یا عیلام نام یک تمدن در منطقه‌ای است که بخش بزرگی در جنوب غربی فلات ایران را در پایان هزاره سوم قبل از میلاد در بر می‌گرفت ولی در دوره هخامنشیان به منطقه جغرافیایی شوش تقلیل یافت

فصل

فلات ایران حکومت می‌کردند. آنها به منظور محافظت از دهانه ورودی رودکارون، شهری به نام «نازینو» در آن محل بنا کرده بودند.^۱

در حمله آشوریانی پال^۲ پادشاه قدرتمند آشور به نازینو، بیشتر ساکنان این شهر کشته می‌شوند و خود شهر به ویرانهای تبدیل می‌گردد. در روزگاران سرزمب می‌شود پادشاهان هخامنشی نیز به همین منظور یعنی حفاظت از دهانه ورودی رود کارون، شهر دیگری به نام «آگنیس^۳» در آن حوالی ساخته می‌شود.

^۱ سپرسی سایکس می‌گوید: کارون در حدود چهار هزارسال قبل از میلاد در نقطه نزدیک اهواز وارد خلیج فارس می‌شده است و در آن نقطه جزیره‌ای بوده که اکنون به صورت رشته کوه سنگی مرتفعی باقی می‌باشد. در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان چنین آمده است: راولینسن حدس می‌زده که شدت ارتحال این نواحی و پیشرفت دلتای این رودخانه‌ها بطرف دریا در ازمنه قدیم در حدود یک مایل در سی سال بوده و امروزه در حدود یک مایل در هفتاد سال است. آثاری که از نیارخوس باقی مانده ثابت می‌کند که در آن زمان رودخانه‌های کارون و کرخه و دجله و فرات هر کدام مستقلانه وارد خلیج فارس گشته و تماسی با یکدیگر نداشتند. پس بعد است شهر نازینو دوره عیلامی در محدوده امروزی خرمشهر بوده باشد.

^۲ آشور بانی پال: از سال (۶۶۶۹ تا ۶۲۵۱ یا ۶۳۱ پ.م.) پادشاه آشور بود. آشوریانی پال آخرین فرمانروای مقتدر آشوریان بود که جانشین پدرش اسرحدون شد. معنای نامش یعنی "آشور به وجود آورنده یک وارث (جانشین)" است. در کتاب مقدس نام او به صورت "Asenappar" آمده است.

^۳ امام شوشتری در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان در مورد آگنیس و شهرهای پیرامون کارون و ارونلرود می‌گوید: در دوره عیلامیان چون هنوز بیشتر این خاک طبع مردانی داشت، آبادیهای مهمی مسلماً در آن نبوده است. استرابو گوید: «و کاره دریا مرداب است و بندر ندارد و از این جهت نیارخوس هنگامی که از هندوستان به بابل می‌رفت، توانست یک نفر راهنمای بومی پیدا کند، و هیچ جانی توانست کشته‌های خود را به ساحل نزدیک کند و نه کسی را بدست آورد که از اطلاعات محلی او استفاده کند». و نیز گوید: «شوشیها نزدیک به دهنه کارون یک دهی ساختند بنام آگنیس که پاقد استاد از شوش فاصله دارد» و این ده بنای گفته او نزدیک اهواز کنونی بود.

ای

اسکنده

امپرات

سرزمب

می‌شود

وقتی

سوق

بندری

فعلی

«خارا

معنی

بد

مقدونی

«الکسا

^۱ خاتمه

باسان ام

آغاز پاد

پادشاه ما

رو کورو

^۲ اسکنده

۳۵۶

رسیدن با

همایلا گ

از موفق ت

این بار نوبت به اضمحلال امپراتوری هخامنشیان^۱ می‌رسد. پس از آنکه اسکندر^۲ بابل را فتح می‌نماید، در سال ۳۳۳ق.م از آن طریق به خاک امپراتوری هخامنشیان حمله می‌کند. طی این هجوم که به که به تصرف کل سرزمین ایران و انقراض پادشاهی هخامنشیان می‌انجامد، شهر آگنیس نیز ویران می‌شود. اما اسکندر پس از فتح هند در سال ۳۲۶ق.م در راه بازگشت به بابل وقتی به منطقه اطراف رود کارون و اروندرود می‌رسد، از اهمیت موقعیت سوق الجیشی و تجاری این ناحیه واقف گردیده و دستور می‌دهد که یک شهر بندری به نام خودش «الکساندریا» در نزدیکی شهر آگنیس و حوالی محل فعلی خرمشهر بنا نمایند. نام این شهر تازه تأسیس بعدها به «کرخینیا» و یا «خاراکس» که از ریشه لغت آرامی «کارکا» به معنی قلعه و یا لغتی یونانی به معنی «قلعه جانپناه» گرفته شده است، تغییر داده می‌شود.

بد نیست که یادآوری شود که به استناد مدارک تاریخی موجود، اسکندر مقدونی حداقل ۲۱ شهر شناخته شده، در آن زمان همه به نام خودش «الکساندریا» با پسوندی از منطقه، در سرزمین‌هایی که گشوده بود، بنا نهاد و

^۱ هخامنشیان: (۳۳۰ - ۵۵۰ پیش از میلاد)، «(۲۲۰ سال) نام دودمانی و یک سلسله پادشاهی در ایران دوره باستان است. پادشاهان این دودمان از پارسیان بودند و تبار خود را به «هخامنش» می‌رسانند. هخامنشیان، در آغاز پادشاهان بومی پارس و سپس انشان بودند ولی با شکستی که کوروش بزرگ بر ایشتوویگو و اپسین پادشاه ماد وارد آورد و سپس گرفتن لیده و بابل، پادشاهی هخامنشیان تبدیل به شاهنشاهی بزرگی شد. از این رو کوروش بزرگ، رابینانگذار شاهنشاهی هخامنشی می‌دانند.

^۲ اسکندر مقدونی: (۳۵۶ - ۳۲۳ق.م)، معروف به اسکندر کبیر (پادشاه مقدونیه باستان بود. او در سال ۳۵۶ق.م در شهر پلا متولد شد و تا سن ۱۶ سالگی تحت تعلیم ارسطو قرار داشت. اسکندر توانت تا پیش از رسیدن به سن سی سالگی یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های دنیا بستان را شکل دهد که از دریای یونان تا هیمالیا گسترده بود. او در جنگ‌ها شکست ناپذیر می‌نمود و هر گز شکست نخورد. از اسکندر به عنوان یکی از موفق‌ترین فرماندهان نظامی در تاریخ یاد می‌شود.

وروودی

نان این

زگاران

دهانه

ی شود.

ارد خلیج

می‌باشد.

توابعی و

امروزه در

آن زمان

ایکدیگر

ای مقندر

ک وارث

اروندرو

ما در آن

می که از

های خود

گوید:

و این ده

فصل ا

مد

ناشی

تعمیر

آن را

ایر

پیشانی

شده ا

گر

شهر

بوده ا

پل

نموده

چین پا

به رود

تیوچ

آب اس

سمت

کارون

^۱- تدم

باستانی ا

واقع شد

ملکه زن

عده‌ای از همراهان خود از جمله پاره‌ای از قوای ناراضی و خسته شده از جنگ، سربازان پا به سن گذاشته و یا معلول را در آنجا سکونت داده است.

گروهی از باستان‌شناسان بر این باور هستند که نام رودخانه «کرخه» در خوزستان که از یشته کوههای زاگرس سرچشمه گرفته، از کنار آثار شوش باستان گذشته و در ادامه وارد خاک عراق شده و به رودخانه دجله می‌ریزد، از اسم همین شهر یعنی کرخینیا گرفته شده که به مرور زمان خلاصه گردیده و تبدیل به کرخه شده است.

در سال ۳۲۳ق.م اسکندر مقدونی در سن ۳۳ سالگی فوت می‌نماید. پس از مرگ این نابغه جنگی، سرزمین‌هایی که وی گشوده بود در میان سردارانش تقسیم می‌گردد. ناحیه آسیای غربی تحت کنترل یکی از سردارانش به نام سلوکوس در می‌آید که سرانجام منجر به تشکیل دولت سلوکیان^۱ یا اسالکه می‌شود در نتیجه شهر خاراکس تحت حکمرانی این دولت قرار می‌گیرد.

در حوالی سالهای ۱۶۵ یا ۱۶۶ق.م در نتیجه طغیان رودخانه‌های پیرامونی، بخش بزرگی از شهر خاراکس ویران می‌گردد. امپراطور سلوکی نامدار آن زمان آنتیوخوس چهارم^۲ یکی از سرداران خود بنام هیسپاوسین و یا به نقلی دیگر اسپاسینو را به عنوان حاکم آن شهر انتخاب نموده و توسط وی خرابی‌های شهر را مرمت نموده و آن شهر را به نام خود «آنتیوخ» می‌نامد.

^۱ سلوکیان: سلوکیان یا اسالکه نام دولتی یونانی بود که در میان سالهای ۳۱۲ تا ۳۱۰ پیش از میلاد (۳۱۰ میلاد) بر آسیای غربی فرمان می‌راند. پس از مرگ اسکندر مقدونی سرزمین‌های او میان سردارانش تقسیم شدند.

سلوکیان جانشینان سلوکوس یکم بودند که در ۳۰۶ پ.م به قدرت رسید. در حدود ۳۲۰ پیش از میلاد پادشاهی سلوکیان به وسیله سلوکوس یکم بنیانگذاری می‌گردد.

^۲ آنتیوخوس چهارم: (۱۶۴-۲۱۵ پ.م) پادشاه سلوکیان از ۱۷۵ پ.م تا زمان مرگش بود. لقب او اپیفانس در یونانی به معنای تجلی خداوند می‌باشد.

فصل اول

۱۹

مدتی بعد در دوران حکومت اسپاسینو، شهر آنتیوخا دوباره در اثر سیل ناشی از طغیان رودخانه‌ها خسارات فراوانی می‌بیند. اسپاسینو این بار پس از تعمیر ویرانی‌ها مطابق رسم آن زمان نام خود را نیز به اسم شهر اضافه نموده و آن را «خاراکس اسپاسینو» می‌نامد.

این شهر که به قول پاره‌ای از مورخین از نظر موقعیت سوق الجیشی در پیشانی خلیج فارس واقع شده بود، در کتبیه‌های تدمر^۱ «کاراک اسپاسینا» نامیده شده است و در نقوش آرامی، «کرد دومیسان» و در تلمود بابلی، «میشا».

گروه دیگری از باستان‌شناسان بر این اعتقاد هستند که مکان جغرافیائی شهر خاراکس - اسپاسینو در محل خرمشهر کنونی یا کمی در شمال آن واقع بوده است.

پلینیوس رومی، محل شهر خاراکس را در شمال رأس خلیج فارس قید نموده است. در سال ۹۷ میلادی یک ژنرال چینی به نام «گانینگ» که فرستاده چین‌پان‌چو، امپراتور چین، به دربار روم باستان بوده و در مسیر حرکت خود به روم از شهر خاراکی عبور نموده بود در خاطرات خود از این شهر با اسم «تیوجی» نام برد و نوشته است که به جز در زاویه شمال غربی در محاصره آب است. این مشخصات تا حدود زیادی با موقعیت خرمشهر کنونی که از سه سمت توسط شاخه غربی رودخانه کارون (بهمنشیر)، ارونده رود و شعبه اصلی کارون در بر گرفته شده است، مطابقت دارد.

^۱- تدمر: پالمیرا یا تدمر نام شهر و مملکتی به همین نام در کشور جمهوری عربی سوریه است. آثار شهر باستانی «تدمر» (مملکت تدمر) «پالمیرا» در ۱۶۰ کیلومتری شهر حمص، و در ۲۱۵ کیلومتری شمال شهر دمشق. واقع شده است. این شهر زیبا در سال ۲۷۴ میلادی توسط اورلیانوس، امپراتور روم در جنگی خونین که بین ملکه زنویبا «ملکة تدمر» رخ داد ویران شد.

شده از
ت.خه» در
شوشیزد، ار
دیده وپس از
دارانش
به نام
اساکلهامونی،
ن زمان
دیگر
بی‌های۳۱
سال)
بیم شدند.
از میلاد

فاسد در

فصل اول

به اس
زمان خلی
آعدهای ا
زبان خوا
اسلامی ا
نقل ا
شط العرب
نام این ن
کردند. ا
جزیره آب
شیخ در

شهر خاراکس در دوره سلسله ساسانیان^۱ «ویهاردشیر» و یا به نقلی «استرآباد» نامیده می‌شده است. اما مورخین مسلمان در کتب خود از آن به عنوان بهرسیر^۲ یاد کرده‌اند. ویهاردشیر یکی از هفت شهر بزرگی بوده است که بر روی هم کلان شهر تیسفون را تشکیل می‌داده‌اند.

ویهاردشیر در دوران ساسانیان شهری بزرگ و آباد بوده با کوچه‌های سنگ‌فرش شده و بازاری بزرگ که وجود سوداگران از ملت‌های گوناگون به آن بازار پر جمعیت رونق می‌بخشیده است. در طول دوران پادشاهی سلسله ساسانیان ویهاردشیر همچنان در رونق خود باقی می‌ماند. هر چند که بنا به سلیقه پادشاهان و حکمرانان مختلف وقت نام‌های گوناگونی بر خود داشته که آخرین آنها در اواخر حکومت ساسانیان «بارما» بوده است.

^۱ ساسانیان: شاهنشاهی ساسانی و یا ساسانیان نام دودمانی ایرانی است که از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی (۴۷۷ سال) بر ایران فرمانروایی کردند؛ بنیان این شاهنشاهی یکپارچه را اردشیر بنا کرد. دودمان ساسانی آخرین دودمان پیش از دوره اسلامی در ایران بودند. شاهنشاهان ساسانی که ریشه‌شان از استان پارس بود، بر پهنه بزرگی از آسیای باختری چیرگی یافته، گستره فرمانروایی خود؛ کشور ایران را برای نخستین بار پس از هخامنشیان، یکپارچه ساخته و زیر فرمان تنها یک دولت شاهنشاهی آوردند پایتخت ایران در این دوره، شهر تیسفون در نزدیکی بغداد در عراق امروزی بود.

^۲ بهرسیر: بهرسیر (بهارشیر، وهارشیر، ویهاردشیر)، شهری کهن در کرانه غربی دجله و رویروی ایوان مدارن. درباره زمان ساخت، ضبط نام، تاریخ فتح آن به دست مسلمانان و تغییرات پدید آمده در تقسیمات آن، اختلافات چشمگیری در منابع دیده می‌شود. به عقیده برخی از خاورشناسان، اردشیر شهر بهارشیر را ایجاد نکرده، بلکه به تجدید ساختمان سلوکیه و تغییر نام آن پرداخته است. بعدها واژه‌های بهرسیر و بهارشیر به جای یکدیگر به کار رفته‌اند و حتی بسیاری از نویسندها، بهرسیر را معرب بهارشیر شمرده‌اند. حتی طبری در شرح حوادث دوران خسروپریز، بهرسیر را «طسوج» نامیده است.

به استناد نوشته ابوزید بلخی^۱ پس از فتح آن نواحی به دست اعراب در زمان خلیفه دوم عمر بن خطاب^۲، نام این شهر به «بیان» تبدیل گردیده است. عده‌ای از مورخین معتقد هستند که نام بیان معرب واژه پیان می‌باشد که در زبان خوزی^۳ به معنی «مردان» است. به استناد نوشته مقدسی، مورخ بزرگ اسلامی این شهر باستانی تا قرن چهارم هجری نیز دائر بوده است.

نقل شده است: «گویا در دوره‌های پیش از اسلام به منظور اتصال کارون به سلطنت‌العرب نهری حفر شده و در شمال این نهر، آبادی پدید آمد. از همان دوره نام این نهر یا کanal را «بیان» نامیدند و آبادی مزبور را به همین اسم نامگذاری کردند». این کanal که بعداً به «کanal عضدی» معروف گردیده از بخش شمالی جزیره آبادان عور کرده و خرم‌شهر را به دو بخش خرم‌شهر در شمال و کوت-

شیخ در جنوب آن کanal تقسیم می‌کند.

^۱- ابوزید بلخی: ابوزید احمد بن سهل بلخی (در حدود ۳۲۲ هجری قمری) جغرافی دان، ریاضی دان، از پیرو مذهب شیعه و شاگرد کنده بود. وی نویسنده‌ای بسیارنویس و آگاه به دانش‌های زمان خود بود.

^۲- عمر بن خطاب: خلیفه دوم از خلفای راشدین که در سال ۱۳ هـ بعد از ابوبکر به خلافت رسید و در سال ۲۳ هـ به دست فیروزابولووه به قتل رسید.

^۳- اشتباهات رایج که بعضی از مورخین دارند تفکیک بین دو شهر و بهارنشیر و بهمن ارشدشیر است که غالباً آنها را یک شهر می‌شمارند در حالی که و بهارنشیر شهری است نزدیک تیسفون و جزء مدائن هفتگانه پایتخت ساسانی بود که تاسالهای زیادی بعد از فتوحات اسلامی آباد بوده و مسلمانان نام آن را به بهرسیر تغییر دادند. در حالی که بهمن ارشدشیر شهر یا استانی نزدیک دهانه خلیج فارس که به نوشته یاقوت شهری بود در جانب شرقی دجله (اروندروود) رویروی ابله که ویران شده و آثار آن از بین رفته و فقط نام بهمنشیر از آن مانده است.

^۴- زبان خوزی: زبان قدیمی خوزستان را زبان خوزی گویند. برآولد اشپولر زبان رایج استان خوزستان را زبان خوزی دانسته، می‌نویسد: «بنا به اقرار صریح اهل آن عصر، نه به زبان عربی ارتباطی داشته است نه به زبان پارسی، حتی الفبای عربی برای تلفظ و تحریر آن کافی نبوده و خطای نیست که این لهجه ویژه از آخرین بقایای زبان عیلامی به حساب آوریم».

نلى

آن به

ت که

بهای

ون به

سلسله

بنا به

ته که

۴۲۷

آخرین

بر پنهان

ر پس از

ره، شهر

ان مدائن

ات آن ،

را ایجاد

رشدشیر به

طبری

اگر این ادعا درست بوده باشد باید گفت که جزیره آبادان به صورت مصنوعی به وجود آورده شده است و نه به طور طبیعی به صورت دلتای رودخانه‌های بهمنشیر در شرق آن، کارون در شمال و اروندرود در غرب و جنوب.

از سوی دیگر در شرح جنگهای کوچک و بزرگ حکومت طایفه مشعشعیان^۱ به مرکزیت هویزه، با دشمنان در آن نواحی از بصره نام برده شده، اما از شهر بیان و یا نام بعدی این شهر هیچ‌گونه ذکری نشده است.

شیخ علوان بن عبدالله شویکی در کتاب «الامارة الکعبية فی القبان و الفلاحية» که در مورد تاریخچه آبادی‌های آن حوالی نوشته، از روستای حفار و محرزی نام برده اما هیچ‌گونه نامی از شهر بیان و یا حتی نام دیگری که نشان از وجود چنین شهری داشته باشد، نبرده است. او علیرغم آنکه در بخشی از کتاب یاد سده خود، ماقع شکستن سد «سابله» توسط کریم‌خان زند در سال ۱۷۶۵ میلادی را شرح داده و از دو آبادی حفار و محرزی نام می‌برد، اما از شهر بیان هیچ‌گونه ذکری نماید.

در هر صورت پس از ویرانی شهر بیان، شهر کوچکی به نام محرزه (مهرزه/محرزی) در نزدیکی ویرانه‌های آن شهر در محلی که رودخانه کارون به دو شاخه کارون غربی (کانال عضدی) و بهمنشیر تقسیم می‌گردد، ساخته شده است.

^۱ مشعشعیان: دودمانی عرب تبار از سادات موسوی که در اواسط قرن نهم هجری توسط سید محمد بن فلاح در حوزه به حکومت رسیده و تا قبل از ظهور صفویان حکومت مستقلی داشتند که با فرمادواری شاه اسماعیل صفوی و شکست مشعشعیان از وی این خاندان پس از آن والیان عربستان (خوزستان جنوبی) از جانب آنان گردیدند.

فصل اول

۲۳

ناصرخسرو قبادیانی^۱ که در بازگشت از سفر حج در ماه شوال ۴۴۳ هـ با یک کشته موسوم به «بوصی» از طریق بندر بصره و شهر آبله به جزیره آبدان وارد شده است، به جز وصف مختصری پیرامون عبادان(آبدان) هیچ‌گونه اشاره‌ای به وجود شهر یا روستائی ایرانی به نام محرزی در نزدیکی آن جزیره ننموده است.

احتمالاً چون ناصرخسرو در لنگرگاهی در بخش جنوبی جزیره آبدان در مقابل خاک عراق فعلی، از کشته پیاده شده بود، چندان توجهی به بخش شمالی آن جزیره و شهرک کناری آن، محرزی، نکرده است. به ویژه آنکه او در ادامه راه خود از طریق همان اروندرود در بخش جنوبی جزیره آبدان ، به بندر باستانی مهرویان^۲ در ساحل خلیج فارس و در شمال بندر دیلم، سفر کرده، بی- آنکه دیداری از ناحیه شمالی جزیره آبدان و آبادیهای حاشیه شاخه غربی کارون داشته باشد.

به هر جهت، شهرک محرزه/محرزی به مرور زمان گسترش یافته و به سوی مکان فعلی خرمشهر منتقل شده است. به مرور زمان اهالی آن شهر به دلیل سرخ رنگ شدن رود کارون و نخلستانها در هنگام غروب آفتاب، نام محرزه/محرزی را به «مُحَمَّرہ» به معنی قرمز رنگ شده تغییر می‌دهند.

^۱ ناصرخسرو قبادیانی: ناصرخسرو (۳۹۴ - ۴۸۱ هـ) از شاعران بزرگ فارسی‌زبان، حکیم و جهانگرد ایرانی و از مبلغان مذهب اسماعیلی بود. وی بر اغلب علوم عقلی و نقایی زمان خود از قبیل فلسفه یونانی و حساب و طب و موسیقی و نجوم و فلسفه و کلام تبحر داشت و در اشعار خوبیش به کرات از احاطه داشتن خود بر این علوم تأکید کرده است.

^۲- بندر مهرویان: ماهرویان یا مهرویان بندر قدیمی و تاریخی در کوهه قباد فارس قدیم بوده است. موقعیت کنونی مهرویان در قریه امامزاده عبدالله فعلی واقع شده استان خوزستان می‌باشد.

صورت دلتای غرب و طایفه رده شده، القبان و حفار و که نشان خشی از در سال اما از به نام رودخانه گردد،

محمد بن رواهی شاه (جنوبی) از

در پاره‌ای از نوشه‌های تاریخی آورده شده است که پس از دستگیری و قتا فجیع بابک خرمدین رهبر نهضت شعوبی سرخ جامگان در سال ۲۲۳ هـ بسیاری از پیروان آرامتر و غیر جنگجوی او را به دستور المعتصم بالله^۱ خلیفه عباسی به نواحی نیمه آباد اطراف تلاقی رودخانه ارون و کارون کوچ دادند که هم از ناحیه آذربایجان، مرکز نهضت سرخ جامگان به دور باشند و هم به دلیل نزدیکی به مرکز خلافت در بغداد، بتوانند آنها را راحت‌تر و بیشتر در کنترل و نظارت خود داشته باشند. این جماعت کوچ داده شده که کماکان لباس قرمز می‌پوشیدند، به تدریج در شهر محرزه ساکن می‌شوند. اهالی محل به پس از مدتی نام محرزه را به دلیل لباس سرخ رنگ کوچ داده شدگان به محمد ره تغییر می‌دهند.

با نگاهی به تاریخچه پیدایش شهر محرزه و اینکه برای نخستین بار در سال ۱۸۱۰ میلادی در منابع تاریخی از المحممره نام برده شده است، به آسانی می‌توان دریافت که ریشه تاریخی نام محمره به هیچ وجه نمی‌تواند ناشی از وجود سرخ جامگان کوچ داده شده به آن شهر باشد. زیرا در قرن سوم که این

^۱- بابک خرمدین: مرگ ۶ صفر ۲۲۲ هـ رهبر اصلی شورشیان ایرانی خرمدین است که بعد از مرگ ابواسلم بر خلافت عباسی شوریدند. در دوران خلافت عباسیان شمال آذربایجان کانون شورش طولانی مدت و خطرناک علیه خلافت بود که توسط بابک خرمدین رهبری می‌شده است و بر شمال غرب ایران تاثیر گذاشت و پیش از ۲۰۱ از ۲۰۱ ق. ق. تا ۲۲۲ ق. ق طول کشید.

^۲ المعتصم بالله: ابواسحاق محمد المعتصم بالله (۲۱۸-۲۲۷ هـ) هشتمین خلیفه عباسی فرزند هارون الرشید بود که پس از مأمون به خلافت رسید. ابواسحاق معتصم به سال ۱۷۸ هجری تولد یافت مادرش کنیزک بود مارده نام، نامش محمد یا ابراهیم بود از علم و ادب بی بهره بود. به دوران مأمون و لایت شام و مصر داشت و مأمون به هنگام مرگ از فرزند خویش عباس که به نزد سپاهیان بسیار محبوب بود، چشم پوشید و خلافت را بد و داد که در معتصم قوت و لیاقت کافی برای حفظ دولت عباسی می‌دید

گروه به آن نواحی کوچ داده شده بودند، شهر بارما به نام معرب خود بیان هنوز دائم بوده و روستای محرزه اصولاً بنیان گذاشته نشده بوده است که نام آن به محمره تغییر داده شود. در ضمن منطقی هم به نظر نمی‌رسد که سرخ جامگان تا زمان بنیان‌گذاری شهرک محرزه سعی چند قرن پس از کوچانده شدن به آن منطقه، همچنان لباس سرخ خود را بر تن داشته باشند.

عنوان محمره چند سال بعد در شرح جنگ شیخ غیث بن غضبان و هم- پیمانش شیخ حمود بزرگ طایفه بنی متفق با حکمران عثمانی بغداد در سال ۱۸۶۱ میلادی به صورت «کوت‌المحمره» برای دومین بار ذکر می‌گردد^۱

در آن دوره، قرن سیزدهم هجری، تیره‌ای از طایفه بنی‌کعب به نام آبوقاسپ که شیخ مرداو بن علی بن کاسب بزرگ آن بوده، در محمره زندگی می‌کرده‌اند. پس از فوت شیخ مرداو، فرزند او حاج یوسف جانشین وی می- گردد. با توجه به آنکه در آن زمان شهر محمره بخشی از قلمرو شیخ ثامر بنی- کعب، شیخ‌المشايخ فلاحیه محسوب می‌گردیده، شیخ آبوقاسپ نیز در تحت حکمرانی او بوده است.

حاج یوسف بنی به دستور شیخ‌المشايخ، شیخ غیث بن غضبان، بندرگاه کوت‌المحمره را احداث می‌نماید. این اقدام مدبرانه نقطه عطفی در تاریخ شهر خرمشهر محسوب گردیده و آغازی می‌گردد بر شکوفائی و رونق اقتصادی این بندر که در پی خود آبادی و آبادانی این شهر را به همراه می‌آورد. ساکنان عرب این ناحیه که اکثراً از اعضاء خاندان بنی‌کعب از دودمان آبوقاسپ که

^۱- کوت محمره: «کوت» واژه‌ای بابلی است، برخی نیز آن را هندی می‌نامند، واژه کوت به معنی قلعه است. همچنین به معنی مجموعه‌ای از خانه‌های به هم چسبیده که شیوه روستایی کوچک بر ساحل دریا و رود باشد، نیز می‌باشد.

فصل

نسب آنها به مرداو بن علی بن کاسب می‌رسید. بودند، به مرور زمان و به ویژه در فاصله اواخر حکومت آغا محمدخان^۱ تا اوایل دوران حکومت محمدشاه قاجار^۲ کوچک و سرسیز محمره را که از نعمت آب فراوان دو رودخانه آب شیرسن اروندرود و کارون برخوردار بود و بندرگاه آن جانی گرفته و از رونقی قابل توجه برخوردار بوده را توسعه داده تا جائی که این بندر در اواخر دوره قاجاریه رقیب عمدہ‌ای برای بندر مهم بصره در عراق محسوب می‌گردیده است. هنری راولینسن مورخ انگلیسی که در سال ۱۸۴۸م به این شهر سفر کرده بود نقل نموده که نر بندر محمره ۲۵ کشتی اقیانوس‌پیما لنگر انداخته بوده در حالی که در همان زمان فقط آفرونده از این‌گونه کشتی‌ها در بندر بصره پهلو گرفته بود.

^۱- آغا محمد خان قاجار؛ (۱۱۲۱ در استرآباد - ۲۸ خرداد ۱۱۷۶ در شوشابیان‌گذار دودمان قاجاریه در ایران است. در سال ۱۱۶۱ خورشیدی آقامحمدخان که از افراد ایل قاجار بود با از میان بردن حکومت جاشینان کریم خان زند به حکومت رسید. او تهران را پایتخت خود انتخاب کرد. آقامحمدخان با لشکر کشی‌های متعدد توانست ایران را یکپارچه سازد.

^۲- محمد شاه قاجار؛ (۱۴ دی ۱۱۸۶ - ۱۴ شهریور ۱۲۲۷ تجریش) نوه فتحعلی‌شاه و فرزند عباس‌میرزا و سومین شاه از دودمان قاجار در ایران بود

فصل دوم

خاراکس - پادشاهی میسان

پادشاهی

نخستی

۸۱۱ سال

ویسکونتی

اصالتی شر

بود که طبق

رأس خلیع

اسکندر

منطقه‌ای

داشته رسم

به بنای

به نام خوا

اسکندر به

جغرافیایی

دارای زمی

مجاورت

رودخانه‌ها

فارس بود

^۱ پادشاهی می

^۲ فی سنّة ۸۱۱

اسماء الملوك

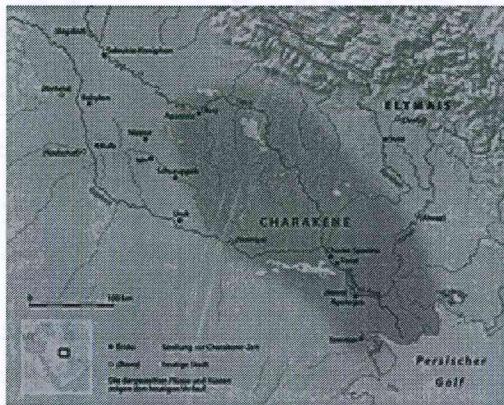
میسان دراسة

پادشاهی میسان

نخستین آشنایی علمی باستان شناسان با پادشاهی میسان یا میشان مربوط به سال ۱۸۱۱ میلادی و بر اثر کشف سکه هایی به زبان یونانی بود.^۱ در این سال فیسکونتی مشاهده کرد که برخی از نامهای حک شده بر روی سکه های یونانی اصلتی شرقی دارند و اسمی پادشاهان حک شده مشابه نامهای پادشاهانی بود که طبق نوشته های مؤرخین کلاسیک روزگاری بر شهر خاراکس در شمال رأس خلیج فارس حکومت می کردند.^۲

اسکندر پس از فتوحات خود در هند در راه بازگشت خود به بابل به منطقه ای که به احتمال زیاد شهر خرمشهر کنونی یا کمی در شمال آن قرار

داشته رسیده و دستور
به بنای شهری بزرگ
به نام خود او می دهد.
اسکندر به خوبی ارزش
جغرافیایی آن منطقه که
دارای زمینی مرتفع در
مجاورت آب های
رودخانه ها و خلیج
فارس بود را دریافت و



^۱ پادشاهی میسان [Wikipedia.org/wiki/Mesene](https://en.wikipedia.org/wiki/Mesene)

^۲ فی سنه ۱۸۱۱ لحظ فیسکونتی ان الاسماء الذى مكتوبة على بعض التقدور الاغريقية من اصل شرقى و تشبه اسماء الملوك الذين قال عنهم المؤلفون الكلاسيكيون انهم حكموا مدينة خاراكس عند رأس الخليج الفارسي. میسان دراسة تاريخية اولية، شیلدن اورث نولدمان، ترجمة فؤاد جمال، القسم الاول، ص ۴۳۲

فصل دوم

هدف از بنای این شهر نیز بدلیل نقش تجاری و بازرگانی وسیعی بود که می-
توانست بعدها ایفا کند.^۱

اسکندر این شهر را به نام خود تأسیس کرد و بعدها به نامهای
خاراکس و همچنین کرخینیا معروف گردید.

پس از مرگ اسکندر در بابل و تأسیس دولت سلوکی این شهر تحت
کنترل سلوکیان درآمد. تا اینکه در سال ۱۶۵-۱۶۶ قبل از میلاد قسمت‌هایی از
شهر بر اثر طغیان آب رودخانه‌ها تخریب گردید و توسط امپراطور سلوکی
نامدار آن زمان آنتیوخوس چهارم بازسازی می‌شود و آن را به نام خود آنتیوخا
می‌نامد و یکی از فرماندهان خود را به نام هیسپاآسین^۲ به حاکمیت آن شهر و
منطقه می‌گمارد. اما در طی حکومت هیسپاآسین بار دیگر شهر دچار سیل شده
و این بار بدستور هیسپاآسین یا اسپاسینو اقدام به بنا و مرمت آن می‌کنند و نام
خود را بر نام شهر اضافه کرده آن را خاراکس-اسپاسینو می‌نامد. این شهر در
کتبیه‌های تدمری^۳ به نام کاراک اسپاسینا و در نقوش آرامی به نام کرک
دمیسان به معنی قلعه میسان و در تلمود بابلی به نام میشا ذکر گردیده است.

در بین
دولت سلوکی
کرده، به ن
کند.

در سا
حاکم نیاپ
از النهرين^۴
به قلمرو
حاکم الیه
شکست او

^۱ فرهاد دوم:
یکم به تخت
آنتیوخوس ها
^۲ اشکانیان: ک
ایران زمین بوا
نامیده شد. ای
در شمال شرق
^۳ بین النهرين

فرات جای^۵
سرزمین کهن
^۴ نشوء و تطو
الیمائی: الیم
کرد. به نظر ،
قرار داشت «ا
شرق می نامی

^۱ دولة ميسان الغربية، منزل عبد الكريم البكر، ص ۱۹

^۲ هیسپاآسین: از سرداران معروف آنتیوخوس چهارم امپراطور سلوکیان که به دستور نامبرده شهرالکساندريا را
بازسازی کرده و مدته حاکم آن نواحی گردید. گفته می‌شود نام وی هیسپاآسین بن ساگدو دوناسیس یک
ایرانی و از قوم بختیاری باشد و حتی گفته شده که وی نوه یوئیدیموس بختیاری است.

^۳ تدمر: پالمیرا یا تدمر نام شهر و مملکتی به همین نام در کشور جمهوری عربی سوریه است. آثار شهر باستانی
«تدمر» (مملکت تدمر) «پالمیرا» در ۱۶۰ کیلومتری شهر حمص، و در ۲۱۵ کیلومتری شمال شهر دمشق واقع
شده است. این شهر زیبا در سال ۲۷۴ میلادی توسط اورلیانوس، امپراتور روم در جنگی خونین که بین ملکه
زنوبیا «ملکه تدمر» رخ داد ویران شد.

در بین سالهای ۱۴۱ الی ۱۳۹ قبل از میلاد پس از انتشار ضعف در پیکر دولت سلوکیان هیسپاوسین استقلال خود را بر مناطق تحت فرمان خود اعلام کرده، به نام خود سکه ضرب می‌کند اما روابط خود را با سلوکیان حفظ می‌کند.

در سال ۱۲۹ قبل از میلاد هیسپاوسین حمله‌ای بزرگ بر علیه همیروس،^۱ حاکم نیایی فرهاد دوم^۲، پادشاه اشکانی^۳ بر منطقه بابل و سرزمین‌های بین‌النهرین^۴ انجام داده و موفق به شکست او و ضمیمه کردن بابل و اراضی مجاور به قلمرو حکومتی خود می‌شود.^۵ همچنین ذکرگردیده که او حمله‌ای بر علیه حاکم الیمایی^۶ سرزمین‌های عیلام به نام ((بیتیت)) تدارک داده و پس از شکست او موفق به بسط منطقه نفوذ خود می‌گردد.

^۱ فرهاد دوم: هفتین شاه ایران از دودمان اشکانی است (۱۳۸ یا ۱۳۷-۱۲۸ ق.م.). وی پس از پدرش مهرداد یکم به تخت نشست. آغاز سلطنت او ۱۳۸ پیش از میلاد است. در سال ۱۲۹ پیش از میلاد فرهاد دوم، آتنیو خوس هفتم را شکست می‌دهد.

^۲ اشکانیان: که با نام امپراتوری پارت‌ها نیز شناخته می‌شود، یکی از قدرت‌های سیاسی و فرهنگی ایرانی در ایران‌زمین بود که ۴۷۱ سال بر قسمت اعظم غرب آسیا حکومت کرد. موسس و بنیانگذار این دودمان، اشک نامیده شد. این امپراتوری در قرن سوم پیش از میلاد توسعه اشک رهبر قیله پرنی پس از فتح ساتراپ پارت در شمال شرقی ایران تأسیس گردید. وی سپس علیه سلوکیان قیام کرد.

^۳ بین‌النهرین: میان‌رودان یا بین‌النهرین یا میان‌دورود نام منطقه‌ای جغرافیایی است که میان دو رود دجله و فرات جای گرفته است. بیشتر سطح این منطقه در کشور عراق امروزی است و در گذشته مدتی بخشی از سرزمین کهن ایران باستان بوده است.

^۴ نشوء و تطور مملکه میسان، واقع اسامیل الصالحی، ص ۸

^۵ الیمایی: الیماییان یکی از حکومت‌های محلی بود که در روزگار اشکانی در نواحی خوزستان کنونی ظهرور کرد. به نظر می‌رسد این نام تغییر شکل یافته ایلام باشد. بابلی‌ها قسمت مرتفع سرزمینی را که در مشرق بابل قرار داشت «الامتو (Elamtu)» یا «لام (Elam)» («معنی «کوهستان» یا شاید «کشور طلوع خورشید» یعنی مشرق می‌نامیدند). این نام در تلفظ یونانی «الماییس» ثبت شده است

فصل دو

سرانجام میسان بعنوان یک از ساتراپهای مهم دولت اشکانی در آمده و بصورت نیمه مستقل و گاهی مستقل به پادشاهی خود در بیش از سه قرن ادامه می‌دهد تا هنگامی که آخرین پادشاه میسانی در اوایل برآمدن حکومت ساسانیان توسط اردشیر بابکان^۱ به قتل رسیده و حکومت آنان پایان می‌یابد.

موقعیت جغرافیایی

منطقه‌ای که دولت میسان در آن به وجود آمد شامل سرزمین جلگه‌ای پست و همواری بود که میان آن به وسیله رودهای دجله و اروندرود و رود کرخه شکافته شده و پیرامون جنوب آن رود کارون جریان داشت. همچنین رودها و کانال‌هایی نیز از این رودهای اصلی سرچشمه می‌گرفت. با توجه به پستی زمین آن، جلگه‌ها و مرداب‌ها بخش وسیعی از آن را در برگرفته، به هنگام طغیان رودها به ویژه هنگامی که نظارت بر امر آبیاری و نظم و ترتیب آن مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفت بر این قسمت از زمین افزوده می‌شد. ماهی‌ها در آن فراوان بوده و در جای جای آن ساقه‌های نی روییده بود که کشتیرانی را چهار اختلال می‌کرد و مانع از حرکت کشتی‌ها می‌شد.

^۱ پلینوس:

طیعیدان،

تیلیوس یک

² سلسله‌ها

میلادی،

چین بوده‌ا

از قوم هان

³ نقره مدل

^۱ اردشیر بابکان: (اردشیر یکم ساسانی، شناخته شده به اردشیر بابکان)، بنیانگذار سلسله ساسانی بود. وی پس از شکست و پسین شاهنشاه اشکانی، اردون پنجم در سال ۲۲۴ میلادی در دشت هرمzedگان، دودمان اشکانی را برانداخت و سلسله ساسانی را بنیان گذاشت. اردشیر از آن پس خود را «شاهنشاه» نامید و تسخیر سرزمینی که ایرانشهر یا ایران می‌خواندش را آغازید.

پلینیوس^۱ رومی شهر خاراکس را در شمال رأس خلیج فارس ذکر کرده و در سال ۹۷ میلادی یک ژنراال چینی به نام گان ینگ که از طرف امپراتور چین پانچو از دودمان هان^۲ مأمور به سفر به دربار امپراتور روم بود در طی مسیر خود از شهر میسانی خاراکس عبور کرده و در توصیف خود از این شهر آن را tiozeh نامید که از هرسو به جز در زوایه شمال غربی در احاطه آب است. و مساحت آن در حدود ۱۲ مایل است و آن را شهر بسیار گرم دیده که حیواناتی از قبیل شیر، شتر و شترمرغ به وفور در آن یافت می‌شود. همچنین جوبا دوم پادشاه موريتانی در ابتدای قرن اول میلادی این شهر را در حدود ۵۰ مایل دورتر از دریا مشاهده کرده بود^۳ در سال ۱۸۱۸ میلادی تحقیقات و پژوهش‌های متعددی صورت گرفت که منجر به کشف منطقه حکومتی این پادشاهی گردید و موقعیت جغرافیایی آن در بین رودهای دجله و فرات و رود کارون تعیین گردید.

^۱ پلینیوس: گایوس پلینیوس دوم، (۲۳ - ۷۹ میلادی) معروف به پلینی بزرگ، پلینی مهتر یا پلینی پیرتر، طبیعیدان، فیلسوف طبیعی و نویسنده رومی و مؤلف «دانشنامه تاریخ طبیعی» بوده است. گاه به اشتباہ او را با پلینیوس یکسان دانسته‌اند.

^۲ سلسله هان: دودمان هان، که بعد از دودمان چهاین به قدرت رسید، بین سالهای ۲۰۶ قبل از میلاد و ۲۲۰ میلادی، حدود ۴۰۰ سال بر چین فراموشویی می‌کرد. این زمان طولانی یکی از پرتأثیرترین دوره‌ها در تاریخ چین بوده است و تا آشوب کلاه زردها و دوره سه امپراتوری ادامه پیدا کرد. اکثر مردم چین، اکنون خود را از قوم هان می‌دانند، که به علت حکومت طولانی این سلسله این قومیت اکثربت مطلق را پیدا کرد.

^۳ نقد مملکة میسان العربیة، محمد باقر الحسینی، ص ۲۹

شهرهای میسان

خاراکس: خاراکس یا کرخینیا مهمترین شهر میسان و پایتخت آن بوده و به نامهای کرخینیا و خاراکس اسپاووسینو نیز شناخته می‌شود. تاریخ بنای آن به زمان اسکندر مقدونی می‌رسد و بدلیل موقعیت بندرگاهی خود نقش بزرگی در تجارت میسان داشت و امروزه رودخانه کرخه در خوزستان هنوز نام قدیم این شهر، کرخینیا را به یادگار دارد. به اعتقاد باستان شناسان به احتمال زیاد مکان جغرافیایی آن در شهر خرمشهر امروزی یا کمی در شمال آن واقع بوده است. از مشاهیر این شهر جغرافیدان باستان ایزیدور خاراکسی^۱ می‌باشد.

فرات: پلینی بزرگ در قرن اول میلادی آن را تابع پادشاه کرخینیا (میسان) ذکر کرده و آن را در حوالی ۱۱ مایل در جنوب شهر خاراکس می‌داند. به عقیده فرانتس آلتایم مکان آن شهر بصره امروزی در خاک عراق می‌باشد اما طبق نظر دیگر جغرافی دانان عرب احتمال دارد که مکان آن در منطقه بهمنشیر امروزی و در نزدیکی شهر آبادان بوده باشد. رودخانه فرات نام خود را از این شهر میسانی گرفته است و در زمان ساسانیان نام آن به بهمن اردشیر (بهمنشیر) تغییر می‌یابد.^۲

أبله: از شهرهای میسانی که نام آن از نام یونانی شهر اپولوگوس گرفته شده باشد. این شهر یکی از شهرهای تجاری مهم پادشاهی میسان بوده و در عهد

^۱ ایزیدور خاراکسی: عالم یونانی از اهل خاراکس بوده و کتبی راجع به جغرافیای عالم قدیم نوشته پلین اسم او را زیاد در تصنیفات خود برده کتابی که از او مانده راجع به جغرافیای پارت است. ظن قوی بر این است که عالم مذکور در قرن اول میلادی می‌زیسته

ابویکر: عبارات اول او
کرد. بعد از انتخاب شد
^۱ خالد بن واشنطن اسلام
جنگی، و نیز از عوامل
شرکت داشت
در جنگ بسرانجام، خا
^۲ عبّة بن خ
هرجت کرد در آورد.
^۳ ابن بطوطه
م در مغرب
یمن، بحرین
سرانجام به
۵۲-۱۳۲۵)

ولی بیش از
محسوب کر

اسلامی یکبار در عهد ابوبکر^۱ توسط خالد بن ولید^۲ و بار دیگر در عهد عمر توسط عتبه بن غزوان^۳ فتح می‌گردد و تا مدت‌ها پس از آن نقش تجاری خود را حفظ می‌کند. ابن بطوطه^۴ ذکر می‌کند که ابله شهر بزرگی بوده که تاجران هندی و فارس برای تجارت به آن می‌آمدند. مکان آن در نزدیکی شهر بصره عراق می‌باشد.

^۱ ابوبکر: عبدالله بن عثمان (ابوقحافه) جزء نخستین کسانی است که به پیامبر (ص) ایمان آورد. در معتبرترین روایات او چهارمین یا پنجمین مسلمان بود. اموال زیادی را صرف آزاد کردن ضعفاء مسلمان همچون بلال کرد. بعد از رحلت پیامبر (ص) در سقیه بنی ساعدة به ولیه عمر و عیاده بن جراح به عنوان جانشین وی انتخاب شد که با اعتراض بنی هاشم و تعداد دیگری از صحابه روپرورد.

^۲ خالد بن ولید: خالد بن ولید از طایفه بنو محروم از قبیله قريش بود. پدرش، ولید بن مغیره، از سرسرخت‌ترین دشمنان اسلام بود. خالد بن ولید یکی از اشراف قريش در جاهلیت بود مسئولیت اسلحه‌خانه و مهمات جنگی، و نیز منصب طلیعه‌داری سپاه قريش را بر عهده داشت. وی یکی از فرماندهان مشرکان در جنگ احمد و از عوامل شکست سپاه اسلام در آن جنگ بود. او که در تمامی جنگ‌های مشرکان علیه پیامبر اسلام شرکت داشت، پس از صلح حدیبه به جمع مسلمانان پیوست و در غزوه فتح مکه و حین شرکت کرد وی در جنگ با مرتدین و در جنگ‌های مسلمانان بر ضد رومیان و ایرانیان از فرماندهان اصلی جنگ بود. سرانجام، خالد بن ولید در سال ۲۱ قمری در شهر حمص شام در عصر خلافت عمر درگذشت.

^۳ عتبه بن غزوان: بن جابر بن وهب مازنی از پیشوگان مسلمان بود در هجرت دوم حبسه به آن سرزمین هجرت کرد. عمر بن خطاب عتبه بن غزوان را به امارت بصره گماشت و همو بود که بصره را به صورت شهر درآورد.

^۴ ابن بطوطه: محمد بن عبدالله بن محمد بن إبراهيم لواتي طنجي، ابو عبدالله، در شهر طنجه سال ۷۰۳ ق/ ۱۳۰۴ م در مغرب (مراکش) به دنيا آمد و سال ۷۲۵ هـ به سوي مكه عزيمت نمود و مصر، شام، حجاز، عراق، ايران، یمن، بحرین، ترکستان، ميانورдан و بخشی از هند و چين، جاوه، شرق اروپا و شرق آفريقا را پيمود و سرانجام به مغرب (مراکش) نزد شاه ابي عنان از شاهان بنی مرين برگشت. سفر او ۲۷ سال به درازا کشيد (۱۳۲۵-۱۳۵۲ م) و در مراكش سال ۷۷۹ هـ / ۱۳۷۷ م. درگذشت. ابن بطوطه تقریباً معاصر با مارکو پولو بود ولي بيش از سه برابر مارکوپولو راه پيمود. ابن بطوطه را می‌توان یکی از بزرگ‌ترین سياحان تاريخی بشري محسوب کرد

فصل دو

افامیه: این شهر توسط سلوکوس اول جانشین اسکندر مقدونی ساخته شد و در شمال پادشاهی میسان واقع بوده است و در همین شهر بود که ترازان^۱ امپراطور روم در طی حمله به امپراطوری اشکانی مورد استقبال پادشاه و مردم میسان قرار گرفت.

نژاد و تبار میسانیان

بر طبق رأی بسیاری از محققین و مؤرخین میسانیان قومی عرب بودند. پروفسور کریستین سن^۲ آنان را از عرب‌هایی می‌داند که خاستگاه آنان منطقه عمان بوده است. هر چند طبق نظر محققین هیسپاآسین پادشاه میشانی نامی با ریشه ایرانی یونانی شده داشت که ممکن است اینگونه برداشت شود که او

تباری آ

عرب یا
مؤرخ د
خود شا
خود میه
معرفه ۰

دین

هرچ

پادشاه

به بعل

خدایان

چندانی

روا

میس

شرط

در کشت

آریائی: ۱

هنر کوچ

است.

۲ پادشاهی

^۱ ترازان: مارکوس اولیویوس ترازانوس (زاده ۵۳-مرگ: ۱۱۷) که به اختصار ترازان نامیده می‌شد امپراطور روم از سال ۹۸ تا ۱۱۷ میلادی بود. او یکی از مشهورترین قیصران و به عقیده برخی از مورخان بزرگترین قیصر روم است. روم هیچ‌گاه وسعت دوران فرمذروایی ترازان را نیافت.

^۲ کریستن سن: ایرانشناس معروف اهل دانمارک است. وی در سال ۱۸۷۵ میلادی به دنیا آمد. پدر وی مدیر یک پست‌خانه و وی تنها فرزند خانواده بود. به گفته خود وی خواندن هزار و یک کتاب در کودکی چنان تأثیری بر روی وی گذاشت که میل به اینگونه مطالعات را در وی برانگیخت. در سن ۱۳ سالگی در انسانی نوشت که میل دارد تا زیانشناس شود تا بتواند درباره فرهنگ مردم شرقی مطالعه کنند. کریستنسن هنوز دانشگاهش را به پایان نرسانده بود که نخستین رساله‌اش را به نام رستم پهلوان ملی ایران در سن ۲۳ سالگی و در سال ۱۸۹۸ میلادی منتشر کرد. در سال بعد مقاله دیگری به نام افسانه‌ها و روایات در ادبیات فارسی منتشر کرد. او با نوشن این دو مقاله و مقالات متعدد دیگر آگاهی و تسلط خوبی را به زبان فارسی نشان داد. او رساله دکترای خود را که تحقیقی ادبی و تاریخی در مورد عمر خیام بود به پایان رسانیده و در سال ۱۹۰۳ میلادی با درجه ممتاز گذراند.

تباری آریایی^۱ داشته باشد اما در تاریخ‌های مختلف از او به عنوان پادشاهی عرب یاد شده و در منابع بسیار، تبار او عرب معرفی گردیده است. همچنین مؤرخ رومی گایوس پلینیوس، معروف به پلینی بزرگ (۷۹-۲۳ میلادی) که خود شاهد و معاصر با پادشاهی میشان بوده در حین بازدیدها و گزارشات خود میسانیان را قومی عرب خوانده است و آنان را تحت امر پادشاهی عرب معرفی می‌کند.

اخته شد

^۱ ترازان

و مردم

دین

هرچند در مورد دین میسانیان اطلاعات زیادی وجود ندارد اما از نام برخی پادشاهان آنان که به صورت یونانی درآمده‌اند چون اتمبیلوس که در آن اشاره به بعل از خدایان سامی دارد و چون عبدنرگال که به معنی بنده نرگال از خدایان سامی بین النهرين است بنظر می‌آید که میسانیان از لحاظ دینی تقاوتشندانی با دیگر سامیان بین النهرين نداشتند.^۲

بودند.

ن منطقه

نامی با

د که او

روابط تجاری و سیاسی میسان

میسانیان از موقعیت سرزمین خود که بر فراز خلیج فارس بوده و دجله و شط العرب از میانه پهنه حکومتی آن می‌گذشت بهره بردنده. در این زمینه آنان در کشتیرانی و بازرگانی با کشورهای خلیج فارس شرکت داشتند، در عبور

د امپراتور

ن بزرگترین

روی مدیر

د کی چنان

در انشای

تنسن هنوز

۲ سالگی و

رسی منتشر

شان داد. او

۱۹۰۳ سال

^۱ آریایی: نامی است که به مهاجران هندواروپایی زبان که در طول هزاره دوم پ.م به فلات ایران و شبه قاره هند کوچ کرده‌اند، داده شده است. صورت اضافی جمع این واژه به صورت «آریانام» منشا نام کشور ایران است.

^۲ پادشاهی میسان [Wikipedia.org/wiki/Miyan](https://en.wikipedia.org/wiki/Miyan)

فراورده‌های مناطق استوایی به ویژه کشورهای شمال آفریقا و هند و کشورهای خاور دور همدست شدند. فراورده‌های این کشورها شامل کالاهایی بود که مردم مردم عراق و کشورهای خاورمیانه که آغاز تمدن آنان به شمار می‌آمد، بدان نیازمند بودند. مهمترین کالاهای آنان شامل انواع عطر، ادویه جات، سنگهای گرانبها، عاج، انواع چوب‌های سخت و ابریشم بود. در آن هنگام نزدیکترین راه عبور آنان به دریای مدیترانه همان راهی بود که از خلیج فارس، سپس عراق و از آن پس به آسیای صغیر و یا سرزمین شام و بعد اروپا متشعب می‌شد. سلوکیان سعی کردند به این راه دست یافته، از سود بازرگانی آن بهره برند. آنان قصد داشتند که بر اقتصاد سرزمین‌های دریای خاورمیانه که به وسیله دولت‌های مخالف سلوکیان اداره می‌شد، حاکم شوند، از این رو برای بدست آوردن این قدرت سلوکوس سوم حمله را برای دستیابی به جرجا واقع در ساحل بحرین فراهم ساخت. این بندر بزرگترین بندرگاه دریانوردی و بازرگانی در خلیج فارس به شمار می‌آمد. ساکنان میسان نقش خود را در این حرکت بازرگانی که از عراق عبور می‌کرد، محفوظ نگاه داشتند. در آن هنگام عبور دجله از سرزمین آنان هماهنگ با حرکت کشتی‌ها در آن به سوی مادین، و از آن به بالای دجله و فرات بود. بنابراین در بازرگانی سهیم شده و فعالیت بازرگانی آنان تا تدمر و بنادر سرزمین شام گسترش یافت. بدون شک این فعالیت علاوه بر تاثیر آن بر روی پیشرفت تمدن آنان، سرمایه‌های بسیاری را نیز به سوی آنان سرازیر کرد. این بازرگانی پس از استقرار دولت رومیان بر اهمیت آن افزوده شده بود. مردم میسان خطر رومی‌ها بر خود و سود سرشاری

^۱ جر: جر
نزدیکی یا ز
استان خاوری
^۲ بخطیان: قوه
گزیده بودند
قدرت یافتد
ایشان دچار
هخامنشیان ،
بلکه بیشتر با
به مصر یار
دوران‌های ؛
سرخ تمام

که از این بازرگانی بدست می‌آوردند را درک کرده، از این رو روابط خود را با «چوها»^۱ در بحرین و با «تدمیر» در بادیه الشام را مستحکم ساختند. آنان به بازسازی راه‌ها پرداخته، در آن برج‌هایی را برای راهنمایی کاروان‌ها بوجود آوردن. در کنار آن برج‌ها پاسدارانی را برای محافظت از این راه‌های بازرگانی گماشتند. نخستین بار امپراطور روم جرمانیکوس یک بازرگان تدمیری به نام اسکندر را برای برقراری روابط به دریار پادشاه میسان اعزام می‌کند. همچنین تراژان امپراطور روم پس از تسخیر تیسفون به میسان آمده و در شهر افامیه مورد استقبال پادشاه میسان اتابمیلوس پنجم و مردم میسان قرار گرفته و در حین بازدید از شهر خاراکس کشته‌های تجاری بزرگ میسانی را می‌بیند که برای تجارت به هند می‌رفتند و آرزو می‌کنند کاش مانند اسکندر جوان بود تا بتواند به هند رفته و آنجا را تحت تصرف امپراطوری خود در آورد. همچنین روابط بازرگانی میسانیان با تدمربیان و نبطیان^۲ نیز بسیار گسترده بود. و در

^۱ چوها: جو حاء نام شهری باستانی بوده است در عربستان کرانه باختری خلیج فارس. این شهر باستانی در نزدیکی یا زیر استحکامات کنونی عقیر بوده است. این استحکامات در پنجاه مایلی شمال خاوری الاحساء در استان خاوری عربستان سعودی کنونی قرار دارد

^۲ نبطیان: قومی بودند که در شمال خلیج عقبه و شمال شرقی شبه جزیره سینا و جنوب شرقی فلسطین سکنی گزیده بودند. اگرچه نام ایشان در کتبیه‌های آشوریانی پال آمده است، لکن در قرن چهارم ق.م. که استقلال و قدرت یافتند و تمام راه‌های بازرگانی را متصروف شدند، آنچنان که حتی رومیان یک دوبار در جنگ با ایشان دچار شکست شدند. ظاهرآ نبطیان، پیوسته تحت نفوذ دولت‌های بزرگ مانند آشوریان و بعد، هخامنشیان و سپس سلوکی‌ها و حتی بطالسه مصر بوده‌اند، اما این نفوذ هرگز به صورت استعمار در نیامد، بلکه ییشتر به دوستی شبیه بود. مثلاً کوروش کبیر آن‌ها را از مالیات معاف کرد. و ایشان کمبوجیه را در حمله به مصر یاری کردند، و نیز راهنمایان الیوس گالوس هنگام حمله به یمن، همه نبطی بوده‌اند. عالی ترین دوران‌های تاریخی ایشان، زمان حارثه سوم، در ۸۵ ق.م. است که از دمشق تا العلی و حتی سواحل دریای سرخ تمام را در تصرف خود داشتند. نبطیان از عرب‌های شمال جزیره به شمار می‌آمده اند و شاید

شورهای
بود که
می‌آمد،
جات،
هنگام
فارس،
مشعب
آن بهره
که به
و برای
واقع
دی و
در این
هنگام
مداين،
عالیت
این
ی را
ان بر
شاری

کتبیه‌های کشف شده در تدمر از تاجری تدمری به نام یارحیبولا بن لیشمش نام برد میشود که از او به پاس زحماتش در تقویت روابط تجاری با میسانیان توسط مجلس تدمر مورد قدردانی قرار میگردد. و در منطقه ام العماد کتبیه تدمری دیگری در تشکر از بازرگانی به نام «سوید» کشف گردید که طبق آن چهار مجسمه از این بازرگان بدلیل نقش فعال او در تجارت با میسانیان در تدمر و ولگاشیا و کرخینیا نصب میگردد و برخی از افراد خاندان او به مقامات رفیع دولتی میرسند.

<http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D8%AF%D8%B4%D8%A7%D9%87%DB%8C%D9%85%DB%8C%D8%B4%D8%A7%D9%86> همچنین در کتبیه تدمری دیگری ذکر میگردد که تاجران تدمر در بین سالهای ۵۰-۱۵ میلادی بنای یادبودی از یک تاجر تدمری به نام «زبدی بول بن أبیهن» در شهر کرخینیا بنا نمودند. یوسفوس فلاویوس^۱ نیز از

نژدیکترین دولت‌های کهن به عرب حجاز نیز بوده‌اند. بیش تر نامهای رایج میان آنان به نامهای استفاده شده به هنگام ظهور اسلام شباهت داشته است، مانند: خارثه، ملیکه، جذیمه، کلیب، واٹل، مغیره، قصی، عدی، عائذ، عمر، عمیره، یحمر، کعب، معن، سعد، مسعود، وہب الله، تیم الله و علی. همچنین از سوی دیگر ترکیب لغت‌های آنان شباهت به ترکیب نحوه عربی رایج دارد

^۱ یوسفوس فلاویوس: (زاده ۳۷- درگذشته حدود ۱۰۰ میلادی) یک تاریخ‌نگار یهودی- رومی و زندگی نامه نویس بزرگان دینی و شاهان اجدادی یهود که تاریخ یهود را با تاکید ویژه بر سده نخست میلادی ثبت کرده است.

او در اورشلیم متولد شد. پدر او از نسل کاهنان معبد اورشلیم بود و مادرش نیز دارای نسل پادشاهی بود. او در ابتدا با رومیان در جنگ اول یهودی- رومی چنگید تا اینکه در سال ۶۷ میلادی تسليیم شد. یوسفوس ادعا میکند که پیش‌بینی‌های یهودی که باعث چنگ اول یهودی- رومی شد اشاره میکند که وسپاسیان امپراتور

ابن نار
ملکت
ازدواج ا

سر
حک

کریستین

گرفت. او

به تیسفو

مغلوب

کشور او

مصطفی

دست ا

روم خواها

وسپاسیان

(فلاویوس

نزدیک شا

اورشلیم ما

داده است.

(حدود ۹۴

روزگار با

نگرش‌های

^۱ پادشاهی

«ابن ناریگ» یکی از شاهان میسانی نام برد که روابط خوبی با ایزات پادشاه مملکت حدیاب (در نزدیکی اربیل امروزی) داشته بود. و دختر خود را به ازدواج او در آورد.^۱

سرنگونی پادشاهی میسان

حکومت میسانی توسط اردشیر اول، سرنگون شد. در این مورد پروفسور کریستین سن می‌گوید: «عاقبت میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی جنگ در گرفت. اردون پادشاه اهواز را فرمان داد که به جنگ اردشیر شتافته، او را مغلولاً به تیسفون فرستد. اردشیر مهلت نداد. بعد از آنکه شاذشاپور شهریار اصفهان را مغلوب و هلاک کرد، رو به جانب اهواز نهاد و شهریار آنجا را کاملاً مغلوب و کشور او را به قلمرو خود ملحق نمود. آنگاه ولایت کوچک میشان را، که در مصب شط دجله و ساحل خلیج فارس بود، به تصرف آورد. این ولایت در دست اعرابی بود، که از عمان آمده بودند و پیش رو طوایف عربی محسوب

روم خواهد شد. و سپاسیان نیز تصمیم می‌گیرد که او را به عنوان گروگان و مترجم نگهدارد. بعد از اینکه و سپاسیان در سال ۶۹ میلادی امپراطور روم شد یوسفیوس را آزاد کرد و او لقب خانوادگی و سپاسیان (فلاویوس) را گرفت. او به رومیان پیوست و شهر ونی رومی دریافت کرد. او با پسر و سپاسیان به نام تیتوس نزدیک شد و در زمان محاصره اورشلیم مترجم او بود که این جنگ به نابودی اورشلیم و نابودی معبد دوم اورشلیم منجر شد. یوسفیوس تاریخ دقیق از قرن اول میلادی با توجه ویژه به رایطه رومیان و یهودیان ارائه داده است. مهمترین کتاب‌های وی کتاب جنگ یهود (در حدود ۷۵ میلادی) و کتاب روزگار باستانی یهود (حدود ۹۴ میلادی) می‌باشد. جنگ یهود شرح شورش یهودیان علیه اشغال رومی‌ها (۶۶-۷۰ میلادی) بوده و روزگار باستان یهود تاریخ جهان از دیدگاه یهود برای یک شونده و مخاطب به ظاهر رومی است. این کارها نگرش‌های ارزشمندی از یهودیت در قرن نخست میلادی و آغاز مسیحیت فراهم می‌کند.

^۱ پادشاهی میسان Wikipedia.org/wiki/پادشاهی_میسان

می شوند، که درست در آغاز سلطنت ساسانیان ناحیه حیره را در مغرب فرات فرو گرفتند.^۱

<http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D8%AF%D8%B4%D8%A7%D9%87%DB%8C%D9%85%DB%8C%D8%B4%D8%A7%D9%86> - cite note-68

میسان در دوران فتوحات اسلامی

طبری فتح میسان را به دست عتبه به غزوان می داند و ذکر میکند که ارتش مسلمانان از قبائل عرب بنوالعم (تیره ای از بنی تمیم) که از قدیم الأيام ساکن سرزمین میسان بودند و در مناطق مدار و نهر تیری^۲ سکونت داشتند تقاضای کمک نمودند که این قبائل نیز به یاری مسلمانان شتافته و حملات خود را متوجه نیروهای مرزبان ساسانی در خوزستان نمودند و پس از آن نیروهای مسلمان موفق به فتح منطقه میسان گشتند. پس از فتح میسان عمر بن خطاب، نعمان بن عدی را به ولایت میسان گماشت که پس از چندی با شنیدن ایات شعری از او با این مقدمه:

الا من المبلغ الحسناء أَنْ خَلِيلَهَا بِمِيَسانٍ يَسْقَى فِي زَجَاجٍ وَ حَتَّمٍ

^۱ ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن می، ترجمه رشید یاسمی، ص ۵۹

^۲ نهر تیری: در قدیم به زمین هایی که در مشرق دجله و مغرب اهواز واقع شده است، گفته می شد. این نام در قرون وسطی به حوزه و بعدها به بنی طرف تغییر پیدا کرد. بنی طرف نام بزرگترین قبیله ای است که در این ناحیه ساکن است. این محل اکنون دشت میسان نام دارد و مرکز سوسنگرد و حوزه یکی از بخش های آن است. یاقوت حموی در وجه تسمیه آن می نویسد، اردشیر پسر اسفندیار نهر آن را حفر کرد و به شخصی به نام تیرا از فرزندان گودرز وزیر بخشید

که برای همسر خود در وصف زندگی مرفه خود در میسان سروده بود
مورد خشم عمر قرار گرفته و او را از مقام خود عزل می‌کند.

فاصا

فصل سوم

شهر بیان

پس
ویرانی گ
ولی از
اطلاعی
ندارد ولی
 محل فعا
اعتمادی
صدر اسلام
فتورات
اهواز از
نامی از
برمی خود
بغداد در
یک صد و بی
آن شهر

^۱ وی از اهواز
طبری ج ۲،
^۲ ابن عیاش
آن را منزله
کردند که .
کرد و آنجا

پس از فتح خاراکس بدست اردشیر ساسانی^۱ به سال ۲۲۲م این شهر رو به ویرانی گذاشت و سالهای بعد شهری بنام بهمن اردشیر به جای آن ساخته شد ولی از کم وکیف و وسعت این شهر و اهمیتی که برای ساسانیان داشت اطلاعی در دست نیست و از خرابی و ویرانی آن در تاریخ هیچ نشانی وجود ندارد ولی آنچه در برخی متون آمده این است که در اواخر دوره ساسانیان در محل فعلی شهر خرم‌شهر شهری بنام بارما وجود داشته ولی منابع موثق و قابل اعتمادی که ثابت کند چنین شهری بوده است وجود ندارد و آنچه منابع صدر اسلام و قرون اولیه اسلامی حکایت دارد آن است که اولاً در جریان فتوحات اولیه اسلامی و به هنگام فتح خوزستان و شهرهای هم مرز بصره و اهواز از نزدیک به بیست شهر و آبادی و روستا نام برده می‌شود ولی هیچ نامی از شهر بارما وجود ندارد ثانیاً در تاریخ طبری یک جا به نام بارما برمی‌خوریم و آن هم مربوط به حوادث سال ۱۴۵هـ و در جریان ساخت شهر بغداد در دوره خلافت منصور عباسی می‌باشد^۲ که تا آن زمان بیش از یکصد و پیش از این سال از ویرانی بارما مورد ادعا گذشته است و به جای آن شهر بیان ساخته شده بود ثالثاً در معجم البلدان حموی دو جا از بارما یاد

^۱ وی از اهواز سوی میسان شد و پادشاه آنجا را که بندو نام داشت بکشت و گرخ میسان را بنیاد کرد.- تاریخ طبری ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۲۲۱

^۲ ابن عیاش گوید: وقتی ابو جعفر می‌خواست از هاشمیه جابجا شود جویند گانی فرستاد تا محظی بجویند که آن را متزلگاه کند که میان جای باشد و در خور عامه و سپاه. گوید: جانی را نزدیک بارما برای وی وصف کردند که خوردنیهای خوب دارد. پس به خویشتن برفت تا آنجا را بیند و شب آنجا بیود و مکرر در آن نظر کرد و آنجا را محظی خوش یافت.- تاریخ طبری ج ۱۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، صص ۲۶۱-۲۶۰

شده است^۱ یکی نام کوهی است نزدیک موصل که به جبل حمرین معروف است و دیگری نام قریه ایست نزدیک بغداد.

پیشینه بیان

در دوره اسلامی به اولین نامی که در محدوده خرمشهر فعلی برمی خوریم شهر بیان است اینکه بیان در چه تاریخی و بدست چه کسی ساخته شده چندان مشخص نیست تنها ابن بلخی در قرن چهارم در کتاب صورة الارض نامگذاری آن را به عمر بن الخطاب خلیفه دوم نسبت می‌دهد البته برخی چنین عنوان می‌کنند که بیان مغرب پیان است که در زبان خوزی به معنی مردان است و آن نیز شهری بوده در زمان ساسانیان که اگرچنین باشد این سوال مطرح است که آیا پیان همان شهر بارماست یا شهر دیگری بوده است و یا شاید هر دو شهرهای کوچکی در نزدیکی هم که قسمتی از شهر بهمن اردشیر باشند البته در موقعیت دقیق شهر بهمن اردشیر اختلاف است. بیشتر مورخان از جمله حمزه اصفهانی آن را همان فرات میسان و در نزدیکی بصره امروزی می‌داند^۲ که ابتدایکی از شهرهای کشور میسان بوده و سپس در زمان اردشیر ساسانی به این نام خوانده می‌شد. این الفقیه در کتاب البلدان بهمن اردشیر خره را فرات بصره می‌داند به نظر می‌رسد که بهمن اردشیر استان وسیعی بوده که کل محدوده امروزی آبادان و خرمشهر و بصره و فاو را شامل می‌شده است. در

^۱ - بارما کوهی میان تکریت و موصل معروف به کوه حمرین است گویند به گرد جهان کشیده شده است. ابو زید گوید دجله کوه بارما را نزدیک سَن می‌شکافد. بارما نیز دیهی در خاور دجله موصل که سن را بدان شناسانده به آن سن بارما گویند.

- معجم البلدان ج ۱ صص ۴۰۷-۴۰۶

^۲ و أما بهمن أردشير فأسم لمدينة على شاطئ دجلة العوراء بأرض ميسان والبصرىون يسمونها ياسمين أحدهما بهمنيير والأخر فرات ميسان - تاريخ سنى ملوك الأرض والآنباء

زمان فتوحات اولیه اسلامی شهر فرات جزء نخستین شهرهای بود که به تصرف جنگجویان اسلام درآمد (ولید بن صالح از عطا و او نیز از پدرش و او از شویس عدوی روایت کرد که گفت: ما با امیر أبله برون تاختیم و بر آن بلد پیروز شدیم سپس از فرات گذشتیم و اهل فرات با بیلهای خود سوی ما برون آمدند ما برآنها ظفر یافتیم و فرات را فتح نمودیم^۱)

در مورد وسعت و اهمیت شهر بیان بین جغرافیدانان و مورخان اسلامی اتفاق نظر وجود ندارد برخی آن را قریه‌ای کوچک به شمار می‌آورند و در منابع دیگر آن را شهری قلمداد می‌کنند که دارای منبر است و بنا برگفته متن در کتاب تاریخ اسلام در سده چهارم منبر داشتن از مهمترین مزیت‌های یک شهر به شمار می‌رود چرا که دارای والی مستقل بوده و در آن نماز جموعه برپا می‌شده است^۲ و دیگر اینکه صالح احمدالعلی در کتاب «خوزستان در سده‌های اولیه اسلامی» به نقل از ولکر بیان را محل ضرب سکه می‌داند و می‌نویسد: بیان مرکز ضرب سکه بود بعد از تعریب آن و در همی مربوط به سال ۸۰ ه م موجود است که در این شهر ضرب شده است^۳ و پیداست که ضرب سکه در یک شهر اهمیت آن شهر را می‌رساند

^۱ حدثی الولید بن صالح قال: حدثنا مرحوم العطار عن أبي عن شویس العدوی قال خرجنا مع اميرالأبله فظفروا بها ثم عبرنا الفرات فخرج علينا اهل الفرات بمساحيمهم فظفروا بهم و فتحنا الفرات - فتوح البلدان، البلاذری ص ۴۷۷

^۲ والعالمة التي تعرف بها المدينة هي أن يكون بها منبر و كان من أثر تلك القيمة للمنبر أن البعض قضى حتى في المدن الكبرى بالتزام مسجد جامع واحد إن أمكن و صلاة الجمعة كانت لا تقام أبداً في المسجد الجامع - الحضارة الإسلامية في القرن الرابع الهجري، ج ۱، أدم متز،

^۳ وكانت مرکزاً لسك النقود بعد تعریبها ولدینا درهم مضرب فيها سنة ۸۰ و لکر ۱۲۹ - الاحوال في العهود الاسلامية الاولى، صالح احمد العلي، ص ۶۹

فصل سوم

دارد و اهالی
برتری دارند
ابن حو
مرحله راه
برکنار دجل
قدس
توصیف مو
از حمه
بدان که نه
می‌ریزند م
بازگشته به
آنکه عضدا
حرف کرد ک

در مورد ویرانی و از بین رفتن این شهر اطلاع دقیقی در دست نیست ولی آنچه از نوشته های پراکنده در مورد این شهر پیداست احتمالاً تا اواخر قرن چهارم هنوز این شهر برپا بوده است این حوقل و ابن بلخی وجود آن را تا اوائل قرن چهارم می‌دانند اما با توجه به حفر کanal عضدی توسط عضدالدوله دیلمی در اواسط قرن چهارم و اینکه باعث رونق شهر گردیده و بنا به گفته های جابرجلیل المانع در کتاب المسیره فی قبائل خوزستان که این کanal را نیاکان عشیره بنی بیان حفر کرده اند پس باید حداقل تا آخر قرن مذکور، بوده باشد. البته نام بیان حتی در کتابهای جغرافیائی قرن هفتم هم موجود است ولی بعید به نظر می‌رسد که تا آن زمان باقی مانده باشد. و ذکر نام آن در کتاب های جغرافیائی سده های بعدی دلیلی بر وجودش تا آن زمان نیست چرا که بیشتر جغرافی نویسان از کتابهای پیشینیان قبل از خود رونویسی می‌کردند. عمله ذکری که از شهر بیان در تاریخ مانده است یکی جریان استیلای صاحب زنج بر خوزستان در اوایل قرن سوم و دیگری مربوط به حفر کanal بیان توسط عضدالدوله می‌باشد.

بیان در کتابهای جغرافی دانان اسلامی

آنچه را مورخان و جغرافی نویسان اسلامی در مورد شهر بیان نوشته اند به شرح ذیل است:

«ادریسی در نزهه المشتاق می‌نویسد: شهر بیان در نوار شرقی ساحل دجله قرار دارد آنچه شهر کوچکی است که داخل و خارج آن زیباست شهر بیان منبر

^۱- و مدینه بیان
علی طلب الاد
من بیان الى حمه
^۲- من حصن مه
دجله فیر کب ،
بعبر اليها - صواف
^۳- مرحله: مسافت
^۴- و تأخذ من -
الصین بینهما ه
الى دجلة ثم الى
طوله اربع فراس

دارد و اهالی آن طالب ادب و علم هستند و از این حیث بر نقاط دیگر این بلاد
برتری دارند^۱

ابن حوقل در کتاب صورة الارض می‌نویسد: «از حصن مهدی تا بیان یک مرحله راه خشکی است بیان منبر دارد آنچا آخر حدود خوزستان است بیان برکنار دجله است از بیان تا أبله راه خشکی و راه آبی هست^۲» مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة اقالیم شهر بیان را چنین توصیف می‌کند:

«از حصن مهدی تا بیان یک مرحله^۳ راه (سواره) بیابانی و شورهزار است و بدان که نهر اهواز (کارون) و دجله (اروندرو) هردو به خلیج چین (فارس) می‌ریزند مردم در زمانهای قدیم از طریق نهر وارد دریا می‌شدند و از دریا بازگشته به دجله و أبله می‌رسیدند و رنج و خطر هر دو را پذیرا می‌شدند تا آنکه عضدالمله نهری بزرگ میان رود اهواز و دجله به درازای چهار فرسنگ حفر کرد که امروز از آن رفت و آمد می‌شود.^۴

^۱ - و مدینه بیان علی الدجلة فی الصفة الشرقية و هي مدینة حسنة الخارج و الداخل وبها منبر و لاهله حرص على طلب الآداب و العلوم و فيها اعتلاء على من ساواه من أهل البلاد. و من مدینة بیان الى الأبله مرحلة و من بیان الى حصن مهدی مرحلة. - نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، الشیرف الإدریسی، ج ۱، ص ۳۹۹

^۲ من حصن مهدی الى بیان مرحلة على الظهر و بیان منبر، وقد انتهیت الى آخر حدود خوزستان و بیان علی دجله فیر کب منها الى حیث اراد الماء فاما الى الأبله فی الماء و من شاء على الظهر الى ان يحاذی الأبله ثم يعبر اليها - صورة الارض، ابن حوقل، ص ۲۳۳

^۳ مرحلة: مسافت یک روز مسافر آن زمان است که چهار فرسخ باشد.

^۴ و تأخذ من حصن مهدی الى بیان فی صبغة على الظهر مرحلة، وإعلم ان نهر الاهواز و دجلة يفيضان الى البحر الصين بینهما هذه الصبغة و كان الناس فی القديم يذهبون فی النهر الى البحر ثم يعودون فیدخلون من البحر الى دجلة ثم الى الأبله، و كانوا على خطير و تعب حتى شق عضدالمله نهراً عظيماً من نهر الاهواز الى نهر دجلة طوله اربع فراسخ، والطريق اليوم منه - احسن التقاسیم، المقدسی، ص ۴۱۹

فصل سوم

عوو از
باز آمد و
ریحان

بسبب که
وچیزی نا
کردم و چ
سیرانم په
آورده‌ام»
گوید
بخواند و

گفت «زیب
نبرد تو فرا
بدوگف

نشوند»

آنگاه

کرد، گفت:

هاشمیان اه

گفت:

گفت:

کنند از پش

به نزد علی

همی کرد تا

قدامه بن جعفر در کتاب الخراج می گوید:

از أبله تا بیان پنج فرسخ است و از بیان تا حصن مهدی سواره شش فرسخ
و از طریق نهر جدید هشت فرسخ راه است^۱

البته ذکر این نکته ضروری است که اگر به توصیفات این جغرافی دانان
نگاه کنیم خواهیم دید که شریف ادریسی که در قرن ششم می‌زیست اطلاعات
بیشتر و مفصل‌تری را در مورد شهر بیان دارد در حالی که مقدسی و ابن حوقل
هر دو در قرن چهارم زندگی می‌کردند فقط به ذکر مسافت بین حصن مهدی و
بیان و ابله و سپس حفرکانال عضدی اکتفا کردند اگر ویرانی شهر بیان در قرن
چهارم هجری اتفاق افتاده باشد پس ادریسی طالب علم بودن و برتری مردم
بیان بر سایر مردمان بلاد خوزستان را از کجا آورده است.

نبردهای سalar زنگیان در بیان

یکی از مهمترین وقایعی که در ویرانی این شهر تأثیر داشته ظهور واستیلای
صاحب زنج (سalar زنگیان) بر بیان است که شرح مفصل آن در جلد نهم
تاریخ طبری وحوادث سال ۲۵۵ هـ آمده است:

«آغاز کار در این باب چنانچه از یکی از سرداران سalar زنگیان بنام ریحان
آورده‌اند چنان بود که می‌گفته در یکی از شباهای این سال که گفتیم قیام کرده
بود از بن‌بستهای عمر و بن مسude عوو سگی را شنید و بگفت تا جائی را که

^۱ من الأبله إلى بیان ۵ فراسخ و من بیان إلى حصن مهدی على الظهر ۶ فراسخ و في الماء على نهر الجديد ۸ فراسخ - کتاب الخراج و صناعة الكتابة، قدامه بن جعفر، ص ۱۹۴

عوو از آن می‌آید بشناسند برای این کار یکی از یاران خویش را فرستاد که باز آمد و خبر داد که چیزی ندیده اما عوو تکرار شد.

ریحان گوید: مرا پیش خواند و گفت «به محل عوو این سگ برو که او بسبب کسی که دیده عوو می‌کند» برفتم و سگ را دیدم که روی سدی بود و چیزی ندیدم بالا رفتم در پله هائی که آنجا بود یکی را دیدم با وی سخن کردم و چون شنید به عربی فصیح سخن می‌کنم با من سخن کرد و گفت: «من سیرانم پسر عفوالله از شیعیان یار شما که در بصره‌اند نامه‌هائی برای وی آورده‌ام»

گوید پس آن مرد را گرفتم و به نزد وی بردم نامه‌هائی را که با وی بود بخواند و درباره زینبی و تعداد کسانی که با وی بودند از او پرسش کرد که گفت «زینبی غلامان و داوطلبان و بلاطیان و سعدیان را که جمعی انبوهند برای نبرد تو فراهم آورده و سر آن دارد که همراه آنها در بیان با تو تلاقی کند» بدوجفت «صدای خویش را آهسته کن که غلامان از صدای تو هراسان نشوند»

آنگاه درباره کسی که سرداری این سپاه را عهده کرده از او پرسش کرد، گفت: «برای این کار ابومنصور نام دعوت کرده‌اند که از جمله وابستگان هاشمیان است».

گفت: «آیا جمع آنها را دیده‌ای؟»
 گفت: «آری نگهبانانی را مهیا کرده‌اند تا بازوی سپاهیانی را که دستگیر می‌کنند از پشت بینندن» پس به او گفت به جائی رود که می‌باید آنجا بماند. سیران به نزد علی بن ابان و محمد بن سلم و یحیی بن محمد رفت و با آنها سخن همی‌کرد تا صبح درآمد. آنگاه سalarزنگیان برفت تا نزدیک آنها رسید وقتی به

فصل سوم

مردم

یارانش با

داشته بود

آنها بود

مانند؟^۱

گفت:

گفت:

یاران زینه

وقتی به ا

گفتند و خ

جا نهادم

گفت:

گفت:

نهر به سو

وقتی صب

که متعرض

فرستاد با

بازار بیان

پشت ترسی و برسونا و سندادان بیان رسید گروهی بدرو رسیدند که آهنگ نبرد وی داشتند. علی بن ابان را بگفت تا به مقابله آنها رفت و هزیمتshan کرد. یکصد سپاه همراهشان بود به همگی شان دست یافت.

ریحان گوید: شنیدم که به یاران خویش می‌گفت «از نشانه‌های کمال کار شما این است که می‌بینید این قوم غلامان خویش را می‌آرند و به شما تسليم می‌کنند و خدا شمارتتان را افرون می‌کند» آنگاه برفت تا به بیان رسید.

ریحان گوید مرا با گروهی از یاران خویش به حجر فرستاد که کاروان و سپاه آنها را در سمت نخل در جانب غربی بیان بجوییم سوی محلی رفتیم که گفته بود آنجا رویم در آنجا هزار و نهصد کشتی یافتیم که گروهی از داوطلبان با آن بودند و کشتی‌ها را بداشته بودند وقتی ما را دیدند کشتی‌ها را کردند و غارت شده و برهمه عبور کردند و به طرف چوبک رفتند ما کشتی‌ها را براندیم تا به نزد وی رساندیم و چون کشتی‌ها را ببردیم بگفت تا بر زمینی بلند فرشی برای وی گسترنده و بنشست. در کشتی‌ها جمعی از حج گزاران بودند که می‌خواستند از راه بصره بروند. بقیه آن روز را تا به غروب آفتاب با آنها سخن کرد و آنها همه گفتار وی را تصدیق کرده گفتند «اگر خرجی اضافی داشتیم با تو می‌ماندیم» پس بگفت که آنها را به کشتی‌هایشان بردنده و چون صبح شد آنها را بیاورد و قسم‌شان داد که کسی را از شمار یاران وی خبر ندهند سپس گفت قسم یاد کنند که از مال یا کالای سلطان چیزی همراه ندارند.

^۱ شهری بود

کشتی‌های با

^۲ در کاره جا

مردم سلیمانان^۱ به بیان آمدند که مقابل وی بود برسمت شرقی نهر. و پاراش با آنها سخن کردند. حسین صیدنایی که در بصره مصاحب وی می-

داشته بود یکی از چهار کس بود که در مسجد عباد پا خواسته بودند در میان آنها بود که آن روز به وی پیوست بد و گفت «جرا چندین مدت از من باز ماندی؟» گفت «نهان بودم و چون این سپاه برون شد جزو آن شدم»

گفت: «مرا از این سپاه خبر ده که کیایند و شمار همراهان آن چند است؟»

گفت: «در حضور من از غلامان یک هزار و دویست جنگاور برون شدند از پاران زینبی هزارکس واژ بلالیان و سعدیان دو هزار کس دویست سوار دارند. وقتی به ابله رسیدند میانشان با مردم آنجا اختلاف افتاد و همدیگر را لعن گفتند و غلامان محمد بن ابی عون را دشنام دادند آنها را در ساحل عثمان^۲ به

جا نهادم و پندرارم فردا صبحگاه به نزد تو می‌رسند»

گفت: «وقتی به نزد ما رسیدند می‌خواهند چه کنند؟»

گفت: «می‌خواهند سواران را از ستداد بیان بیاورند اما پیادگان از دو سمت نهر به سوی تو می‌آیند»

وقتی صبح شد پیشتازی فرستاد که خبر بگیرد پیری ناتوان و بیمار را برگزید که متعرض او نشوند اما پیشتاز وی بازنگشت و چون دیر کرد فتح حجام را فرستاد با سیصد کس یحیی بن محمد را نیز به ستدادان فرستاد و به او گفت به بازار بیان برود.

^۱ شهری بود بر ساحل دجله الموراء (اروند رود) به فاصله ۱۸ مایلی بیان و نزدیک عبادان که محل استقرار کشتی های بنی عباس در ابتدای خلافتشان بود.

^۲ در کاره جنوبی نهر ابله شهری بود موسوم به شق عثمان که منسوب به یکی از نوادگان عثمان بن عفان است

فتح بیامد و به او خبر داد که آن قوم به گروهی انبوه سوی وی روانند و از دو سوی نهر می‌آیند درباره مد پرسید گفتند هنوز آغاز نشده. گفت هنوز سوارانشان وارد نشده اند

آنگاه محمد بن مسلم و علی بن ابی را گفت که برای مقابله آنها در نخلستان بشینند خود وی بر کوهی مشرف بر آنها بنشست. چیزی نگذشت که علمها و مردان نمودار شدند و به زمین منسوب به ابوالعلاءی بلخی رسیدند که پیوسته به دبیران است.

دستور داد که زنگیان تکییر گفتند سپس به آنها حمله بردن و آنها را تا دبیران رسانیدند آنگاه غلامان حمله بردن. ابوالعباس بن ایمن معروف به ابوالکباش و بشرقیسی پیشاپیش آنها بودند زنگیان عقب رفتد تا به کوهی رسیدند که وی بر آن بود. آنگاه سوی آن قوم باز رفتد که در مقابلشان ثبات کردند ابوالعباس به فتح حجام حمله برد و او را کشت به غلامی از سیاهان رسید بنام دینار و چند ضربت به او زد آنگاه سیاهان بر آنها حمله بردن و تا ساحل بیان آنها را عقب راندند

ریحان گوید محمد بن مسلم را دیدم که به ابوالکباش ضربه زد و او خویشن را در گل انداخت یکی از زنگیان بدو رسید و سرش را برید ریحان چنانچه از وی آورده‌اند گوید کسان هزیمت شدند و به هر سوی رفتد سیاهان تا نهر بیان تعقیشان کردند نهر به جزر افتاده بود وقتی بدانجا رسیدند در گل فرو رفتد و بیشترشان کشته شدند

گوید: سیاهان به یارخویش دینارالاسود که ابوالکباش به او ضربت زده بود می‌گذشتند وی زخمدار بود و به زمین افتاده بود پنداشتند از غلامان است و

با داسها مو
شناخت او
ریحان

شدند و کش
ده نزد وی
گوید: ی

علی بن اباز
حسین صید

گوید: و
طرف ما آه
کردند. پس

به تصرف د
دیدند که بر
ز سالار

دجله فرستا
جزیره چسب

سوی دجله
یامد عمران
از قلمرو وی

با داسها می‌زدند چندانکه سراپا زخم شد یکی بر او گذشت که وی را می-شناخت او را به نزد سالار زنگیان برد که دستور داد زخمهاش را مداوا کنند ریحان گوید وقتی آن قوم به دهانه نهر بیان رسیدند و گروهی از آنها غرق شدن و کشته‌هایی که در نهر بود یکی را دیدیم که از کشته‌ای اشاره می‌کرد به نزد وی رفتم گفت وارد نهر شریکان شوید که در آنجا کمینی دارند گوید: یحیی بن محمد و علی بن ابی برفتند یحیی از غرب نهر روان شد و علی بن ابیان از شرق آن برفت کمینی آنجا بود نزدیک هزار کس از مغربیان که حسین صیدنانی نیز به نزدشان اسیر بود.

گوید: و چون ما را دیدند به حسین تاختند و او را پاره کردند. آنگاه به طرف ما آمدند و نیزه‌های خویش را پیش آوردند و تا نماز نیمروز پیکار کردند. پس از آن سیاهان بر آنان یورش بردنده و همه را کشتند و سلاحشان را به تصرف درآورده آنگاه سپاهیان به اردوگاه خویش بازگشتند و یارخویش را دیدند که بر ساحل بیان نشسته بود.

سالار زنگیان آن شب و آن روز را بیود وقتی صبح شد پیشتری را به دجله فرستاد. پیشتری باز آمد و به او خبر داد که آنجا دو کشته هست که به جزیره چسبیده در آن وقت جزیره بر دهانه قندل بود بعد از ظهر پیشتری را سوی دجله فرستاد که خبر بگیرد به هنگام مغرب ابوالعباس به همراه عمران ییامد عمران پیام ابن ابی العون را رسانید که از او می‌خواست از بیان بگذرد و از قلمرو وی دور شود که کشته‌ها را از راه وی برکنار کرده است

پس سالار زنگیان بگفت تا کشتی هائی را که از جبی می آمد و بیان را می پیمود بگیرند یارانش سوی حجر رفتند و در سلیمان دویست کشتی را یافتند که لنگه های آرد در آن بود همه را گرفتند^۱

موقعیت مکانی شهریان

از جمله نکات مبهمنی که در نوشه های شرق شناسان یکی دو قرن اخیر و نویسنده گان معاصر در مورد شهر بیان به چشم می خورد تعیین موقعیت مکانی نهر بیان و به تبع آن خود بیان می باشد برخی از مورخان امروزی تاریخ حفر آن را به دوره ساسانیان می رسانند. مثلاً در مجله وحید (شماره نهم دوره یازدهم) به قلم باقر عاقلی چنین آمده است:

اما باید دانست که در کتاب «شهربانو» حفر آن کانال به دوره ساسانیان نسبت داده شد ولی بر اثر اباشته شدن رود از گل و لای تدریجاً ویران گردیده و عضدالدوله با مخارج فراوان آن را تعریض و آباد نمود. کوتاه سخن ساسانیان اولین سلسله ای بودند که کارون را به دجله متصل نمودند^۲ البته در مقابل تاریخ نویسان دیگری حفر آن را به دوره شیخ سلمان کعبی در قرن هیجدهم میلادی می دانند.^۳

^۱ حوادث سال ۲۵۵ هـ - تاریخ طبری جلد ۱۴ ، ترجمه ابوالقاسم پاینده صص ۳۹۰-۳۹۶

^۲ آن بیان نهر کان یخترق أعلى مدینه المحمرة من جهة کارون الشهابي مقابل مصب نهر السلمانه في جهة غرباً فيصب في الخين أو يضيق في البر أمّا النهر الحالى فقد حفره الشیخ سلمان الکعبی و هو أول من أوصل مياه کارون بشط العرب. - وقد علمت من الحاج خزغل الحاج عبد البیانی و هو أحد أفراد عشيرة بنویان و هم ای قومه كانوا يسكنون قرية المعمورى على ضفة نهر بشط العرب اليمنى مقابل قرية أم الرصاص العراقية، يقول أن آباءهم هم الذين أوصلوا نهر کارون بشط العرب و يقول انه كان نهر صغيراً لا يتتجاوز عمقه و عرضه متراً و لقد قاموا بتوسيعه بناء على أوامر آل بوناصر و السبب في ذلك ان قومه كانوا من المستمردين (قطاع طرق) و بعد

اما طبری
پس از شرح
خورده و فر
آنها غرق شا
اگر گفت
بین نبرد ص
۳۸ - ۳۷۲
بوده و عمق
شدن، چنان
در همه مناب

ان ظفر بهم شیخ
علیهم غرامه ولک
جابر جلیل المانع
^۱ عضدالدوله: ابو
ق در اصفهان م:
خرسرو در سال ،
سال سن داشت د
وارث لقب امیر الا
که تاریخ سال :

اما طبری در شرح نبرد سالارزنگیان و سپاه محمدبن ابی عون در شهر بیان پس از شرح مفصل جنگ و شکست یاران ابی العون می‌گوید سپاهیان شکست خورده و فراری برای نجات جانشان خود را به نهر می‌انداختند که تعدادی از آنها غرق شدند و پس از عقب نشینی آنان کشته هایشان را به غنیمت بردن.
اگر گفته های کتاب شهربانو را ملاک قرار دهیم و با توجه به فاصله زمانی بین نبرد صاحب زنج و ابی العون در سال ۲۵۵ هـ و حکمرانی عضدادوله^۱ (۳۷۲ - ۳۳۸) بعد است که در این فاصله هشتاد ساله نهری که قابل کشته رانی بوده و عمق و عرض آن آنقدر بزرگ بوده که سربازان فراری در آن غرق می شدند، چنان گل ولای گرفته باشد که تبدیل به نهر کوچکی شده باشد در ثانی در همه منابع تاریخی از حفر این کanal توسط عضدادوله یاد شده است نه

ان ظرف بهم شیخ کعب و اراد ان یعدمهم تشغیت لهم العلماء و طبوا إيدال المقروبة بغراة فعفا عنهم و فرض عليهم غرامه ولکنهم لم یستطيعوا دفعها فحفروا هذا النهر- الا حواز قباتله، انسابها، امراؤها، شيوخها، اعلامها-
جابر جليل المانع، صص ۴۷-۴۸

^۱ عضدادوله: ابو شجاع فنا خسرو (عضدادوله) دومین پادشاه از سلسله آل بویه در فارس. حدود سال ۳۲۴ هـ ق در اصفهان متولد شد. او مشهورترین پادشاه آل بویه است که فتوحات زیادی داشت.. فنا خسرو (پنهان خسرو) در سال ۳۲۸ هـ ق پس از درگذشت عمومیش عضدادوله علی، هم به وصیت او، در حالی که سیزده سال سن داشت در شیراز به تخت نشست. در این هنگام پدرش رکن الدوله حسن هنوز زنده بود. رکن الدوله وارث لقب امیر الامرای آل بویه گردید و فنا خسرو عملاً تا مدتها نایب و عامل پدرش بود. به گراهی سکه ای که تاریخ سال ۳۴۰ هـ ق را دارد به زودی فنا خسرو لقب عضدادوله را از خلیفه بغداد دریافت کرد. هر چند که به نظر می‌رسد که در ابتدا قصد آن بود که لقب تاج الدوله به فنا خسرو داده شود، اما ظاهرآ عمومی فنا خسرو یعنی معز الدوله احمد، امیر آل بویه در بغداد، لقب تاج الدوله را برای برادرزاده اش زیادی داشته و لاجرم خلیفه به لقب عضدادوله (بازوی حکومت) اکتفا کرده است عضدادوله دیلمی حدود سال ۳۷۲، به مرض صرع در بغداد وفات کرد و جنازه اش را در نجف اشرف، جنب مرقد علی بن ابیطالب (ع)، به خاک سپرده شد. او قبل از مرگش، پسرانش را در بغداد و فارس، قائم مقام خود کرد. دوران پادشاهی او ۳۴ سال بود.

فصل سوم

نکته سو
و برخی از م
یکی از نهره
حدود دو قر
شدن آن به
نکته دیگ

این است که
ایشان اصولاً
را از سال ۱۰
هـ نوشته است

شخصیت
در کتابهای
به شهریان با:
عبدالله بن عیسی
نقل روایت کر

^۱ قدامه بن جعفر: قا
مشاهیر ادب و فصا-
است او در سال ۳۷
صناعة الكتابة، كتاب
^۲ الانساب، ابی سعد.

تعریض و لایروبی آن. واینکه این نهر تا قرن چهارم هجری اساساً وجود نداشته است. همان‌گونه که مقدسی در کتاب احسن التقاسیم نوشتند: مردم در زمانهای قدیم از طریق نهر وارد دریا می‌شدند و از دریا بازگشته به دجله و ابله می‌رسیدند و رنج و خطر هر دو را پذیراً می‌شدند تا آنکه عضدالدوله نهري بزرگ میان رود اهواز و دجله به درازای چهار فرسنگ حفر کرد که امروز از آن رفت و آمد می‌شود.

به نظر می‌رسد که نهر بیان همان نهر ابو جذیع است که بعدها به نهر فیلیه معروف شد و در جنوب غرب خرمشهر قرار گرفته و در یکصد تا یکصد و پنجاه سال پیش نهر بزرگی بوده بطوریکه نجم‌الدوله که در سال ۱۲۹۸ هـ آن را دیده می‌نویسد: طول این نهر دو الی سه فرسخ است و عرضش ابتدا بیست ذرع و تا آنجا که ما رفتیم ده ذرع بود.^۱ و دیگر اینکه در جنگ بین شیخ غیث کعبی با حاکم بصره و شیخ متتفک در سال (۱۸۲۶ - ۱۲۴۶ هـ) چندین بار از این نهر یاد شده است. بنابراین شهر بیان در کنار این نهر قرار گرفته نه در جای فعلی خرمشهر و دیگر اینکه در هیچ منبعی ذکر نشده است که نهر بیان از میان شهر می‌گذرد

نکته دیگر در مورد تفاوت بین «حفار» و کانال عضدی است اغلب پژوهشگران اروپائی حفار را با کانال عضدی یکی دانسته اند و علت این اشتباه ناشی از واژه «حفر» است که چون کانال مذکور توسط عضدالدوله حفر گردیده پس همان حفار است^۲ در حالی که حفار اسم مکان است نه مصدر حفرکردن (در مبحث مربوط به حفار مفصلًاً توضیح داده خواهد شد)

^۱ سفرنامه خوزستان حاج عبدالغفار نجم الملک، ص ۸۲

^۲ ایران و قضیه ایران، جورج کرزن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، جلد دوم، ص ۴۰۸.

نکته سوم در مورد نهر جدید است که برخی آن را همان نهر بیان می‌دانند و برخی از مورخان متأخر آن را نهر حفار می‌نامند . اما باید دانست که این نهر یکی از نهرهای قدیمی بوده و در قرون میانی بنام همیلی معروف شد و در حدود دو قرن پیش با شکسته شدن سد سابلہ توسط کریم خان زند و خشک شدن آن به کلی از بین رفت.

نکته دیگری که در مورد کanal عضدی و نهرالجدید باید مد نظر قرار گیرد این است که قدامه بن جعفر^۱ تنها کسی است که از نهر جدید یاد کرده است و ایشان اصولاً دوره حکمرانی عضدادوله را درک نکرده است و زمان وفات وی را از سال ۳۱۰ هـ الی ۳۳۷ هـ نوشته‌اند و کتاب الخراج خود را در سال ۳۱۶ هـ نوشته است. پس قطعاً نهر جدید نمی‌تواند همان کanal عضدی باشد.

شخصیت‌های تاریخی بیان

در کتابهای معاجم و انساب نام چندانی از شخصیت‌های مهم که متنسب به شهریان باشند به میان نیامده جز در کتاب الانساب سمعانی از احمدبن عبداللهبن عیسیٰ بیانی نام برده که ابو سعد مالینی از راویان قرن چهارم از وی نقل روایت کرده و زبیر بن بکار این چهاریت را از وی نقل کرده است^۲:

^۱ قدامه بن جعفر: قدامه بن جعفر بن قدامه بن زیاد بغدادی (به عربی: قدامه بن جعفر الکاتب البغدادی) از مشاهیر ادب و فصاحت عربی است که از مسیحیت به اسلام گرویده است . او در فلسفه و منطق نیز معروف است . او در سال ۳۳۷ هجری در بغداد درگذشت . برخی از آثار ادبی او به شرح زبیرند : کتاب الخراج، کتاب صناعة الكتابة، کتاب جواهر الألفاظ، کتاب البلدان، کتاب زهر الربع في الأخبار

^۲ الانساب، ابی سعد عبدالکریم بن محمد السمعانی، الجزء الثاني، ص ۳۵۴

فصل

و عذر لیس یستمع	عتاب لیس بینقطع
فهجرانی له ولع	ومقتدر علی قتلی
و یدنو شم یمتنع	یواصلنی و یهجرنی
ولا یأس ولا طمع	فلا وصل ولا هجر

فصل چهارم

حسن مهدی

تاریخچه

از دیگر
مهدی می‌باشد
محل دقیق آن
کتابهای جغرا
روستای مارد
شرقی می‌نور
مهدی خلیفه
بالای نقطه‌ای
در محل موسسه
زارهای باتلاه
این نقطه مح
کشته‌ها از ه
رودخانه سدر
براساس
ملتقای آبهای
در حالی که ا
حاصل خشک
نهرهائی که ب
شود که تا قر

^۱ جغرافیای تاریخی

تاریخچه حصن مهدی

از دیگر شهرهایی که در محدوده خرمشهر امروزی قرار داشت حصن مهدی می‌باشد که شهرتی به مراتب بیشتر از شهر بیان داشت اما با این حال محل دقیق آن مشخص نیست ولی از مسافتها و شهرهای پیرامون آن که در کتابهای جغرافیائی یاد شده چنین به نظر می‌رسد که در شمال شرق خرمشهر و روستای مارد فعلی باشد. گی لسترنج در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های شرقی می‌نویسد: «در رأس مصب پهن دجله قلعه‌ای بود موسوم به حصن مهدی خلیفه عباسی، پدرهارون الرشید، آن را ساخته بود. این قلعه در چند میلی بالای نقطه‌ای که نهر عضدی به طرف باختر منشعب می‌شود و مصب دجله را در محل موسوم به بیان به دجله کور می‌پیوندد واقع بود. اطراف این نهر شوره-زارهای باتلاقی است. رود دجله در محل سلیمانان به خلیج فارس می‌ریزد و این نقطه محل خطرناکی برای کشتی‌رانی بود، و برای رسیدن به اهواز، اگر کشتی‌ها از مسیرهای مختلف عبور کرده از باسیان گذشته و از آنجا وارد رودخانه سدره می‌گذشتند سالمتر و بی‌خطرتر بود.»^۱

براساس نوشته‌های مورخان قرون سوم و چهارم هجری حصن مهدی ملتقای آبهای خوزستان بود و تمام آبهای خوزستان به آنجا می‌ریزند. درحالی که امروزه اثری از این نهرها دیده نمی‌شود، این تغییرات می‌تواند حاصل خشک شدن رودها و یا تغییر مسیر آنها در طی زمان باشد. یکی از نهرهایی که به آنجا می‌ریخت نهر السدره می‌باشد که اکنون نهر مارد نامیده می‌شود که تا قرن نوزدهم نهر بزرگی به شمار می‌رفته بطوری که مکدونالد کینر

^۱ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، گی لسترنج، ترجمه محمود عرفان، صص ۲۶۱-۲۶۲

در سال ۱۸۱۰ از طریق این نهر از فلاحیه خود را با قایق به رود کارون رسانده^۱ و در سال ۱۸۴۳ لیارد نیز از این نهر دیدن کرده است^۲ و اکنون تبدیل به نهر کوچکی شده که دیگر اهمیت سابق را ندارد. البته برخی نهرالسدره را رود بهمنشیر می‌دانند که نمی‌تواند درست باشد زیرا رود بهمنشیر قبل از اینکه کanal عضدی حفر شود قسمتی از رود کارون بود که از طریق آن آبهای کارون به خلیج فارس می‌ریخته و شعبه جداگانه‌ای همانند رود مسرقان نبود که نام جداگانه‌ای داشته باشد. در ثانی همانگونه که در کتابهای جغرافی دانان و مورخان اسلامی آمده نهر السدره در کنار حصن مهدی بوده است.

نهر دیگری که به حصن مهدی متنهی می‌شد نهر جدید بود که این شهر را به بیان متصل می‌کرد که این نهر بعدها در قرون میانه به نهر همیلی معروف گشت که در قرن هیجدم میلادی براثر شکسته شدن سد سابله خشک شده و اکنون اثری از آن وجود ندارد

از دیگر نهرهایی که به حصن مهدی می‌ریخت نهر مسرقان^۳ بود که اکنون به رود گرگر معروف است که سابقاً تا حصن مهدی امتداد داشته و جداگانه به دریا می‌ریخته که بر اثر خشک شدن مجرای آن در قرون میانه در حال

^۱ بند قیر: به
فیر(نفت خا

هوای ای
خرابهای ای

^۲ دورق: از
اشعری فتح
شاد ۱۳۱۴

^۳ صاحب زن
که رهبری آ

"زنگ" است:

^۴ خوارج: خ
جریان حکمی

آنان مارقین :

^۵ قرهطان: ی
شکل گرفت

پیان گذار این

^۱ ده سفرنامه، مهراب امیری، ص ۳۲۲

^۲ سیری در قلمرو بختیاری و بومی عشاير خوزستان، مهراب امیری، ص ۱۲۲

^۳ مسرقان: نام شاخه^۰ شرقی کارون که بعداً به نام رود گرگر مشهور گشت ، و ساختن آن را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهند. این رود در زمان ساسانیان و در قرنهای نخستین اسلام در کنار شوستر از شاخه^۰ دیگر جدا می‌شده و تا آخر خاک خوزستان جداگانه به دریا می‌ریخته است

حاضر در روستای بند قیر^۱ به کارون متصل می‌شود البته در برخی کتابها آمده که نهر مسرقان از طریق دورق^۲ و باسیان به خلیج فارس می‌ریخت. این شهر در حوالی سالهای ۱۷۰ هـ. الی ۱۶۵ هـ توسط محمد المهdi سومین خلیفه بنی عباس جهت استقرار سربازان ساخته و سپس به شهر مهمی تبدیل شد. بطوری که ادریسی می‌نویسد که حصن مهدی دارای منبر بود. این شهر همانند دیگر شهرهای خوزستان بر اثر جنگ‌های پی در پی از نبردهای صاحب زنج^۳ گرفته تا خوارج^۴ و قرمطیان^۵ احتمالاً در اواخر قرن چهارم از میان رفته باشد.

^۱ بند قیر: بندی باستانی و از بنایهای مجموعه سازه‌های آبی تاریخی شوستر می‌باشد. این بند را به وسیله قیر(نقش خام) انداز و محکم کرده بودند..همچنین روستای بند قیر هم اکنون در حدود ۴۵ کیلومتری جاده اهواز - شوشتر واقع شده است. در ۵ کیلومتری (به طرف شوشتر) شهر قدیمی عسکر مکرم واقع است که خرابه‌های این شهر منزو مشاهده می‌شود.

^۲ دورق: از شهرهای باستانی خوزستان و مرکز ایالت سرق بوده که در فتوحات اسلامی به دست ابوموسی اشعری فتح گردید. در عهد فرمذروانی بنی کعب فلاحیه نامیده شد و مرکز حکومت آنان بود. سپس در سال ۱۳۱۴ به شادگان تغییر نام داد.

^۳ صاحب زنج (زنگیان): قیام زنگیان در قرن سوم هجری از قیام‌های گسترده و بلند مدت دوران عباسیان است که رهبری آن را مردی بنام "علی بن محمد" معروف به "صاحب الزنج" به عهده داشت. کلمه "زنج" معرب "زنگ" است و صاحب الزنج از حیث قیادت و رهبری زنگیان به این نام خوانده می‌شد.

^۴ خوارج: خوارج گروهی از پیروان علی (ع) بودند که در جنگ صفين به علت مخالفت با آن حضرت در جریان حکمت از ایشان جدا شده اند و از راه اطاعت آن حضرت پیرون رفته و خارجی گشتد. از این رو به آنان مارقین نیز گفته می‌شود.

^۵ قرمطیان: یکی از شاخهای اسماعیلیان هستند که سالهای پایانی قرن سوم در ضدیت با خلافت عباسیان شکل گرفت و مدت یک قرن به فعالیت های نظامی و تبلیغاتی علیه عباسیان پرداختند. عبدالله حمدان قرمط، ییان گذار این جنبش، از تربیت یافگان سازمان اسماعیلی به شمار می‌رفت.

فصل چهار

شهری

آب و هوای

دورق بدان

رودخانه‌ای

به دریا می‌

امام شه

می‌نویسد:

شهر

ذکر شهره

شوستر و

دریا رود.

است. این

خرم و آبا

شهر تا قره

نمی‌شود.

۲ کرده.

حصن مهدی در کتابهای جغرافیدانان اسلامی

آنچه در کتب جغرافی از این شهر یاد شده به قرار زیر است:

قدسی می‌گوید:

حصن مهدی شهری در خوزستان است آنجا آباد است و همه نهرهای این سرزمین در آنجا یکی می‌شود و به دریا می‌ریزد در آنجا دژی هست که مهدی آن را ساخته و مرزبانی به شمار می‌رود زیرا که نزدیک دریاست خانقاها و زاهدان نیز دارد مسجد آن در کنار دریاست برخورده‌گاه چندین راه در این شهر است دارای کشتزارها و نخلستان است و آباد ترین شهر خوزستان از سوق الاربعاء^۱ و شهرهای پیرامون آن است^۲

اصطخری می‌نویسد

از باسیان تا حصن مهدی دو مرحله است حصن مهدی منبر دارد راه دریائی آنجا کوتاه تر از راه زمینی است^۳

یاقوت حموی می‌گوید:

^۱ سوق الاربعاء: از شهرهای خوزستان، در مجاورت سوق بحر در مشرق دجل و در ساحل رودخانه ای که شاخه ای از رود دجل بود و شهر را به دو قسمت می‌کرد و آن دو محله را پایی چوبی به هم متصل می‌ساخت، جای داشت. محله شرقی سوق الاربعاء آبادرت بود و مسجد جامع در آن قرار داشت.

^۲ عامره بها تجتمع انهراء الإقليم كلها ثم تفيض إلى البحر وبها حصن بناء مهدی وهي ثغر لقرها من البحر و هناك رياطات و عباد الجامع على الشط و بها مجتمع الطرق وسائر المدن على انهراء لها جزر و مدن و بها تخيل و مزارع و اعمر سواد الأهواز نحو سوق الاربعاء و ما يدخل في ذلك الصنف. احسن التقسيم في معرفة الإقليم، المقدسی، ص ۴۱۲

^۳ من بیانی الى حصن مهدی مرحلتين و فيها منبر و يسلک بينهما في الماء و هو أيسر من البر، مسالك المالک، ابی اسحاق الاصطخری، ص ۹۵

^۱ بلد من نواحی

من الأهواز و

عمق، ثم يصب

^۲ تاریخ جفراء

شهری در خوزستان است. استخری گوید: در خوزستان آبادتر و خوش آب و هوادر از رود مسراقان نیست. رودخانه های خوزستان مانند اهواز و دورق بدانجا سرازیر می شود تا به خود حصن مهدی برسد و در آنجا رودخانه ای بزرگ تشکیل داده که پهنا و گودی بسیار دارد و در حصن مهدی به دریا می ریزد^۱.

امام شوشتری در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان در مورد حصن مهدی می نویسد:

«شهری بوده که قلعه آن را مهدی عباسی ساخته است. اصطخری آن را در ذکر شهرهای خوزستان نام برده است. و گوید: «آبهای خوزستان از اهواز و شوشتر و دورق نزد حصن مهدی جمع شده رودی بزرگ و پهن گردد و به دریا رود». از این بیان پیداست که این شهر در جای روستای مارد کنونی بوده است. این شهر در حدود العالم به نام «در مهدی» ذکر شده و گوید: شهری خرم و آبادان می باشد میان عراق و خوزستان بر لب رودخانه نهاده است. این شهر تا قرون وسطی نبوده است، چه در قرون وسطی نامی از آن در کتب دیده نمی شود. مستوفی آن را ذکر ننموده و یاقوت عین کلام اصطخری را نقل کرده^۲.»

^۱ بله من نواحی خوزستان، قال الإصطخری: ليس بخوزستان أعمّر و أزكى من نهر المسرقان، و مياه خوزستان من الأهواز والدورق وغير ذلك، تتحدر فيه حتى ينتهي إلى حصن مهدی فيصير هناك نهرًا كبيرًا ذا عرض و عمق، ثم يصب من حصن مهدی إلى البحر. معجم البلدان، أبي عبد الله یاقوت الحموي، الجزء الثاني، ص ۲۶۶

^۲ تاریخ جغرافیائی خوزستان، سید محمدعلی امام شوشتری، ص ۲۴۹

فصل چهارم

عبدالرحمن

زنگیان علی

شود علی با

مقابله نمود

ابراهیم او را

را از جنگل

عبدالرحمون

رسید که مه

به فرار از آن

علی بن

خبر به عبدال

بماند علی ب

که برایش ک

آنها بودند

همراهان خو

علی بن ابان

اردوگاه وی

راه خویش ؟

اما ماده کرد و

حدود بیابان

سوی نهر ال

هزیمت شد.

حوادث مهم بیان و حصن مهدی در قرن سوم و چهارم

لشکرکشی موسی بن بغا برای جنگ زنگیان

در ماه ذیقعده سال ۲۵۹ هـ معتمد^۱ فرمان داد که موسی بن بغا برای جنگ صاحب الزنج لشکر بکشد

موسی ابتدا عبدالرحمون بن مفلح را به اهواز فرستاد سپس اسحاق بن کنداج را سوی بصره روانه کرد و ابراهیم بن سیما را به محل «بادآورد» اعزام نمود هرسه را فرمان داد که با صاحب زنج نبرد کنند. چون عبدالرحمون امارت اهواز را حاصل نمود برای جنگ علی بن ابان لشکر کشید نبرد واقع شد و عبدالرحمون منهزم گردید پس از فرار آماده شده دوباره با علی بن ابان جنگ کرد جنگ بسیار عظیمی رخ داد و کشتار عجیبی بزنگیان افتاد و عده بسیار اسیر شدند و علی بن ابان منهزم گردید و با همراهان زنگی خویش برفت تا به بیان رسید

^۱ معتمد عباسی: ابوالعباس احمد معتمد علی الله پانزدهمین خلیفه عباسی در بغداد بود که از سال ۲۵۶ تا ۲۷۹ هجری قمری (سال ۸۷۰ تا ۸۹۲ میلادی) در سرزمین های اسلامی فرمان راند. او پسر بزرگ متولی بود؛ وی ۲۳ سال خلافت کرد. در زمان وی، سردار ترک، موسی بن بغا نفوذ بسیاری در حکومت یافت. معتمد، در این زمان در امور سیاسی دخالت نمی کرد، و فرماندهی سپاه و حفظ حدود و تعیین وزیران را به برادرش موفق سپرد و معتمد تنها عنوان خلیفه را داشت و به نام وی خطبه گفته می شد و سکه زده می شد.

عبدالرحمن لشکرکشید و خواست در حصن مهدی لشکر بزند سالار زنگیان علی بن ابان را برای منع او فرستاد با او جنگ کرد و نتوانست مانع شود علی با عده خود سوی «دکه» رفت ابراهیم بن سیما در بادآورد بود با او مقابله نمود علی بن ابان پیروز شد و او را منهزم نمود. بار دیگر نبرد کرد و باز ابراهیم او را هزیمت کرد که شبانگاه برفت و بلدانی همراه خویش ببرد که وی را از جنگلها و بیشه زارها بپردازد تا به نهر یحیی رسید. وقتی خبر وی به عبدالرحمن رسید طاشتمر را با گروهی از وابستگان سوی او فرستاد که به علی نرسید که محلشان از نی و علف صعب العبور بود طاشتمر آنجا را آتش زد که به فرار از آن برون شدند و اسیرانی از آنها گرفت.

علی بن ابان برفت تا به نسوخ رسید و با یاران همراه خویش آنجا بماند. خبر به عبدالرحمن بن مفلح رسید که سوی عمود روان شد و به آنجا رسید و بماند علی بن ابان سوی نهرالسدره رفت و به خبیث نوشت و از او خواست که برایش کشته فرستد که سیزده کشته فرستاد که جمعی انبوه از یاران وی در آنها بودند علی با کشته ها برفت تا به عبدالرحمان رسید عبدالرحمن با همراهان خویش به مقابله وی برون شد اما میانشان نبردی نشد چون شب شد علی بن ابان با جمعی از یاران خویش از پشت سر عبدالرحمن برفت و به اردوگاه وی شبیخون زد و به او و یارانش آسیب ها رسانید. عبدالرحمن نیز به راه خویش برفت تا به دولاب رسید و آنجا بماند و کسانی از مردان خویش را آماده کرد و طاشتمر را بر آنها گماشت و سوی علی بن ابان فرستاد که در حدود بیابان آذر بدو رسیدند و با وی نبرد کردند که از آنجا هزیمت شد و سوی نهر السدره رفت و طاشتمر به عبدالرحمن نوشت که علی از مقابل وی هزیمت شده عبدالرحمن با سپاه خویش برفت تا به عمود رسید و یاران وی

این رائق ،
ابن رائق نیز
روانه کرد.
فرماندهی
دیگر سپاه
به بصره رفته
رفت و آن
را آزاد ساخت
ابن رائق، که
پس بریدیا
با سپاهی
آن سوی
برانگیخت
اهواز کرد.
دنبال او را

برای نبرد مهیا شدند کشته های خوبیش را آماده کرد و طاشتمر را بر آن گماشت که سوی دهانه نهر السدره رفت و با علی بن ابیان نبردی بزرگ کرد و ده کشته از وی گرفتند و علی به هزیمت نزد خبیث بازگشت. عبدالرحمن بن درنگ برفت و در بیان اردو زد و چنان شد که عبدالرحمن بن مفلح و ابراهیم بن سیما به نوبت سوی اردوگاه خبیث می رفتند و با وی نبرد می کردند و مردم اردوگاه وی را هراسان می کردند.

حصن مهدی در عهد آل بریدی ۳۲۵-۳۲۶ هـ ق

ابو عبدالله بریدی پس از استقرار در اهواز به مولای خود یاقوت که پس از شکست از آل بویه در عسکر مُکرم اقامت داشت خیانت کرد و موجب قتل او شد. آنگاه اموال او را از شوستر بیاورد و تصاحب کرد. گفته اند که وی به فرمان خلیفه (الراضی) او را کشت. در ۳۲۵ ق ابن رائق امیر الامرا ببغداد با خلیفه به قصد سرکوب ابو عبدالله بریدی که مال به بغداد نمی فرستاد و مردم از ستمنگری او نالهها داشتند، روانه اهواز شد. اما کار به تجدید پیمان انجامید و ابو عبدالله پذیرفت که هر ساله ۳۶۰^{۰۰۰} دینار به بغداد فرستد و لشکریان اهواز را به نماینده خلیفه تسليم کند تا روانه فارس شوند. با این همه بد عهد کرد و حتی از نماینده خلیفه که برای گرفتن سپاه به اهواز آمده بود، زر خواست و سرانجام او را واداشت که شبانه از شهر بگریزد. در همان سال به مخالفت با این رائق، سپاهی به فرماندهی غلام خود اقبال، به حصن مهدی، نزدیک بصره فرستاد، و در پاسخ ابن رائق ادعا کرد که آن سپاه را برای مقابله با قرمانطیان که بصریان از آنان بیمناکند فرستاده است. چون میان آن دو کار به دشمنی کنید،

ابریدیان: خاز
و بصره فرمان
دست یافتن بر
و بغداد را تص
نامهای ابوعبد
مُقطّع بود. لق
مسکوئه در خ
سیاست پدیدا

این رائق سپاه به واسطه برد و بریدی به اقبال فرمان داد که وارد شهر شد. ابن رائق نیز بدرخوشی و بجکم را در رأس سپاهی برای سرکوب ابوعبدالله روانه کرد. بجکم تا شوش باز نایستاد و بریدی به مقابله شتافت و سپاهی به فرماندهی غلامش محمد، معروف به حمال روانه کرد، اما شکست خورد. بار دیگر سپاهی با حمال به پیکار فرستاد که بدون جنگ واپس گریختند و بریدی به بصره رفت و در آبله ساکن شد. اقبال که در بصره بود به مقابله سپاه ابن رائق رفت و آن را بشکست و گروهی را به اسارت گرفت. ابوعبدالله بریدی اسیران را آزاد ساخت و با ارسال نامه و گسیل داشتن گروهی از بزرگان بصره نزد ابن رائق، کوشید او را بر سر مهر آورد، ولی ابن رائق روی خوش نشان نداد. پس بریدیان در بصره گذاشت. ابوالحسین سپاه ابن رائق را بشکست. ابن رائق با سپاهی دیگر شخصاً آهنگ پیکار کرد و بجکم نیز از اهواز به او پیوست. از آن سوی ابوعبدالله به نزد عmadالدوله بویهای رفت و او را به تصرف عراق برانگیخت. عmadالدوله سپاهی به سرکردگی برادرش معزالدوله با بریدی روانه اهواز کرد. ابن رائق به سرعت بجکم را به اهواز بازگرداند و سپس خود نیز به دنبال او روانه شد. ابوعبدالله در آرجان سپاه بجکم را بشکست و بر اهواز

^۱ بریدیان: خاندانی شیعه مذهب منسوب به ابوعبدالله محمد بریدی بودند که از ۳۱۶ تا ۳۳۸ بر واسطه، اهواز و بصره فرمان راندند بریدیان در روزگاری که خلافت عباسی در نشیب ناتوانی افتاده بود و امیرالامرایا برای دست یافتن بر بغداد با هم در کشاکش بودند و خلیفگان را عزل و نصب می کردند، پرچم استقلال برافراشتند و بغداد را تصرف کردند و در واسطه، اهواز و بصره فرمان راندند. این سلسه حکومتی مشکل از سه برادر به نام‌های ابوعبدالله احمد، ابوالحسین عیدالله (علی)، ابی‌یوسف یعقوب به اضافه ابوقاسم پسر ابوعبدالله بریدی مُقطعی بود. لقب مقطع، که در برخی منابع آمده، می‌تواند حاکی از اقطاع داری اینان باشد. اگرچه ابوعالی مسکوئه در ضمن وقایع ۳۱۱ از ابوعبدالله احمد، برادر بزرگتر یاد می کند، ولی او از ۳۱۶ ق در صحنه سیاست پدیدار شد

دست یافت ۳۲۶ ق چندی بعد معزالدوله از ابوعبدالله خواست که سپاهش را از بصره به نزد رکن‌الدوله به اصفهان فرستد تا به جنگ وشمگیر بروند. ابوعبدالله^۱ ۴ تن از سپاهیان خود را احضار و آماده کرد، ولی معزالدوله باز از او خواست تا سپاهیان حاضر در حصن مهدی را نیز به واسطه روانه کند. ابوعبدالله از عاقبت خویش بینناک شد و از این کار سر باز زد و با تهدید، معزالدوله را وا داشت که به عسکر مکرم رود. وی سپس شخصی را به نیابت از خود در اهواز گماشت. بجکم از این اختلافها سود برد و سپاهی روانه کرد. این سیاه بر شوش و چندی‌شاپور چیره شد و جز عسکر مکرم در دست معزالدوله نماند. پس آل بویه از عمادالدوله یاری خواستند و او سپاهی فرستاد و اهواز را از دست بریدی خارج ساخت و قلمرو بریدیان به بصره محدود شد. همان سال ابن‌رائق امیرالامراي بغداد از بیم بجکم با ابوعبدالله صلح کرد و مقرر شد، او واسطه را از دست بجکم خارج سازد و در مقابل هر سال ۶۰۰^۲ دینار به امیر دهد، اما بجکم پیش‌دستی کرد و بر ابوعبدالله تاخت و او را شکست داد. با این همه وی از بریدی پوزش خواست و با او پیمان کرد که اگر بر بغداد دست یابد، واسطه را به وی دهد. چندی بعد بجکم به بغداد رفت و به جای ابن‌رائق، امیرالامرايی یافت ۳۲۶ ق و واسطه را به بریدی داد.

نبرد لشکر یعقوب بن لیث با زنگیان به سال ۲۶۳ هـ

^۱ یعقوب بن داشت و به دل

به دست گیرد

^۲ عسکر مکرم

شهرستان قباد،

بزرگ که از

که با مسجد -

یعقوب بن لیث^۱ از فارس سوی نوبندجان لشکر کشید چون به آنجا رسید احمد بن لیث از شوشترا به نزد وی رفت و چون یعقوب به جندی شاپور رسید تمام لشکر خلیفه از آنجا رفت یعقوب مردی از اتباع خود به نام خضر بن عنبر باهوار فرستاد و چون به آنجا رسید علی بن ابان و اتباع او از زنگیان فرار کرده و در نهر السدره اقامت گزیدند. و خضر داخل اهواز شد. یاران خضر و یاران علی بن ابان گاه برقیدیگر حمله و غارت می‌کردند تا آنکه علی بن ابان آماده شد و بر لشکر خضر حمله کرد و بسیاری از نیروهای خضر را کشت و غنائم فراوان بدست آورد خضر و باقی اتباع او گریختند و به عسکر مکرم^۲ پناه برداشتند که هرچه در آنجا مال باشد بگیرد. بعد از آن سوی نهر السدره رفت و به بمبود دستور داد با یکی از یاران یعقوب که در دورق بود نبرد کرد و مردانش را بکشت و وی را اسیر کرده که بر او منت نهاد و آزاد کرد.

سلط سپاه صمصم الدوّله بر بصره به سال ۳۸۶ هـ

^۱ یعقوب بن لیث: یعقوب لیث صفاری مردی عیار و جوانمرد اهل سیستان بود که در ابتدا شغل رویگری داشت و به دلیل محبویتی که میان مردم آنجا به خاطر جنگ با خوارج به دست آورده بود، توانست قدرت را به دست گیرد و در سال ۲۴۷ هـ سلسله صفاریان را تشکیل داد.

^۲ عسکر مکرم: در قرن چهارم هجری توسط مکرم بن معزاء از سرداران حجاج بن یوسف بر ویرانه‌های شهر استاقباد ساسانی بر دو جانب نهر مسرقان بنا گردید و جانب غربی آن بزرگتر بود و به وسیله دو جسر بزرگ که از قایقهای به هم پیوسته تعبیه شده بود به جانب دیگر اتصال داشت. شهر دارای بازاری باشکوه بود که با مسجد جامع هر دو در جانب غربی واقع بودند.

در این سال لشکرستان بن ذکی پس از جدائی از بھاء الدوله دیلمی و پیوستن به صمصم الدوله و بعد از عقب نشینی ترکان به ارجان^۱ تصمیم گرفت که به بصره حمله کند و بھاء الدوله را از آنجا خارج کند. پس از آن چهارصد نفر از دیلمیان ناراضی از بھاء الدوله به نزد وی آمدند و امان خواستند. وی با توزیع پنج هزا دینار بین آنان آنها را به سپاه خود افزود و به حصن مهدی گسلی داشت. در این حین بھاء الدوله خمارتکین را به جنگ آنان فرستاد و زد و خوردگانی بین آنها در گرفت ولی سپاه بھاء الدوله به سبب وجود نهرها و باغها و مزارع زیاد که تحرک اسبها و نیروها را مشکل می کرد نتوانست آنان را از حصن مهدی خارج کند پس بسوی بصره رفتند و با یاران بها الدوله^۲ پیکار نمودند و شماری از بصریان به آنان پیوسته که سرکرده آنها ابوالحسن بن جعفر علوی بود که خواربار بصره را در اختیار داشت

محرز
قابل ذکر
محدوده خر
فم العضدی
چهارم به
نام محرزه
قریه ای کو
است) می د
عربی را داش
جنابه^۳ بود ا

^۱ ارجان: نام قدیم شهر بیهان است. اصطخری گوید: ارجان شهریست بزرگ و کثیرالخبر و در آن نخل و زیتون بسیار است و دارای میوه های سردسیری و گرم‌سیری است و این ناحیه بری و بحری و سهله و جبلی

است، آب آن فراوان، مسافتی تا دریا یک روزه راه است و بین ارجان و شیراز شصت فرسنگ است و بین آن و سوق الاهواز نیز شصت فرسنگ. و نخستین کسی که به روایت ایرانیان آنرا بنا کرد قباذن فیروز پدر انوشروان عادل است

^۲ بھاء الدوله دیلمی: دیلمی سوین پسر عضدلدوله دیلمی و از امیران آل بویه بنا اصلی ابونصر بود که توسط خلیفه، الطائع به بھاء الدوله ملقب شد. وی که جاشین برادر بزرگتر خود، شرف الدوله بود مدت ها با دیگر برادرش، صمصم الدوله که در شیراز مستقر بود به جنگ پرداخت و پس از مرگ صمصم الدوله نتوانست شیراز و کرمان را تسخیر کند. با اینکه قلمرو آل بویه در زمان بھاء الدوله از لحاظ وسعت با دوران عضدلدوله برابر می کرد، وی هرگز نتوانست آرامش، ثبات و امنیت کاملی در ناحیه تحت حاکمیت خود برقرار سازد

اعسکرایی جمع

و گمان می رود

² جی: شهری

دیگر احتمال می

³ سراف: شهر؛

ایران است. سی

چهارم بر اثر زمه

⁴ جنابه: نام قد

قدیم مقدسی

از چاههای آشنا

مهر و باندر

محرزی

قابل ذکر است که در تاریخ طبری و برخی کتب دیگر نام چندین شهر در محدوده خرمشهر امروزی آمده مانند برسونا، نرسی، عسکر ابی جعفر^۱، جبی^۲ و فم العضدی که اطلاعات زیادی در مورد آنها وجود ندارد و از پایان قرن چهارم به بعد دیگر نامی از این شهرها وجود ندارد تا اینکه در قرن هفتم به نام محرزه یا محرزی در معجم البلدان یاقوت حموی برمی خوریم که آن را قریه ای کوچک و بندرگاهی در نقطه افتراق دجله (احتمالاً منظور دجل بوده است) می داند و می نویسد: مسافرینی که قصد سفر به بحرین و سرزمینهای عربی را داشتند از جانب راست آن رفت و کسانی که مقصدشان بندر سیراف^۳ و جنابه^۴ بود از جانب چپ راهی می شدند.

^۱ عسکر ابی جعفر: پادگانی بود که توسط ابی جعفر منصور در ساحل شرقی دجله و مقابل شهر ابیله ساخته شد و گمان می رود در محدوده شلمچه امروزی باشد

^۲ جبی: شهری در نزدیکی سوق الاربعاء بوده دارای نیشکرهای فراوان و دهکده های فراوان داشت. برخی دیگر احتمال می دهند بر ساحل بهمنشیر بوده و بعدها قبان نامیده شد

^۳ سیراف: شهری باستانی واقع در استان بوشهر یکی از آثار تاریخی و از نقاط دیدنی استان بوشهر در جنوب ایران است. سیراف یکی از قدیمیترین بنادر ایران است که زمانی دارای رونق فراوانی بوده است که در قرن چهارم بر اثر زمین لرزه ویران و قسمت اعظم آن به زیر آب رفت

^۴ جنابه: نام قدیم بندر گناوه بوده است. شهری بوده است بسیار قدیمی و کهنه در ولایت ارجان در فارس قدیم مقدسی می نویسد «بازارها در کوچه ها قوار دارند و مسجد جامع در مرکز آبادی است. آب آشامیدنی از چاههای آغشته به نمک و آب ابارها تأمین می شود ». اصطخری فقط به طور کلی می گوید جنابه بزرگتر از همروبان و بندرگاهی است برای بقیه فارس

امام
وسطی ش
نیست و
جدا می ش
نمودیم سپس به دریا می
در آنجا د
گوید: «!
است، که
حاکمی از
گفتگوئی
شهرکی ا
بندرگاه ک

در قرن دهم هجری سیدی علی کاتبی دریاسalar ترک که در زمان شاه طهماسب صفوی^۱ به ایران سفری داشته در سفرنامه اش به محجزی اشاره کرده و می نویسد: روز اول ماه شعبان از بندر بصره روانه شدیم از شط العرب از راه محجزی به عبادان رسیدیم در آنجا مقام حضرت خضر علیه السلام^۲ را زیارت نمودیم سپس به دریای هرمز بادبان کشیدیم.

در حمله کریم خان زند به فلاحیه به قصد نبرد با بنی کعب، شیخ سلمان ابتدا در محجزی مستقر شده سپس چون قدرت مقابله با سپاه خان زند را در خود نمی دید راهی جزایر خلیج فارس گردید

جان گوردون لوریمر در کتاب فرهنگ جغرافیائی خلیج فارس در مورد محدوده محجزی اوائل قرن بیستم می نویسد: « مساحت بزرگی از شمال شرق جزیره عبادان به نام محجزی شناخته می شود که از ناحیه شمالی به شاخه حیاک و از جهت شرق به حوز عمر محدود می شود و شامل مناطق ذیل می باشد: « بوزه محجزی یا شاخه بوزه (شاخه شیخ عبدالله)، شاخه عبرته، شاخه سادات، شاخه حاجب عراق، شاخه حاجی دغیفچ، شاخه بیت سالم، شاخه ابو خضیر، حوز عمر»^۳ که در حال حاضر این شاخه ها را به نام نهر ۱ و نهر ۲ و ... می شناسند

^۱ شاه طهماسب صفوی: فرزند ارشد شاه اسماعیل یکم و دومین پادشاه از سلسله صفویه بود. او پس از مرگ پدر با آشوب داشلی و حمله ازیکان و عثمانیان مواجه شد که با حسن تدبیر و شجاعت به خوبی از پس این مشکلات برآمد و دوره‌ای طولانی از صلح و ثبات را برای ایران به ارمغان آورد.

^۲ حضرت خضر: حضرت خضر یکی از پیامبران معاصر حضرت موسی علیه السلام بود. او همان عالم الهی بود که موسی به دیدارش رفت و در قرآن بدون ذکر نام با عبارتی درخشنان ستوده شده است: «عبدًا من عبادنا آئیناه رحمة من عندنا و علمتنا من لدننا علمًا»

^۳ دلیل الخليج، ج. ج. لوریمر، القسم الجغرافی، الجزء الاول، ص ۴

امام شوشتري در مورد محجزي مى گويد: «امروزش محجزي نامند در قرون وسطى شهرکى بوده و بندر خوزستان محسوب مى شده و اکنون دهی بيش نىست و آن در دهانه بهمنشیر واقع است در جائیکه رودخانه بهمنشیر از کارون جدا مى شود. یاقوت در صفحه ۶۸ جلد دوم گويد: «از بصره که پائين تر رو به دریا مى روی شهرکى است که محجزه نامیده مى شود در کنار جزیره عبادان و در آنجا دجله (شط العرب) دو شاخه شده است». در صفحه ۲۶۲ جلد دوم باز گويد: «بلجان ده برزگى است میان بصره و عبادان... و آن بندرگاه جهازاتى است، که از جزیره کيش(قسم) مال التجاره هند را مى آورند و در آنجا قلعه و حاكمى از طرف پادشاه کيش بود و حاکم بصره در آن دخالتى نداشت. وقتى گفتگوئى بين حاکم بصره و پادشاه کيش بعمل آمد اتباع پادشاه کيش به شهرکى که در طرف عبادان است انتقال دادند و آن را محجزه نامند و آن بندرگاه کشته ها قرار گرفت که تا کنون به همين حال باقى است».^۱

^۱ تاریخ جغرافیائی خوزستان، امام شوشتري، ص ۲۴۹

فصل پنجم

همیلی

تهریه این بخش که در سیر تحریر عرض شده مروی فرایند است
که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

که این بخش تکمیل ملکه و ملکه دختر را باشد و ناشسته و نیز ملکه

از دیگ
شهر همیلر
به نظر می د
آمدن مح
پس از ویر
تبدیل به ش
با وجود
قبائل عرب
در به وجود
کتب تاریخ
مطلوبی در
بعضی کتب
الکعبیه فی
گونه استنب
به همین نا
چندین قرا

موقعیه
در قزو
و پایر جا بو
شده است
فرسخ راه
توجه به ای

از دیگر شهرهای قدیمی که در محدوده خرمشهر امروزی قرار داشت، شهر همیلی است که در مقایسه با نامهای دیگر قدری ناشناخته و نامی مهجور به نظر می‌رسد. این شهر در اوئل قرن سیزدهم میلادی نقش مهمی در به وجود آمدن محمره داشت چرا که اغلب ساکنین آن که هم پیمان آلبوچاسب بودند، پس از ویرانی شهر و ترک آن همگی به محمره کوچ کرده و رفته رفته محمره تبدیل به شهر بزرگی شد.

با وجود اینکه این شهر قدمتی چند صد ساله داشته است و تعداد زیادی از قبائل عرب جنوب خوزستان در آن سکونت داشته‌اند و با توجه به نقشی که در به وجود آمدن امارت‌های البوнаصر و آلبوچاسب داشت، کمتر نامی از آن در کتب تاریخی به میان آمده و تقریباً هیچ جهانگرد و سیاح داخلی و خارجی مطلبی در مورد آن ذکر نکرده‌اند. اما از اشارات جسته و گریخته‌ای که در بعضی کتب تاریخ محلی و کتاب‌های نسب شناسی و بالاخص کتاب الإمارة الکعییة فی القبان والفالحیة نوشته حاج علوان شویکی وجود دارد می‌توان این گونه استنباط کرد که همیلی متشكل از چندین روستا و آبادی در طول نهری به همین نام در شمال خرمشهر فعلی قرار داشته و به نظر می‌آید که این آبادیها چندین قرن قبل تر محل سکونت قبائل عرب بوده است.

موقعیت جغرافیائی همیلی

در قرون اولیه اسلامی و زمانی که هنوز شهرهای بیان و حصن مهدی آباد و پابرجا بودند در تعیین مسافت بین این دو شهر از نهری به نام نهر الجدید یاد شده است. واژ آنجا که به گفته قدامه بن جعفر فاصله بیان تا حصن مهدی ۶ فرسخ راه زمینی شوره زار و از طریق نهر الجدید ۸ فرسخ راه آبی است و با توجه به اینکه از هیچ نهر دیگری بین این دو شهر یاد نشده است و همانگونه

فصل پنجم
الاربعاء یک
بوده باشد.
براساس
که شهر پا
الاحواز تا
اهواز پائین
که نهر مس
این نهر دو
اهواز هم
باشد در ثا
شعبه ای از
برده است.
داند و می نز
خوزستان
می شد و ا
این زمان
طبق نگاره
نیمه راه بی
جایی بود

که در مباحث قبلی گفتیم یکی دانستن نهرالجديد و کانال عضدی، فرضیه اشتباہی است و درثانی اطلاق آن قسمت از نهر کارون ما بین سابله و ابتدای بهمنشیر به عنوان نهر الجديد هم نمی تواند درست باشد، پس بی شک نهرالجديد همان نهر همیلی قرون میانی است. با این حال هیچ ذکری از وجود شهر یا آبادی در ساحل آن در قرون اولیه اسلامی به میان نیامده است. اگر چنانچه نوشته های کتاب های خوزستان در عهود اولیه اسلامی و جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی را قرین صحت بدانیم که شهرهای سوق الاربعاء و سوق بحر^۱ در کنار شعبه ای از رود کارون و در جانب شرقی آن واقع شده باشند، پس این احتمال وجود دارد که شهرهای سوق بحر و سوق الاربعاء در کنار نهرالجديد بوده و پس از ویرانی در قرون میانی به جای آنها شهر همیلی به وجود آمد.

در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان در مورد سوق الاربعاء چنین آمده: «مقدسی در مورد این شهر گفته سوق الاربعاء در جنوب مسرقان بوده است بر دو ساحل شاخه ای از مسرقان ساخته شده است و پلی از چوب دو جانب آن را به هم می پیوندد. و جانب عراقی آن آبادتر است. و مسجد جامع در آن است. و آبادترین بلوک اهواز سوق الاربعاء است و آنچه داخل درحدود آن است.» و به نقل از یاقوت می نویسد: «شهری کوچک است از نواحی اهواز و از آنجا تا عسکر مکرم شش فرسخ است.» اصطخری می نویسد: «عسکر مکرم تا سوق

^۱ سوق بحر: شهر کی بوده در کنار کارون یا شط العرب که کالاهای صادر و وارد از دریا در آنجا خرید و فروش می شد. یاقوت حموی می نویسد سوق بحر جایست در خوزستان که علی بن عیسی بن داود بن جراح وزیر در نخستین وزارت خود مکوس (گمر کک) آنجا را متوقف کرد.

^۲ تاریخ جراحت
^۳ همان منبع،
^۴ جغرافیای تا

الاربعاء یک منزل راه است» پس باید سوق الاربعاء در بالای قریه کریت کنونی
بوده باشد.^۱

براساس آنچه جغرافی نویسان در مورد سوق الاربعاء آورده‌اند این است که شهر پائین‌تر از اهواز بوده و در ناحیه کارون سفلی یعنی بعد از سوق الاحواز تا خلیج فارس و دجله (اروندروود). آب کارون چون از سد خدآفرید اهواز پائین آمد تا به شط العرب بپیوندد کارون سفلی نامیده می‌شود.^۲ در حالی که نهر مسرقان در ناحیه شمالی خوزستان قرارداشته و درقرن چهارم هجری این نهر دو فرسخ مانده به اهواز در تمام سال خشک بوده است یعنی آب آن به اهواز هم نمی‌رسیده پس سوق الاربعاء نمی‌توانسته بر روی نهر مسرقان بنا شده باشد در ثانی آنچه در کتابهای جغرافیائی قدیم آمده این است که این شهر بر شعبه‌ای از رود دجلیل است نه رود مسرقان و در شش فرسخی حصن مهدی بوده است. بارتولد سوق الاربعاء را در نیمه راه بین اهواز و حصن مهدی می‌داند و می‌نویسد: « بواسطه توسعه تجارت کلیتاً عده قراء بازارگاه در این قسمت خوزستان بسیار فراوان بود و در هریک از این قراء یک روز بازارگاه تشکیل می‌شد و اسامی ایام هفته به کلمه سوق اضافه می‌شد قریه سوق الاربعاء که در این زمان هم در بعضی نقشه‌ها مذکور می‌شود بیش از همه شهرت داشت بر طبق نگارشات جغرافی نویسان قرن دهم(قرن چهارم هجری) سوق الاربعاء در نیمه راه بین اهواز و قریه حصن مهدی واقع شده بود و این آخری در نزدیکی جائی بود که آبهای خوزستان به دریا می‌ریخت.^۳

^۱ تاریخ جغرافیای خوزستان، امام شوشتری، ص ۱۱۰

^۲ همان منبع، ص ۳۹

^۳ جغرافیای تاریخی ایران، و بارتولد، ص ۲۴۵

دوهزار سال تاریخ خرمشهر

فصل پنجم

سبعه که از
نهر فیلیه و
نجم الد
زیر سایله
بوجذیع ف
نzdیک قص
شده بود.

پیشین

در هی

قبایل عرب

است. جا

خرسitan

شمال خ

دزدان و سارة

بدون حراست

^۱ دلیل الخليج

^۲ نجم الدوله:

مهندسان بسیا

هندسه و نجوا

کرده و سفرنا

^۳ بنی طرف:

خفاچیه (دشت

محمد حسین سرتیپ کاشانی^۱ که در سال ۱۲۹۹ هـ از طرف ظل السلطان حاکم خوزستان مأمور تهیه گزارشی از آن دیارشده بود در مورد همیلی می- گوید: «از نهرهای قدیمی محمره نهر همیلی است که در چند فرسخی سبعه^۲ از ضلع غربی کارون جدا شده به فیلیه^۳ می رفته و اراضی کنار کارون و محمره و فیلیه را مشروب می کرده است و سپس از دهانه نهر فیلیه به شط العرب می- ریخته این نهر اکنون مملو از خاشاک است و به هیچ وقت آب در آن جاری نمی شود و از قراری که مذکور بوده در این موضع یعنی ما بین مارد و محمره در قدیم سدی بسته بودند که آب در نهر همیلی جاری می شده است لیکن به هیچ وجه آثار چنین سدی معلوم نیست». ^۴

جان گوردن لوریمر^۵ در سال ۱۹۰۶ ضمیم بر شمردن روستاهای کرانه غربی رود کارون و پس از توصیف روستای سبعه و مزار سید عبود^۶ می- نویسد: «و گفته می شود که آنجا آثار یک نهر یا کanal آب قدیمی در دو مایلی

^۱ محمد حسین سرتیپ کاشانی: (۱۲۵۶-۱۳۰۳ هـ) حکم باشی ظل السلطان از افضل کار گزاران عهد ناصری و مدیر روزنامه فارس در شیراز و فرهنگ در اصفهان بود. وی در چهل و هفت سالگی فوت نموده و در تخت فولاد اصفهان مدفون است

^۲ سبعه: روستائی است در ۶۰ کیلومتری خرم‌شهر از توابع دهستان غرب کارون که در جنگ سال ۱۸۵۷ ایران و انگلیس از آن نام برده شده است.

^۳ فیلیه: بندر کوچکی در غرب خرم‌شهر بود که نهر فیلیه آن را از خرم‌شهر جدا می کرد. محل سکونت آلبوچاسب بود و کاخ معروف فیلیه در آن قرار داشت

^۴ گنج شایگان، گزارش سفر خوزستان، میرزا تقی خان کاشانی، ص ۱۵۴

^۵ جان گوردن لوریمر: (۱۸۷۰-۱۹۱۴) از کارکنان بلند پایه کنسول گری انگلیس، از مشهورترین تاریخ نگاران منطقه خلیج فارس در اوائل قرن بیستم است. وی نویسنده کتاب تاریخ نگارهای خلیج فارس است

^۶ مزار سید عبود: از قدیمی‌ترین مزارهای منطقه غرب کارون است. لوریمر درباره این مزار می گوید: این مزار در فاصله ۷ مایلی از رود کارون و در وسط صحراء قرار گرفته است. اعراب دائماً به زیارت آن می روند و

سبعه که از کارون منشعب می‌شده و از کنار مزار سید عبود گذشته و سپس به نهر فیلیه و شط العرب می‌ریخته وجود دارد»^۱

نجم‌الدوله^۲ در صفحه ۲۸ سفرنامه اش گفته : وقتی بند سابله خراب نبود زیر سابله به فاصله ربع فرسخ نهر همیلی دایر بود که می‌رفت به سمت نهر بوجذیع فیلیه و نهری از حویزه به آن ملحق می‌شده بعضی بند سابله را نزدیک قصبه(قصبه منیعات) می‌دانند مقابل شاخه مارد و با نی و چوب ساخته شده بود.

پیشینه

در هیچ منبعی ذکر نشده که سواحل نهر همیلی از چه تاریخی آباد شده و قبایل عرب در آن ساکن شده‌اند و در چه دوره‌ای این نام به آن اطلاق شده است. جابر جلیل المانع در مورد ورود بنی طرف^۳ از عراق به سرزمین خوزستان می‌گوید: «این قبیله در حدود سه قرن پیش به حویزه وارد شده و در شمال خرمشهر که در آن زمان جز قلعه‌های خراب و روستاهای ویران که

زدزان و سارقان آن را محترم می‌شمارند و به ممتلكات آن دست نمی‌زنند. و کشاورزان محصولات خود را بدون حراست در کنار آن اثبات می‌کنند

^۱ دلیل الخليج، القسم الجغرافی،الجزء الرابع،ص ۱۵۹۶

^۲ نجم‌الدوله: میرزا عبدالغفار اصفهانی (۱۲۵۹-۱۳۲۶ ه. ق). ملقب به نجم‌الدوله و نجم‌الملک از منجمان و مهندسان بسیار موفق زمان خود و استاد ریاضی مدرسه دارالفنون بود. وی در روزگار خود در حساب و هندسه و نجوم و نقشه‌کشی سرآمد بود. ایشان در فاصله سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۶ هـ دو بار به خوزستان سفر کرده و سفرنامه‌های نفیسی را از خود بر جای گذاشت

^۳ بنی طرف: از قبائل قحطانی است و به قبیله طی منسوبند. حدود سه قرن پیش وارد ایران شده و در خواجه‌یه (دشت آزادگان) ساکن شدند و به دو شعبه بیت اسعید و بیت صیاح تقسیم می‌شوند.

برخی عقیده دارند این خرابه‌ها متعلق به سرخ جامگان یا خرمدینان که در زمان خلفای بنی عباس از آذر بایجان به این مکان تبعید شده بودند چیز دیگری وجود نداشت، در جوار قبیله بنی ساله^۱ ساکن شدند^۲ ولی نامی از همیلی نمی‌آورد در حالی که در آن دوره زمانی به جز همیلی در شمال خرمشهر شهری وجود نداشته است. و در مورد بنی ساله می‌نویسد: «که آنها از هم پیمانان مشعشعیان حویزه^۳ بوده و در جنگ‌های آنان شرکت داشته‌اند»^۴ با این وجود می‌توان گفت که همیلی احتمالاً از زمان به قدرت رسیدن مشعشعیان در قرن نهم هجری آباد بوده است.

عملده شهرت همیلی به زمان حضور کعب الbonاصر^۵ در قرن هیجدهم میلادی در این شهر می‌باشد که شرح مفصل آن در کتاب حاج علوان شویکی آمده است:

«بنی کعب که سابقاً در عراق سکونت داشتند و با قبائل آنجا که تحت حمایت دولت عثمانی بودند زد و خورد پیدا کرده و چون تاب مقاومت در برابر

نام مرداو ب
همیلی باز،
جمله عشاء؟

بومحسن؛

^۱ بنی ساله: عشیره ایست قحطانی، از هم پیمانان مشعشعیان بودند و در جنگ‌های آنان شرکت می‌کردند

^۲ الاحواز، قبائلها، انسابها، أمرأوها، جابر جلیل المانع، ص ۱۲۲

^۳ حویزه: یا هویزه شهری است در غرب خوزستان که بنای آن را به دیس بن عفیف اسدی نسبت می‌دهند در قرن نهم مرکز حکومت مشعشعیان بوده است و در حال حاضر از توابع شهرستان دشت آزادگان به شمار می‌رود.

^۴ همان منبع، ص ۱۰۳

^۵ کعب آلبوناصر: دودمانی از حاکمان عرب خوزستان که در فاصله سالهای ۱۰۸۰-۱۱۵۰ میلادی ابتداء در قیان و سپس تا دوره فرمانروایی شیخ خزرعل، در فلاحیه (شادگان) حکومت می‌کردند مشهورترین آنها شیخ سلمان کعبی بود.

^۱ قیان: از شهر

^۲ سال ۱۲ به کلی

^۳ منیعات: تیره ایران آمده و در

^۴ بغلاتی‌ها: بغال

^۵ آند محل سکونت

^۶ بیت غانم: از

^۷ حفار سکونت د

ارتش عثمانی را نداشتند به رهبری ناصر بن محمد کعبی به همیلی که در آن زمان متعلق به شیخ صقر التیمی بود وارد شده و در آنجا فرود آمدند.^۱ بنی کعب پس از استقرار در همیلی ساکنین آن منطقه را به رعیتی گرفته و موجبات اعتراض و شکوه برخی از ساکنین آن را فراهم آورده و شکایت پیش فرمانروای حویله که والی خوزستان از طرف صفویان بود برداشت. شیخ ناصر گفت که می خواهیم به جای بهتری برویم زیرا همیلی تکافوی مردم ما را نمی دهد و آب آن کم است سپس به ساکنین همیلی گفت: آنانی که با کعب حرکت کنند در امان می باشند و آنانی که می مانند مورد غارت قرار خواهند گرفت.^۲

با ترک همیلی توسط کعبیان و استقرار در قبان^۳ پس از چندین سال شاخه ای از آنان در زمان شیخ سلمان کعبی به نام آلبوقاسب به ریاست شخصی به نام مرداو بن علی بن چاسب به همراه تعدادی از هم پیمانان خود دوباره به همیلی باز می گردند و در آنجا هسته اولیه ائتلاف محیسن را تشکیل می دهند از جمله عشائری که همراه آلبوقاسب به همیلی آمدند: منیعات^۴، بغلانی^۵، آل بومحسن، بیت غانم^۶، آل بوفرحان^۷، هلالات^۸ و چند عشیره دیگر بودند.^۹ البته

^۱ قبان: از شهرهای قدیمی خوزستان در ساحل شرقی رود بهمنشیر که محل سکنی اولیه کعبیان بود که در سال ۱۲ به کلی ویران گردید. گمان می رود که این شهر بر خرابه های شهر سلیمانیان بنا شده بود

^۲ منیعات: تیره ایست از الغزی، نسبت آنها منیعاوی است در زمان حکمرانی شیخ خزرعل از ابوالخصب به ایران آمده و در حفار و روستای قصبه و رحوالی و مليحان و المیرزاویه سکونت داشتند

^۳ بغلانی ها: بغلانیه تیره ایست وابسته به بنو حزب آل ربیعه از اعراب عدنانی که در خوزستان به محیسن وابسته اند محل سکونت آنها در کوتشیخ، منطقه بهمنشیر، کوی بهار آبادان و منیوحی است

^۴ بیت غانم: از جهت نسبی به تمیم منسوبد و در عدد محیسن می باشند. و در روستاهای سوره، کوتشیخ و خفار سکونت دارند و از تیره های آنها الرمصان، الخوايات، الصیامر و البریه هستند

در وجهه تسمیه ائتلاف محیسن چند نظر وجود دارد اول اینکه محیسن مأتوذ از نام حسن خواهر حاج مرداو است.^۱ چرا که عرب عزت و احترامی خاص به خواهر دارد و در برخورد با مشکلات نام خواهر خود را به زبان آورده تا نیروئی مضاعف بگیرد که در لهجه محلی از آن به «انتخابه» یا «نخوه» یاد می‌شود به همین دلیل نام ائتلاف خود را محیسن نهادند

دوم اینکه پیشنهاد تشکیل این اتحاد توسط شخصی بنام محسن جد اعلای عشیره آلبومحسن که از هم پیمانان آلبوچاسب بودند داده شد. البته نویسنده کتاب المسیره فی قبائل الاحواز این نقل قول را برغم شیوع زیاد آن در بین مردم نمی‌پذیرد چرا که از نظر او دلایل قاطع و محکمی برای آن وجود ندارد دیگر اینکه هیچ یک از بزرگان محیسن آن را تأیید نکردند.^۲

سوم این که محیسن مأخوذ از محسان به معنی ریش است و این ائتلاف به پیشنهاد ریش سفیدان و بزرگان قوم انجام گرفته است.^۳

لوریمر در مورد اصل و تاریخچه ایل محیسن می‌نویسد: «گفته می‌شود ایل محیسن در اصل به مردی به نام محیسن (اسم مصغر از محسن) منتب است

^۱ حسین پاشا:

ولايت سيد مبار

² دلیل الخليج،

آرنولد ویلس

³ همچنین مأمور

النهرین در زم

ویلسون برکار

خاورمیانه در م

ویلسون داده ش

«کنان سوئز» یا

او در سن ۵۵

⁴ مردم شناسی

^۱ آل بوفجان: از قبیله محیسن و وابسته به بنی ریبعه اند و در نهریوسف، الخین، کوتشیخ، و جزیره مینو سکونت دارند. به دو دودمان بیت عبدالله الصلبوخ و آل علی تقسیم می‌شوند.

^۲ هلالات: عشیره هلالات در ایران از ساکنین اصلی خرم‌شهر و از سنتنهای اصلی ایل محیسن می‌باشدند. گویا از مسقط در ترن دوازدهم به ایران آمدند. و در الحیزان و المعموری و شاخه بیت عبدالقاهر سکونت دارند و شامل تبره‌های البوخارط، القوالم، بیت شیبیان، بیت معراج، بیت الساعی و ابو جام هستند.

^۳ الاحواز، قبائلها، انسابها، امراؤها، جابر جلیل المانع، ص ۲۴۹

⁴ همان منبع، ص ۱۶۶

^۵ الاحواز، قبائلها، انسابها، امراؤها، جابر جلیل المانع، ص ۱۶۶

^۶ تاریخ سیاسی بنی کعب و جنگ آلبوناصر با انگلیس، حمید طرفی، ص ۱۵

که دختر خود را به زنی چاسب (کاسب) داد. و از اخبار متواتر در این مورد این است که آنها ساکنان اصلی محمره می باشند و به سبب ظلم و ستم کعبی-ها (آلبوناصر) مجبور به هجرت به سمت دجله شده و در سرزمینهای آل حسین پاشا^۱ مسکن گزیدند. سپس زمینهای در جوار محمره کنونی از کعب خریده و آنگاه به همراه اتباعشان از عراق بازگشته و این چنین ایل محیسن تشکیل گردید. و ریاست آن در خانواده آل چاسب باقی ماند.^۲

هنری فیلد در کتاب مردم شناسی ایران همین روایت را به نقل از سرآرنولد ویلسون^۳ آورده است.^۴

نکته قابل توجه در این مطلب آن است که با توجه به قدمت کتاب لوریمر که به سال ۱۹۰۶ به رشته تحریر درآمده و اطلاعات مهمی که در مورد تشکیل ائتلاف محیسن بدست می‌دهد کمتر نویسنده‌ای از نویسنده‌گان معاصر که در مورد تاریخ عرب خوزستان و یا عشائر آن دست به تألیف کتاب زدند، به این

^۱ حسین پاشا: سومین فرمانرو از سلسله حکام دیریان بصره بود که مدت ۲۱ سال (۱۰۷۴-۱۰۵۳ هـ) مقارن ولایت سید مبارک مشعشعی بره شهر بصره حکومت میکرد

^۲ دلیل الخليج، القسم الجغرافی، الجزء الرابع، ص ۱۵۸۸

^۳ آرنولد ویلسون: نظامی انگلیسی بود که از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ کمیسر مدنی بریتانیا در بغداد بود. وی هم‌چنین مأمور اداره سیاسی هندوستان بود. ویلسون به خاطر نقشی که در اداره استعماری میان‌رودان (بین التهرين) در زمان جنگ اول جهانی و بعد از آن داشت شهرت یافت. پس از شورش ۱۹۲۰ در عراق، آرنولد ویلسون بر کار شده و سرپرسی کاکس به جای او منصوب شد. آرنولد ویلسون بر کشف نخستین چاه نفت خاورمیانه در مسجدسلیمان در سال ۱۹۰۸ ناظارت داشت. نشانهای افتخار زیادی از دولت انگلیس به آرنولد ویلسون داده شد. ویلسون کتاب‌های زیادی نیز نوشت که از جمله آنها «خلیج فارس»، «جنوب غربی ایران» و «کانال سوئز» بوده‌است. ویلسون سومین عضو پارلمان بریتانیا بود که در جنگ جهانی دوم کشته شد. مرگ

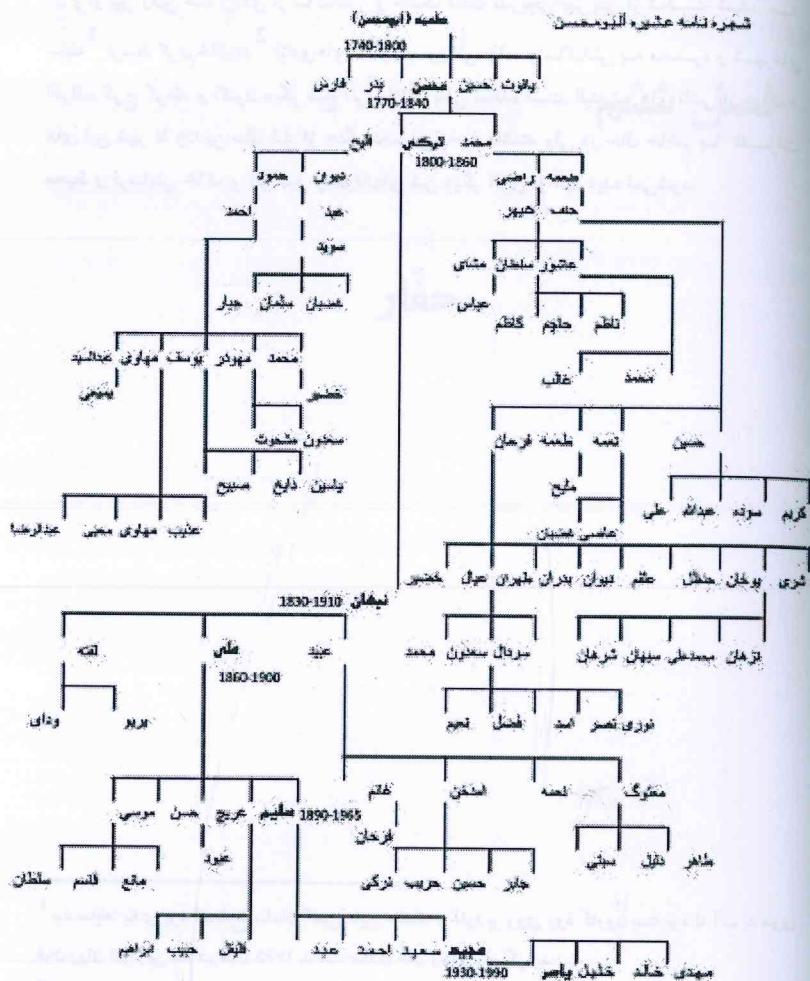
^۴ او در سن ۵۵ سالگی در حالی که خدمه برواز بود رخ داد

^۴ مردم شناسی ایران، هنری فیلد، ص ۲۳۵

مطلوب اشاره‌ای داشته باشد. و عمدۀ مأخذ آنها کتاب المسیرة فی قبائل الاهواز جابر جلیل المانع است که در دهه ۱۹۷۰ میلادی نوشته شده است.

عبدالتبی قیم تشکیل اتحاد محیسن را در زمان شیخ جابر می‌داند و می‌نویسد: «اتحاد قبائل محیسن یا قبیله محیسن را حاج جابر پدر شیخ خزعل و به منظور مقابله با کعب و بویژه کعب آل ناصر در فلاحیه پایه گذاری کرد. ایشان در مورد اصل و نسب خاندان آلبوچاسب یادآور می‌شود که به احتمال زیاد آلبوکاسب از جمله قبائل ساکن قبان بوده، که در سال ۱۱۶۰ ق به هنگام کوچ کعیبان از قبان به دورق، در قبان باقی مانده، پس از مدتی به منطقه همیلی کوچ کرده‌اند. گویا در زمان شیخ کاسب، آنها از همیلی به محمره رفتند و در آنجا مسکن گزیدند.»^۱

^۱ فرار و فروض شیخ خزعل، عبدالتبی قیم، ص



ائتلاف محسن یه پیشنهاد جد عشیره آبومحسن تشکیل شد

باری همیلی در این دوران یعنی از سال ۱۱۵۰ هـ تا سال ۱۲۳۳ هـ همزمان با بروز طاعون در آن و از بین رفتن عده زیادی از ساکنانش و خشک شدن تدریجی نهر پس از شکسته شدن سد سابله^۱ توسط کریم خان زند^۲ آبادی های آن رو به ویرانی نهاده و ساکنانش به محمره و شهرهای اطراف کوچ کردند و اکنون دیگر هیچ اثری از آن باقی نمانده است. البته تپه های ناشی از ویرانه های این شهر تا چندین سال قبل از جنگ تحمیلی وجود داشتند ولی در حال حاضر با تغییرات محیط و فرسایش خاک بر اثر سیل و طوفانهای شن دیگر اثری از آنها دیده نمی شود.

^۱ سد سابله: پندی بود که شیخ سلمان کعبی ماین سلمانه و مارد بر روی رود کارون بسته بود تا آب به سوی قبان روان شود این سد در سال ۱۷۶۵ بدست صادق خان زند ویران گردید

^۲ کریم خان زند: زاده ۱۱۱۹ هـ ق. - در گذشته ۱۱۹۳ هـ ق. در شیراز فرمانروای ایران از ۱۱۷۹ (۱۱۹۳ هـ ق.) و بنیان گذار دودمان زندیه بود. زندها یک طایفه دامدار از قوم لر بودند که در زاگرس و دشت های همدان به روش دامداری زندگی کرده و مرکز استقرارشان در روستاهای پری و کمازان در نزدیکی ملایر بود

فصل ششم

حفار

از دیگ
نها ذکری
خوزستان
شیخ سلمان
از این مورا
حفار د
شمال این
غربی تقسیم
قریب ۱۰۰۰
در مورا
سفرنامه اشر
شاخه مارد
وانجا نخدل
خواست آز
محمره که
ولی به
زنده هم ا
ریش
در کارون

¹ شیخ سلمان
و کریم خان ز
² سفرنامه خوز

از دیگر نامهایی که در تاریخ خرمشهر به آن برمی‌خوریم حفار است. البته تنها ذکری که از این ناحیه در تاریخ خرمشهر و به طور کلی در تاریخ خوزستان به میان می‌آید. به حمله کریم خان زند به فلاحیه جهت سرکوبی شیخ سلمان^۱ در سال ۱۷۳۶ بوده است در حالی که این منطقه تاریخی کهن‌تر از این مورد داشته و تا زمان بنای شهر خاراکس امتداد دارد.

حفار در حال حاضر یکی از دهستانهای شهرستان خرمشهر است که در شمال این شهر و در امتداد رود کارون قرار گرفته و به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌شود و هر قسمت آن شامل چندین روستاست و در مجموع فریب ۶۰۰۰ نفر جمعیت دارد.

در مورد وجه تسمیه آن نقل قول واحدی وجود ندارد نجم الدوله در سفرنامه‌اش به خوزستان نامگذاری حفار را این‌گونه نوشته است: «سابق در شاخه مارد سد بوده که تمام آب کارون در آن شاخه می‌رفته تا مصب دریا و آنجا نخلستان و آبادی بوده از جمله قبان و کویرین تا آن وقت که صادق خان خواست آنها را گوشمال دهد سد را داد حفر نمودند تا آب سیل کرد به طرف محمراه که آنوقت آبادی نداشته و لذا آنجا را حفار گویند». ^۲

ولی بعید است که این گفته درست باشد چرا که نام حفار در منابع قبل از زندیه هم آمده است.

ریش سفیدان و معمرین حفار علت نامگذاری آن را حرکت مسیر آب در کارون می‌دانند زیرا در آن محدوده مکانی جریان حرکت آب طوری است

^۱ شیخ سلمان کعبی: (۱۱۵۰-۱۱۸۳هـ) مقتدرترین و مشهورترین فرد از شیوخ فلاحیه که مقارن دوران نادر شاه و کریم خان زند می‌زیست و از مهمترین کارهای وی احداث بند سابله و حفر نهر سلمانه می‌باشد.

^۲ سفرنامه خوزستان، حاج عبدالغفار نجم الملک، ص ۹۹

که یک سمت رودخانه در حال ریزش و بریدگی کرانه رودخانه و تغییر مسیر رود است اما در سمت دیگر باعث ته نشین شدن آبرفت و رسوبات است و دائمًا به ساحل آن افزوده می‌شود درحالی که در سایر نواحی رودخانه کارون هردو سمت رودخانه ساحلی می‌باشد.

موقعیت جغرافیائی

همانگونه که گفته شد حفار در شمال یا شمال شرق خرمشهر و در امتداد رودخانه کارون قرار گرفته و مساحتی در حدود ۱۴ مایل را به خود اختصاص داده است قسمت غربی آن از روستای قصبه منیعات شروع و تا روستای ام التلول ادامه دارد و قسمت شرقی آن از روستای مارد شروع و تا محل التقای کارون به بهمنشیر و روستای منیخ^۱ متنه می‌شود

جان مک دونالد کینر^۲ که در سال ۱۸۱۰ از خوزستان دیدن کرده است در

مورد محدوده جغرافیائی حفار می‌نویسد: «کارون در سابله به دو قسم تقسیم می‌شود که یک رشته از طریق قبان روانه دریا و دیگری در مسیری به نام حفار جریان پیدا می‌کند و پس از طی مسافتی در حدود چهارده مایل دوباره به دو شعبه تقسیم می‌گردد که یکی در یک کanal مصنوعی به طول سه مایل به طرف

^۱ رودخانه بهمن

حدود ششصد

از رود کارون

عرب جریان

^۲ ده سفرنامه،

^۳ سر اوستن ه

کتابخانه آشور

سفرهایی که د

رفت و به حفار

^۴ سیری در قلم

^۵ همان منیخ،

^۶ گنج شایگان

شماره ۳، مهر

^۱ روستای منیخ: روستایی است از توابع خرمشهر و دهستان حفار شرقی است در سمت چپ نقطه التقای کارون و بهمنشیر قرار دارد که نبرد مشهور به جنگ منیخ بین محسین و کعب آلبوناصر در سال ۱۸۶۰ در این مکان رخ داد

^۲ جان دونالد مک کینر: از دیپلماتهای بریتانیا اهل انگلیس و به عنوان معاون سیاسی سرجان ملک در سال ۱۸۱۰ موارد ایران گردید. نویسنده کتاب geographic of the Persian empire که در مورد مشاهدات خود از کشور ایران

شط العرب و دیگری به نام بهمنشیر^۱ به سوی دریا سرازیر می‌شود^۲ پس ایشان حفار را از ابتدای سابله تا محل التقای کارون و بهمنشیر می‌داند. سی سال پس از وی سر اوستن لیارد^۳ از کanal عضدی به نام حفار نام می‌برد و می‌گوید: «کanalی که از کارون به شط العرب می‌رسید در حال حاضر حفار نامیده می‌شود این کanal در حدود سه مایل طول دارد و تقریباً سه پنجم آب رودخانه را به خود جذب می‌کند^۴. البته در جائی دیگر می‌نویسد: «حفار تنها به سه مایل بالای محممه خلاصه نمی‌شود بلکه به فاصله‌ای در حدود چهارده الی پانزده مایل بالای رودخانه بهمنشیر اطلاق می‌گردد»^۵.

محمد تقی خان سرتیپ(حکیم باشی) که همزمان با نجم الدوله به خوزستان سفر کرده بود، می‌نویسد: «حفار در ضلع غربی کارون فی مابین رود مارد و ام-التلول واقع است. عشیره خواجه عبدالله در آنجا مسکن دارند»^۶

^۱ رودخانه بهمنشیر: شاخه‌ای از رود کارون و پرآب ترین دهانه آن . طول رود حدود نود کیلومتر، عرض آن حدود شصده متر، و عمق آن حدود چهار متر است . از پنج کیلومتری شرق خرمشهر (ده کیلومتری ساتله) از رود کارون جدا می شود و از جنوب شرقی خرمشهر و شمال شرقی آبادان به موازات اروندرود (شط العرب) جریان می یابد و به خور بهمنشیر و سپس به خلیج فارس می ریزد.

^۲ ده سفرنامه، مهراب امیری، صص ۳۲۱-۳۲۲

^۳ سر اوستن هنری لیارد: جهانگرد، باستان‌شناس و دیلمات بریتانیایی بود. شهرت او بستر به خاطر کشف کتابخانه آشوریانیا در نینوا است. او در پاریس به دنیا آمد و تحصیلات خود را در ایتالیا انجام داد. پس از سفرهایی که در ایران کرد به استانبول رفت و به تشویق سفیر بریتانیا به مناطق باستانی آشور در نزدیک موصل رفت و به حفاری و شناسایی آثار باستانی پرداخت.

^۴ سیری در قلمرو بختیاری و عشائر بومی خوزستان، سر اوستن لیارد، ص ۱۰۶

^۵ همان منبع، ص ۱۰۷

^۶ گنج شایگان، گزارش سفر خوزستان، میرزا تقی حان کاشانی، نشریه دانشکده ادبیات اصفهان، دوره دوم، شماره ۳، مهر ۱۳۷۰

لوریمر در این باره می‌نویسد: «حفار واقع در ساحل راست کارون و از هفت مایلی بالای محمره شروع و در یک مایلی نقطه تلاقی کارون و بهمنشیر متنه می‌شود و شامل روستاهای رمسان، اسکله، بومحسن، بوچریم، مقامیه و ام‌التلول است»^۱ و سپس فاصله روستاه را نسبت به همدیگر و تعداد جمعیت هر کدام را جداگانه توصیف می‌کند

تاریخچه

براساس نظر برخی محققان و تاریخدانان شهر باستانی خاراکس (کرخینا) در شمال خرم‌شهر یا منطقه حفار کنونی قرار داشته است.

راولینسن^۲ در مورد شهر خاراکس می‌گوید: موقعیت این شهر باید در مسافتی حدود ۱۰ مایلی بالای کanal محمره (حفار) باشد و جرشمان عقیده دارد که این شهر باید در جائی در شمال محمره باشد.

در دوران صفویه^۳ و در جریان حمله امام قلی یک حاکم شیراز به فرمان شاه عباس کبیر^۴ به منظور تصرف بصره در سال ۱۰۳۴هـ، به حفار و امیر حفار

^۱ دلیل الخليج، ج.ج لوریمر، القسم الجغرافی، الجزء الثاني، ص ۷۶۷

^۲ راولینسن: سیر هنری راولینسن (زاده ۱۸۱۰-مرگ ۱۸۹۵) دیبلمات و شرق‌شناس بریتانیایی بود. او نخستین کسی بود که خط میخنی را با بررسی کتبیه‌های ییستون خواند.

^۳ صفویان: دودمانی ایرانی و شیعه بودند که در سال‌های (۱۵۰۱-۱۷۲۲م) بر ایران فرمانروایی کردند. بنیانگذار پادشاهی صفوی، شاه اسماعیل یکم است که در سال ۸۸۰ خورشیدی در تبریز تاجگذاری کرد و آخرین پادشاه صفوی، شاه سلطان حسین است که در سال ۱۱۰۱ خورشیدی از افغان‌ها شکست خورد و سلسله صفویان برآفت.

^۴ شاه عباس صفوی: نام دارترین پادشاه دوره صفویان است. او فرزند شاه محمد خدابنده و پنجمین شاه از دودمان صفوی است که بر ایران به مدت بیش از ۴۲ سال با اقتدار شهریاری نمود. او به معماری، موسیقی،

بنام ابراهیم بیک بن عبدالرحیم بر می‌خوریم که داستان کامل آن توسط عبدالعلی حویزی^۱ شاعر و نویسنده معروف آن زمان در کتاب السیره المرضیه به رشتہ تحریر در آمده است:

«هنوز محرم ۱۰۳۴ به پایان نرسیده بود که لشکر ترکان(صفویان) به زمامداری امام قلی بیک بن بیک وردی ملقب به ابی الروس با لشکری بزرگ که تعداد نیروی‌های آن قابل شمارش نبود به قبان هجوم آوردند و سپس شهر دورق را نیز به تصرف درآوردند.

چون شاه عباس صفوی سال قبل از آن بغداد را به تصرف خود درآورده بود می‌خواست والی بصره (افراسیاب پاشا)^۲ را به اطاعت خود درآورد ولی قبل از رسیدن آنان وی فوت نمود و فرزندش علی پاشا جانشین او شد.

علی پاشا در سال یاد شده از بصره خارج و در محلی موسوم به کرده‌لان^۳ اردو زد. و در این لشکرکشی ابراهیم بیک ابن عبدالرحیم امیر حفار به صف لشکریان پیوست پس از پایان درگیری که به شکست لشکر امام قلی بیک منجر

نقاشی و شعر علاقه داشت و میدان نقش جهان، عالی‌قاپو، بخش‌هایی از عمارت چهل‌ستون، چهارباغ و پلهای سی‌وسه‌پل و خواجه بروی زاینده رود از آثار به جای مانده از دوران سلطنت وی هستند.
۱ عبدالعلی حویزی: از شاعران و نویسنده‌گان شهیر خوزستان در قرن یازدهم که در عهد آل افراصیاب پاشا ساکن بصره بوده و در سال ۱۰۷۳هـ وفات نمود

۲ افراصیاب پاشا: حاکم ترک بصره و سر سلسله دیریان بصره که از سال ۱۰۰۵ تا ۱۰۳۳هـ مقارن پادشاهی شاه می‌باشد صفوی در ایران در این شهر حکمرانی می‌کرد

۳ کرده‌لان: ناحیه‌ایست که از چهار نهر بزرگ به وجود آمده است و کرده‌لان مرکز این نهرها بود و در آن دزی قرار داشت و دژ مقابل شهر بصره بود و در شرق شط العرب (اروندروود)

شد علی پاشا برای کوتاه شدن مسیر به جای عبور از حفار از راه منیش به طرف
قیان حرکت کرد...»^۱

در سال ۱۷۳۰م کریم خان زند به منظور مطیع ساختن شیخ سلمان کعبی به
خوزستان لشکرکشی کرده و در شوستر اردو می‌زند و چون ماه رمضان بود،
درنگ کرده و پس از پایان ماه رمضان به فلاحیه لشکر کشی می‌کند. شیخ
سلمان چون قدرت مقاومت در برابر کریم خان را نداشت قبل از رسیدن لشکر
زند به فلاحیه، راه حفار را در پیش می‌گیرد و در روستای مارد مستقر می‌شود
کریم خان سه روز در فلاحیه می‌ماند سپس برادر خود زکی خان را به تعقیب
بنی کعب می‌فرستد شیخ سلمان از حفار به محرزی تغییر مکان می‌دهد و چون
زکی خان^۲ را در تعقیب خود می‌بیند با کشتی‌هائی که در اختیار داشتند به سوی
خلیج فارس می‌روند.^۳ خان زند پس از عدم دسترسی به شیخ سلمان مدتی را
در آن نزدیکی‌ها درنگ داشته قلعه(دز) حفار را بنیاد کنده بند سابله را که شیخ
سلمان ساخته بود و به گفته تاریخ زندیه نمونه سد اسکندر بود شکسته و
ویران نمود.^۴

^۱ حلقة مفقودة من *تاریخ البصرة أو تاریخ الامارة الافراسیابیة*، محمد الخال، مجلة المجمع العلمي العراقي،
المجلد الثامن، الجزء الاول، صص ۲۱۷-۲۱۷

^۲ زکی خان زند: دومین پادشاه دودمان زندیان ایران بود زکی خان پسر عمومی کریم خان زند . پدر زکی خان
بداق خان نام داشت . او جانشین کریم خان زند بود و در سال ۱۱۵۸ خورشیدی تنها حدود ۱۰۰ روز پادشاهی
کرد

^۳ تاریخ بنی کعب و ماجراهای شیخ خزععل، علیرضا صادوی، ص ۵۹

^۴ احمد کسری در این باره می‌نویسد: این کار از سیاه کاریهای کریم خان است. چه در سرزمینی مانند
خوزستان بند بستن و شادروان بنیاد نهادن از سترگ ترین کارها و خود آیه آبادی شهرها و خرمی
کشتراره است. این است که پادشاهان نیکوکار و خردمند پولهای گراف ریخته بندها و شادروانها در آنجا
منفرد، ص ۸

از دیگر حوادث مهمی که در حفار روی داده است جنگ کعب فلاحیه (آل بوناصر) با شیخ جابرآل مرداو در سال ۱۲۷۷ هـ معروف به نبرد حفار یا جنگ منیخ است که به شکست سخت حاج جابر می انجامد. سپس در جنگی دیگر در سلیچ آنها را شکست داده و محمره و نواحی اطراف کارون را از دست آنان خارج می کند.^۱

ویلم فلور در کتاب (بنوکعب از برآمدن تا برافتادن) به نقل از تاورنیه^۲ که در عهد صفویه از ایران دیدن کرده بود حفار را به همراه قبان و دورق از شهرهای عمدۀ و مهم قلمرو کعب می داند^۳

کاپیتان هنت فرمانده نیروهای انگلیسی در جنگ ۱۸۵۷ کارون را در ناحیه بالاتر از محمره چنین توصیف می کند: «کارون در اینجا حدود یکصد یارد پهنا و بین دوازده تا بیست پا عمق داشته، جریان آب قوی است. چنارهای کوتاه و بیدزارهایی در اینجا و آنجای کرانه روئیده که تا فاصله چندانی از رودخانه امتداد نمی یابند. در آن سوی رود چیزی جز صحاری پهناور دیده نمی شود، بوته های علف در گوشه و کنارش به چشم می آید. منظره تا چشم

پدید آورده‌اند. کریم خان نیز باید بندی ساخته یا شکست یک بندی را جیران نماید نه اینکه بندیان استواری را که مایه سرسبی فرسنگها زمین بوده براندازد.

^۱ تاریخ سیاسی اجتماعی بنی کعب و جنگ آل بوناصر با انگلیس و عثمانی، حمید طرفی، ص ۱۷۳

^۲ تاورنیه: زان باتیست تاورنیه (۱۶۰۵-۱۶۸۹ م)، جهانگرد و بازرگان معروف فرانسوی است که در عصر صفوی بارها به ایران و مشرق زمین سفر کرد. سفرنامه او در شرح وقایع دوره صفویه و وقایع دربار صفوی دارای اهمیت بسیار است.

^۳ بنوکعب عشاير مرزنشين جنوب خوزستان، از برآمدن تا برافتادن، ویلم فلور، ترجمه مصطفی نامداری منفرد، ص ۳۸

فصل ششم

در کنار خ

کند و چند

سرپرده

سمت اهو

بایر و یک

معموم و آ

قدرت گاویم

لوریم

بیش از یه

آنها را شر

قصبه

محمره و آ

در آن و ب

^۱ نظام السلطنت

دوران قاجار

امامور گمرک

گمرکات چند

^۲ سفرنامه دو

سربپرسی س

حیات خود ت

نیم قرن از ع

است.

^۴ سفرنامه سر

کار می‌کند چنین است و حتی پس از اینکه سه چهار مایلی از محمره دور شویم درخت‌های خرما تمام شده و هیچ گونه زراعت یا آثاری از سکنای آدمی به چشم نمی‌خورد که به کالبد این سرزمین کسالت‌بار که بندرت پای بشر بدان رسیده است، روحی بدمند. اگر چه انواع حیوانات شکاری یافت شده و همیشه دسته‌های بزرگ مرغابی و اردک در رودخانه موجود است. گفته می‌شود که شیر نیز در بیشه‌زارهای ساحلی رود به کرات پیدا می‌شود.^۱

روستاهای حفار

همانطورکه قبلًا اشاره کردیم حفار دارای چندین آبادی و روستاست که قدمتی در حدود دو قرن دارند دونالد مک کینر اراضی حفار را بهترین و حاصلخیزترین زمینهای قلمرو شیخ کعب می‌داند^۲

نجم‌الدوله در سفرنامه‌اش می‌نویسد طول نخلستان محمره به سمت اهواز تا ده هزار ذرع می‌رسد به عرض یکصد الی پانصد ذرع^۳ در جای دیگر می‌گوید که دولت قصد فروش زمینهای حفار را به یک ارمنی تبعه انگلیس را داشته است

«حوالی ظهر سیمو و کیل جهازات لندن اصلاً از ارامنه جلفای اصفهان و حالاً تبعه انگلیس و به لباس فرنگی آمد مشتری پانصد جریب زمینهای محمره

^۱ جنگ ایران و انگلیس (۱۲۷۲-۱۲۷۳)، لیوتنان بالارد، مترجم کاوه بیات، ماهنامه فرهنگ ایران زمین، سال ۱۳۶۶، شماره ۷۷، ص ۲۱۷

^۲ ده سفرنامه یا سیری در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی راجع به ایران، مهراب امیری، انتشارات وحسیله، ص ۳۲۰

^۳ سفرنامه خوزستان، حاج عبدالغفار نجم الملک، ص ۹۷

در کنار حفار جناب نظام السلطنه^۱ هم وعده داد که فرمان و قبله برای اوتامام کند و چند روز قبل هم جناب نظام السلطنه رفته بودند به منزل او»^۲ سرپرسی سایکس^۳ در مورد حفار بیان می‌کند که تا چند مایلی محمره (به سمت اهواز) نخلهای خرما یکی بعد از دیگری دیده می‌شود و ناگهان منظره بایر و یکنواختی پدیدار می‌گردد. طرفین رو دخانه جسته و گریخته چند قریه معمور و آباد به چشم می‌خورد و به عقیده نگارنده در هیچ کجای ایران این قدر گاو میش و مادیان و الاغ پیدا نمی‌شود»^۴

لوریمر در کتاب فرهنگ جغرافیائی خلیج فارس، روستاهای حفار بیش از یک قرن پیش را توصیف کرده و موقعیت مکانی و شرایط اجتماعی آنها را شرح داده است.

قصبه منیعت: قریه‌ای در ساحل راست کارون و هفت مایلی بالای محمره و نه مایل پائین‌تر از رحوالی که دارای کانال آب است که قایق کوچکی در آن وجود دارد و عمدۀ محصول آن خرما است و نخلستانهای محمره از

^۱ نظام السلطنه: در سال ۱۲۴۸ ق در تهران به دنیا آمد. وی منسوب به ایل مافی بود نظام السلطنه مافی که در دوران قاجار دارای منصب و مقامی بود بارها در ایلات و ولایات ایران به حکومت منصوب گردید. و سپس مأمور گمرکات و بنادر گردید. این مأموریت را نیز تا سال ۱۳۰۰ عهده‌دار بود. از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۱ ریاست گمرکات جنوب را داشت. در سال ۱۳۰۲ ق به حکومت خمسه مأمور شد و در ۱۳۰۳ حاکم خوزستان گردید

^۲ سفرنامه دوم نجم الدلوه به خوزستان، حاج عبدالغفار نجم الملک، ص ۱۱۸

^۳ سرپرسی سایکس: یکی از چهره‌های بر جسته شرق شناسی و ایران شناسی انگلستان است که در دوران حیات خود تحقیقات و مطالعات گسترده‌ای در حوزه شرق شناسی و ایران شناسی داشته است. او نزدیک به نیم قرن از عمر خود را در کشورهای آسیایی و آفریقایی سپری کرد که حداقل ۲۵ سال از آن در ایران بوده است.

^۴ سفرنامه سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، ص ۲۸۳

دوهزار سال تاریخ خرمشهر

فصل ششم

کوچک بنا

آن را تعمیر

در این

کوچک بر

بندر ناصر

برابر آن باید

(در حال)

شناخته شد

بوچری

متعدد است

(این د

آلبوم محسن

بومحمد

دارد. دارای

اینجا شروع می‌شود دارای ۲۰ منزل گلی و کپر متعلق به عشیره منیعات و سادات است^۱

(این روستا سابقاً محل سکونت عشائر منیعات بوده و به نام آنان خوانده می‌شود ولی در حال حاضر بجز چند خانواده سادات کسی از منیعات در آن سکونت ندارد)

رمسان: در فاصله پانصد متری قصبه قرار دارد دارای ۱۵ منزل گلی و کپری متعلق به دریس^۲ می‌باشد^۳

(در حال حاضر روستای نسبتاً بزرگی است و نام آن معاف است و خانواده‌هایی از عشائر مختلف از در آن سکونت دارند)

اسکله: در ساحل راست کارون و در نیم مایلی رمسان قرار دارد، دو منزل کپری در کنار شط متعلق به زویدات^۴ است و در بالای آن یک امامزاده

^۱ دلیل الخليج، القسم الجغرافي، الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۸

^۲ دریس: نسب آنان به شیخ دریس پدر محمد و پدر بزرگ ناصر مؤسس اماره آلو ناصر از قبائل بنی کعب است که سکونت آنها در کنار شط العرب و بهمنشیر و در محله قیه آبادان و کوشیخ خرمشهر است و شامل تیره های البو عبادی، ثوامر، البو عبود، البو عید، البو علی، مطارید و ...

^۳ دلیل الخليج، القسم الجغرافي، الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۸

^۴ زویدات: تیره ایست از الصوابع، وابسته به قبیله بنو تمیم که در عدد عشائر محسین اند. خویشاوندان آنها عبارتند از الحواچم، الحمامنه، السلطنه و السیعات است که در روستاهای مارد، الفجریه، دارخوین و حفار سکونت دارند

شیخ خرزعل:

اول (CTE)

بود که از سال

^۲ دلیل الخليج^۳ دلیل الخليج^۴ دلیل الخليج^۵ دلیل الخليج

کوچک بنام امیرالمؤمنین وجود دارد و جدیداً میرزا حمزه مشاور شیخ خزعل^۱
آن را تعمیر کرده است^۲

در این مکان ساختمان گمرک و بازرگانی وجود دارد و کشتی های
کوچک برای سیر در رود کارون از شط العرب تا حفار دو قران و از حفار تا
بندر ناصری(اهواز) دو قران دیگر پرداخت می کنند و کشتی های بزرگ دو
برابر آن باید پرداخت کنند^۳

(در حال حاضر هیچ اثری از اسکله وجود ندارد و امامزاده ای به این نام
شناخته شده نیست)

بوقریم: دو مایل پائین تر از اسکله قرارداد دارای ۲۰ منزل متعلق به قبائل
متعدد است^۴

(این روستا تا قبل از جنگ تحمیلی محل سکونت شاخه ای از عشیره
آل‌بومحسن به نام بیت سوید بود. اکنون این روستا متروکه می باشد)

بومحسن: از نیم مایلی اسکله شروع و به طول بیش از یک مایل امتداد
دارد. دارای چندین منزل پراکنده و از قبائل متعدد است^۵

^۱ شیخ خزعل: ملقب به «معز‌السلطنه» و «سردار اقدس» و همچنین دارای نشان «فرماندهی شوالیه» از نوع درجه اول (KCTE) از امپراتوری بریتانیا، رئیس قبیله محسین و آخرین فرمانروای حکومت های محلی خوزستان بود که از سال ۱۸۹۸ تا سال ۱۹۲۵ فرمانروای محمره (خرمشهر) بود.

^۲ دلیل الخليج، القسم الجغرافی، الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۸

^۳ دلیل الخليج، القسم الجغرافی،الجزء الاول، ج.ج. لوریمر، ص ۲۰۷

^۴ دلیل الخليج، القسم الجغرافی،الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۹

^۵ دلیل الخليج، القسم الجغرافی،الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۹

به نظرم
آمده است.
دلیل ازدواج
آلبو محسن)
در سرزمین
ایل محبیس
مقبول افتاد و
مقام‌سیه:
از قبیله عطو
(این رو،
ساکن هسته
خانواده دیگر

(محل اصلی سکونت عشیره آلبو محسن است که در حال حاضر به دو روستای بدریه و حنیشیه تقسیم شده است. ریاست این عشیره در حال حاضر بر عهده شیخ نعیم فرزند مرحوم شیخ سعدون می‌باشد) جلیل المانع در کتاب المسیره الى قبائل خوزستان در مورد آلبو محسن می-نویسد: «آلبو محسن یا آل محسن تیره‌ای از زید قحطانی است که منازل آنان در حفار شرقی و غربی است و ریاست آنان بر عهده خانواده حاج فریح (فرحان) است سابقاً جزئی از منیعات به شمار می‌رفتند و داخل در ائتلاف محبیس می-باشند تعداد آنان ۲۰۰ خانوار می‌باشد برخی می‌گویند نامگذاری ائتلاف محبیس به پیشنهاد جد آنان بوده است.^۱ البته استناد ایشان برای قحطانی بودن آلبو محسن کتاب نهایه الارب فلکشن‌نی است که در قرن نهم هجری نوشته شده که در آن کتاب از تیره‌ای به نام آل محسن نام برده شده است^۲ در حالی محسن جد اعلای این عشیره در قرن سیزدهم هجری زندگی می‌کرده و چهار قرن با محسن مذکور اختلاف زمانی دارد.

پس از جلیل المانع نویسنده‌گان کتاب‌های انساب خوزستان نوشته‌های وی را در کتاب‌ایشان مورد استفاده قرار دادند. در حالی که این عشیره خود را تیره‌ای از عشیره بزرگ آل حسن^۳ در عراق می‌دانند. البته هر قومی از پیشینه اصل و نسب خود نسبت به دیگران داناتر است.

^۱ به صفحه ۸۲
^۲ دلیل الخلیج،
^۳ مطری: تیره ایس
می‌روند. این تیره
حفار سکونت دار

^۴ هویشم: تیره ایس
است سکونت دار
^۵ بی‌سکین: تیره
آنها الحجمی، العیی
^۶ عزاوی آنها را
به شمار آورده اند

^۱ الاخواز، قبائلها، انسابها، امراؤها، شیوخها، جابر جلیل المانع، ص ۱۶۶

^۲ (آل محسن)، بطن من زید، من القحطانية - نهایة الارب في معرفة أنساب العرب، ص ۱۱۱

^۳ آل حسن: تیره‌ای از عشیره بزرگ بنی مالک است. و از تیره‌های آن آل‌بوجمی، آل‌بومسلم، الغراییه و... که دو تا از شاخه‌های آنها بنام مشیریجه و سوره در حال حاضر نام دو روستا اولی در شمال خرمشهر و دومی در جنوب خرمشهر می‌باشد. (عشائر العراق -الجزء الرابع)

به نظر می‌رسد آلبومحسن آن گونه که در کتابهای لوریمر و آرنولد ویلسون آمده است^۱. به هنگام مهاجرت تیره آلبوچاسب به عراق و هم پیمانی با آنان به دلیل ازدواج چاسب (جد اعلای شیخ خزععل) با دختر محسن (جد اعلای آلبومحسن) از عشیره خود آل‌حسن جدا شده و همراه آنان روانه ایران شدند و در سرزمین همیلی مستقر گشتند و در آنجا محسن پیشنهاد تشکیل ائتلاف یا ایل محیسن را داده و به علت قرابتی که با آلبوچاسب داشت پیشنهاد وی مقبول افتاد و این ائتلاف را به نام وی نامگذاری کردند.

مقامسیه: در فاصله یک مایل پائین‌تر از بوچریم قرارداد و دارای ۲۰ منزل

^۲ از قبیله عطوب است

(این روستا اکنون بزرگترین روستای حفار است و عشائر متعددی در آن ساکن هستند مطور^۳، هویشم^۴، بنی سکین^۵، آلبو محسن، حمران^۶ و چندین خانواده دیگر از عشائر مختلف)

^۱ به صفحه ۸۲۶ فصل پنجم این کتاب مراجعه شود.

^۲ دلیل الخليج، القسم الجغرافي، الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۹

^۳ مطور: تیره ایست از طی که در قرن هفتم به ایران آمده و در قبان مسکن گزیدند. در عداد محسن به شمار می‌روند. این تیره از خویشاوندان نزدیک الصقور حکام سابق قبان هستند و در محجزی، منیخ، جزیره مینو و حفار سکونت دارند.

^۴ هویشم: تیره ایست از قبیله بزرگ بنی مالک که بیشتر در غرب کارون و نهر هاشم که به خود آنان منسوب است سکونت دارند و تعدادی از آنها در حفار ساکنند

^۵ بنی سکین: تیره ایست از بنی مالک که در روستاهای غرب کارون و حفار سکونت دارند و از شاخه‌های آنها الحجیم، العیبد و البونهр می‌توان نام برد

^۶ عزاوی آنها را از تیره عبوده از عشیره بنی مالک می‌دانند. البته در جای دیگر حمران را از عشیره آلبومحمد به شمار آورده است

ام التلول: آخرین نقطه حفار است دارای ۲۰ منزل کبری متعلق به سادات است بر طبق روایتی ام التلول قدیمی ترین مکانی است که قبیله محیسن در آن سکونت داشت

نام ام التلول در تاریخ کعب به کرات آمده است. در ابتدای استقرار آنان در قبان در عهد علی بن ناصر (۱۱۰۲ هـ - ۱۶۹۰ م) وی دستور داد تا مناطق ام التلول و محزی را تصرف و عده‌ای از کعب و گروهائی از مردم دیگر که به او پیوستند در آنجا مستقر شوند

ام التلول و زمینهای اطراف آن توسط شیخ خزرعل به سادات آل فیاض واگذار شد^۱ و اکنون این روستا را به نام این خاندان می‌شناسند البته در حال حاضر روستای بزرگی است و جمعیت زیادی از عشیره‌ها و طوایف مختلف را در خود جای داده است

در کتاب التحفه النبهانية نام چندین نهر از انهار قدیمی حفار آمده است: نهر ام التلول، نهر ابو حمید، نهر سر امبار، نهر ابن علی پاشا، نهر ابو چریم، نهر الرمصان، نهر آبو عبرت و نهر المنیعات^۲

اماكن مذهبی

از جمله مکانهای تاریخی و مذهبی حفار می‌توان به وجود قبر رویین بن یعقوب^۳ در روستای رحوالی، امامزاده یا قدمگاه امیر المؤمنین در نزدیکی

^۱ فراز و فرود شیخ خزرعل، عبدالنبي قیم، ص ۳۳۵

^۲ التحفة النبهانية في تاريخ الجزيرة العربية، شیخ محمد بن شیخ خلیفه بن عمر النبهانی الطائی، الجزء التاسع، ص ۱۸۴

^۳ رویین بن یعقوب(ع): پسر بزرگ حضرت یعقوب(ع) و مادرش لیا بود. رویین در ۱۳۵ سالگی فوت نمود و در فیضین مدفون گشت

روستای رمسان(شرح آن در صفحات پیشین آمده) و قدمگاه علی بن موسی الرضا در روستای بومحسن اشاره کرد. علاوه بر آن وجود چندین حسینیه قدیمی در حفار میزان عشق و علاقه و ارادت مردم این خطه را به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را نمایان می‌سازد تا جائیکه به گفته قدیمی‌های این منطقه حسینیه حاج صالح مطوری(حسینیه فاطمیه) واقع در روستای مقامسیه قدمتی بیش از یک قرن دارد.

در قسمت شمالی حفار و در روستای رحوالی قبر روین بن یعقوب قرار داشت که به گفته لوریمر به صورت هرمی شکل ساخته شده و به ارتفاع سیزده رج بود که در فوریه ۱۹۰۶ (بهمن ۱۲۸۵ش) ویران شد مadam دیولاوفا^۱ (۱۸۸۱) ۲۵ سال قبل از ویرانی آن را دیده و عکسی از آن در سفرنامه اش وجود دارد.(عکس ۱) در خاطرات سپتامبر ۱۸۸۱ خود در مورد آن می‌نویسد:
«هنگامی که با کشتی خود طول مسیر کارون را طی می‌کردیم از دور قبری توجه ما را به خود جلب کرد سپس با نگهبانان مسلح خود به دیدن آن رفتیم

^۱ مadam دیولاوفا: مadam ژان دیولاوفا (۱۸۵۶-۱۹۱۶م) همسر مارسل اوگوست دیولاوفا، مهندس راه و ساختمان و باستان‌شناس فرانسوی بود و به همراه همسرش از سوی دولت فرانسه برای انجام کاوش‌های باستان‌شناسی سه بار به ایران سفر کردند. اولین مسافرت آنها در سال ۱۸۸۱ به بنادر چوبی ایران صورت گرفت. مadam دیولاوفا مطالعات و مشاهدات اجتماعی و یافته‌های باستان‌شناسی همسرش را به صورت یادداشت‌های روزانه جمع آوری کرد و در دو کتاب جداگانه انتشار داد. طرح‌ها و نقاشی‌ها و عکس‌هایی که مولف از مکان‌ها و اشخاص تهیه کرده در کتاب به چاپ رسیده است.

^۲ رحله مadam دیولاوفا من المحمرة الى بصرة و بغداد، ترجمة مصطفی جواد، ص ۱۱

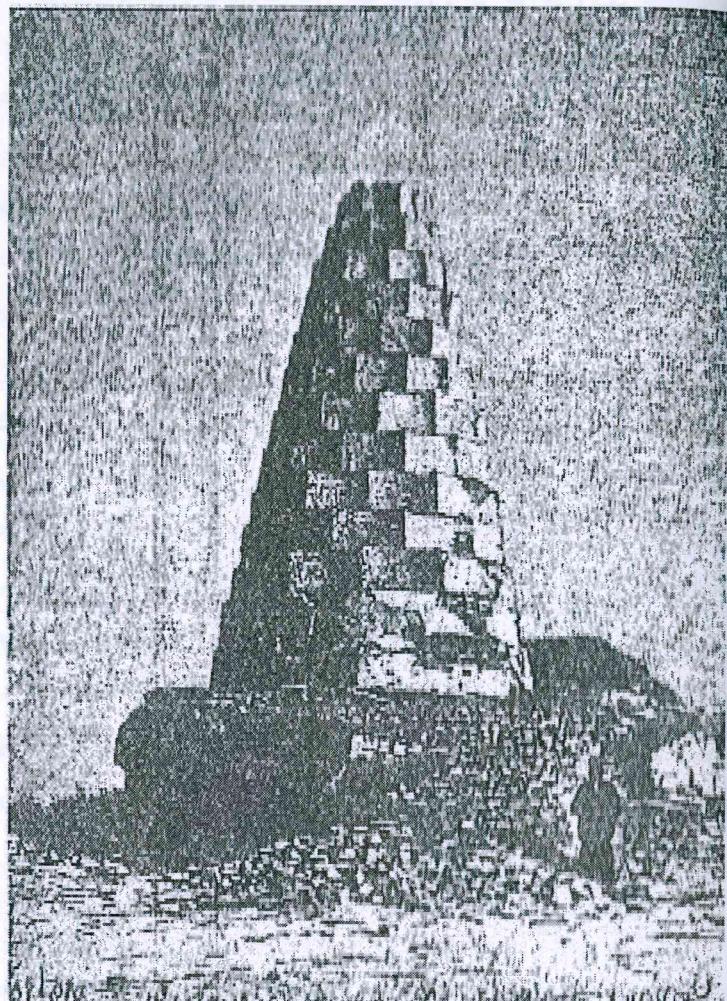
وقتی به آن رسیدیم آن را مهجور و متروک یافتیم که هیچ چیزی در آن نظرمان را به خود جلب نکرد^۱»

البته بعيد است که قبر متعلق به روین فرزند حضرت یعقوب (ع) باشد چرا که بر اساس آنچه در کتابهای تاریخی آمده روین در الخلیل^۲ فلسطین مدفون است

^۱ «ذهبنا مع حراسنا المدججين بالسلاح لزيارة مقبرة كانت تراءى لنا من بعيد ونحن نمحن شط كارون وقد وجدنا هذه المقبرة مهجورة ومتروكة تماماً لم يلفت نظرنا منها شيء»

^۲ الخلیل: شهری است از فلسطین که ابراهیم خلیل (ع) بدانجا مدفون است، و بیشتر آنجا را خلیل نامند، و

گاهی خرون مگویند.



قبیر روین بن یعقوب وافع در روستای رحوالی ۱۸۸۱ م

ثانیاً: از وجود؛
ثالثاً: پیوستن با به نظر

این دو نه
که قبلًاً ذ
پر آبی بو
رود خود
۱۲۹۸هـ

به کارون
کرده نمود
مارد بوده
خودش؛
سپس با
به مرور

در مباحث پیش گفته های برخی مورخان شهر خاراکس در ۱۰ مایلی بالای خرمشهر قرار دارد و این قبر هم در فاصله حدود ۱۰ مایلی خرمشهر قرار داشت پس محتمل است که پامبرزاده‌ای یهودی یا روین بن یعقوب نامی زمانی که این شهر هنوز آباد بود در آن زندگی می‌کرده و پس از مرگ در این شهر دفن شده باشد.

سر اوستن لایارد در نوشتۀ هایش چندین بار از این مکان با نام دهکده روین بن یعقوب یاد کرده است^۱ جورج کرزن^۲ در کتاب ایران و قضیه ایران ضمن بحث از کارون العیاء (کارون کور) و کanal قبان مشاهدات خود را از این مکان این گونه توصیف می‌کند:

«در بعضی از مواقع سال این کanal تا فلاحیه قابل کشیرانی است. در مسافتی دور از آن مقبره‌ای مخروطی شکل دارای سیزده پله یا طبقه متعلق به روین بن یعقوب یا به طوری که گاهی گفته‌اند ریواج علی (رحوالی) در ساحل راست نهر برپاست و آن یگانه بنا و اثر آن حوالی است که بسته به مسیر رودخانه گاهی در سمت راست و زمانی در طرف چپ به نظر می‌رسد.^۳ ولی در مورد کارون کور و کanal قبان نکات مهمی در نوشتۀ های وی دیده می‌شود. اولاً: ایشان کارون العیاء را در فاصله ده تا دوازده مایلی بالای بهمنشیر و به عنوان مجرای سوم کارون می‌داند.

^۱ سیری در قلمرو بختیاری و عشائر بومی خوزستان، سر اوستن لایارد، ص ۱۰۷

^۲ جرج کرزن: از سیاستمداران و رجال معروف بیست و پنج سال اول قرن بیست در بریتانیا، وی یکی از ایران‌شناسان معروف انگلیس بود

^۳ ایران و قضیه ایران، جرج کرزن، مترجم علامعی وحید مازندرانی، جلد دوم، ص ۴۱۷

ثانياً: این رود را خشک و خالی از آب دیده و می‌گوید شاید روزگاری قبل از وجود بهمنشیر کارون از آن راه به دریا می‌رسیم.

ثالثاً: احتمال می‌دهد که این همان رودی است که نیارخوس^۱ به قصد پیوستن به اسکندر در شوش با کشتی از آن عبور کرده است

به نظر می‌رسد کانالی که جورج کرزن از آن یاد می‌کند، می‌تواند یکی از این دو نهر باشد یا نهر مارد است یا نهر سلمانه، اما در مورد نهر مارد همانگونه که قبلًا ذکر گردید این نهر در محدوده زمانی که کرزن از آن دیدن کرده رود پر آبی بوده چرا که ۶۰ سال قبل از آن لایارد با قایق از فلاحیه از طریق این رود خود را به کارون رسانیده بود^۲ و دیگر اینکه نجم الدوله که در سال ۱۲۹۸هـ در خوزستان بوده به وسیله کشتی بخار این رود را طی کرده خود را به کارون و سپس به محمره رسانده است^۳ پس نهری را که کرزن از آن یاد کرده نمی‌تواند نهر مارد باشد اما نهر دیگری در دو یا سه مایلی بالاتر از نهر مارد بوده به نام سلمانه این نهر توسط شیخ سلمان کعبی حفر گردیده و به نام خودش نامگذاری کرده است و ظاهراً کوشکی هم در آنجا ساخته شده بود. سپس با خراب شدن سد سابله توسط خان زند به علت پائین آمدن آب کارون به مرور زمان خشک گردید به طوری که میرزا تقی خان کاشانی در سال

^۱ نیارخوس: حدود (۳۶۰-۳۰۰ پیش از میلاد) یکی از سرداران اسکندر و سرکرده نیروی دریایی او بود. شرح سفر دریایی او از پاکستان فعلی تا شوش را آریان در کتاب ایندیکا آورده است.

² سیری در قلمرو بختیاری و عشاير بومي خوزستان، سر اوستن لایارد، ترجمه مهراب اميری، ص ۱۲۳

³ سفرنامه خوزستان، حاج عبدالغفار نجم الملک، بکوشش محمد دیر سیاقی، ص ۱۱۱

۱۲۹۹هـ که به خوزستان سفر کرده بود این نهر را خشک و پر از خاشاک دیده است^۱

نجم الدوله هنگامی که با مرکب خود به قبر رویین بن یعقوب می‌رسد داستان جالبی تعریف می‌کند در مورد باورهای مذهبی مردم خرمشهر آن زمان: «شب جمعه سوم جمادی الآخری تا ساعت سه از شب گذشته مرکب می‌رفت تا سرشاخه مارد که به سمت فلاحیه می‌رود توقف نمود حقیر همواره مشغول بود به برداشت نقشه در ساعت یازده و ۲۵ دقیقه مرکب به راه افتاد و مد سخت بود بعد از سه ساعت حرکت رسیدیم به قبر رویین بن یعقوب در رحوالی بعضی مردم محمره در مرکب بودند صحبت شد از عجم های محمره و حاجی حمود نوکر شیخ مزعل خان^۲ که با همدیگر نزاع داشتند و مجادله مذهبی نموده بودند می‌گفت ملاٹی در آنجا هست شیخ حبیب جزایری اصولی مذهب است و حاجی حمود مرید اوست و آن دسته دشمن شده‌اند با عجم همه را کافر می‌دانند و وضع مصیبت حضرت سید الشهداء (ع) را بدعت و به قدر امکان منع می‌کنند مردم را از اینکه مصیبت بر سر پا نمایند و سینه زنی کنند میرزا تقی خان حکیم باشی وقتی به آنجا رسید مأمور بود به اصلاح امر آنها مبلغ یکصد تومان از حاجی حمود تعارف گرفت و یکصد و شصت تومان از شانزده نفر تاجر عجم گرفت به این عنوان که حاجی حمود باعث فساد را از خاک محمره خارج کند و نوشته هم سپرد و فایده نبخشید ولی حقیر گرفته و به گفته سابقاً اتفاق

^۱ گنج شایگان، گزارش سفر خوزستان، میرزاتقی خان کاشانی، ص ۱۵۴

^۲ شیخ مزعل: جانشین حاج جابر که ابتدا بر سر جانشینی پدر بین او و برادر بزرگش شیخ محمد اختلاف افتاد که دولت مرکزی ایران وی را برگزید و از سال ۱۸۹۸-۱۸۸۱م حاکم محمره (خرمشهر) بود که در محرم سال ۱۳۱۵ در کنار قصر فیله و هنگام خروج از کشتی تفریحی خود به ضرب گلوله به قتل رسید

یادداشت نموده بعد از ورود به اصفهان در طی تاگراف حضرت والا (به عنوان شیخ مزعل خان) این مسئله را هم درج نمود که حاج حمود را باید از محمره خارج کنی برود به سمت بصره، و چون به قصد قربت بود واقع افتاد.^۱



قدماگاه علی بن موسی الرضا(ع) واقع در روستای بومحسن(بدریه)

از دیگر اماکن مذهبی و مورد احترام حفار قدماگاهی است که در پانصد متری روستای بدریه (بومحسن) در کنار نهری موسوم به نهر مگام (مقام) قرار گرفته و به علی بن موسی الرضا مشهور است.

به گفته بزرگان و معمرین منطقه از قدیم الایام این قدماگاه وجود داشته و سابقاً اتفاق کوچکی داشت که از گل ساخته شده بود تا اینکه ابتدا در سیل^۱

^۱ سفرنامه حوزستان، حاج عبدالغفار نجم الملک، بکوشش محمد دیر سیاقی، صص ۱۱۳-۱۱۴

فصل ششم

بود و مأمو
گذر نکند
بودند به اید

قدامه

وجود دارد

به خوزستا

چنانکا

حصن مهد

جعفر از ب

خشکی ک

وچون طبة

اهالی آن

پیموده باش

احتمال و-

ویرانگر ۱۳۳۳ اویران گشته و سپس در سیل بزرگ سال ۱۳۴۷ ش به کلی از بین رفت و با شروع جنگ تحملی متوجه ماند تا اینکه در اوائل دهه هشتاد شمسی با همت اهالی ساخته شد.

نقل است که در سابق ساکنان منطقه هنگامی که به بیماری سختی مبتلا می‌شدند چون رفتن به شهر و مراجعه به پزشک مشکل بود به این قدمگاه آمده و دعا و راز و نیاز می‌کردند و زود شفا می‌یافتدند.

البته ذکر این نکته ضروری است که طبق مستندات تاریخی، امام رضا علیه السلام در هجرت خود از مدینه به خراسان وقتی که به بصره رسیدند از مسیر أبله - بیان - حصن مهدی به اهواز شرفیاب شدند البته در هیچ منبعی مسیر حرکت ایشان از بصره تا اهواز نیامده است اما با بررسی چند منبع موثق تاریخی می‌توان آن را مشخص کرد.

اولاً مأمون^۲ به رجاء بن ابی ضحاک سفارش کرده بود که امام را از مسیر کوفه و قم عبور ندهد چرا که این دو شهر مرکز تجمع شیعیان در آن دوران

رضاعلیه السا
از شهرهای رو
خلافت ع

میشود. خلافت

خلافت عباس

در حران تاسی

۱۲۵۸ میلادی

فاهره منتقل ن

شد

^۱ سیل ۱۳۳۳ ش: سیل خرمشهر (۱۳۳۳) سیلی بود که در ۲ خرداد ۱۳۳۳ خورشیدی (۲۳ مه ۱۹۵۴ میلادی) و در اثر طغیان و بالا آمدن آب در رودهای فرات و دجله روی داد. در این سیلاب ۲۴ دهکده و همچنین راه آهن خرمشهر - اهواز ویران شد.

^۲ مأمون: هفتمنی نفر از خلفای بنی عباس، عبدالله مأمون پسر هارون الرشید بود. در سال ۱۷۰ هجری قمری در ماه ربیع الاول شب جمعه به دنیا آمد. در شب ولادتش، هادی پسر مهدی عباسی - که عموبیش بود - از دنیا رفت. مادر مأمون کنیزی بود به نام مراجل که در همان روزهای پس از ولادت مأمون از دنیا رفت. مأمون داشتمدنترین خلیفه در میان خلفای عباسی بود و به مکتب معترضی تمایل داشت. در سال ۲۰۱ پس از جنگ با برادرش امین و شکست وی به عنوان خلیفه جایگزین امین شد. امام رضا علیه السلام را با اجرار و تهدید به ولی عهدی خود منصوب کرد و به نام آن حضرت سکه زد مأمون در آخر ماه صفر ۲۰۲ هجری حضرت امام

بود و مأمون از واکنش آنان در هجرت اجباری امام بیم داشت ثانیاً از بغداد هم گذر نکند زیرا می‌ترسید بنی عباس^۱ که از انتخاب امام به ولایتهای ناراضی بودند به ایشان آسیبی برسانند.

قدامه بن جعفر در کتاب الخراج می‌نویسد از عراق تا خوزستان دو راه وجود دارد یکی از بغداد به واسطه و از واسطه به خوزستان و دیگری راه بصره به خوزستان که در آن زمان کوتاه ترین راه بود

چنانکه قبل از گفته شد بیان در انتهای خرمشهر امروزی و روبروی ابله بود و حصن مهدی هم در کنار نهر السدره (نهر مارد) قرار داشت و به گفته قدامه بن جعفر از بیان تا حصن مهدی دو راه وجود داشت یکی راه آبی و دیگری راه خشکی که راه آبی آن مسافت طولانی در حدود ۸ فرسخ (۵۰ کیلومتر) بود و چون طبق روایت‌های تاریخی امام به هر شهری که وارد می‌شدند عده‌ای از اهالی آن شهر با ایشان همراه می‌شدند پس به احتمال زیاد راه خشکی را پیموده باشد و اینکه منطقه حفار کنونی در این مسیر قرار داشت، پس این احتمال وجود دارد که قدمگاه علی بن موسی الرضا شاید در آن زمان آبادی یا

رضا علیه السلام را با سم به شهادت رساند. مأمون روز پنجمینه ۱۸ ماه ربیع سال ۲۱۸ هـ در بنوندق - که از شهرهای روم بود - از دنیا رفت و جنازه‌اش را در منطقه‌ای به نام طرسوس دفن کردند.

^۱ (خلافت عباسیان) به عربی الخلافة العباسية به سومین خلافت اسلامی و دومین سلسله اسلامی اطلاق می‌شود. خلافت عباسیان توسط خاندان عباسی اداره می‌شد.

خلافت عباسی توسط نوادگان عباس بن عبدالمطلب، عمومی پیامبر، که از بنی هاشم بود در سال ۷۵ میلادی در حران تأسیس شد. مرکز این خلافت بعدها از حران به بغداد منتقل شد، حکومت عباسی در بغداد در سال ۱۲۵۸ میلادی پس از پورش مغولان به پایان رسید. سپس توسط بازماندگان این دودمان حکومت مذکور به قاهره منتقل شد؛ در سال ۱۵۱۹ میلادی پس از فتح شام و مصر توسط ارتش عثمانی سلسله عباسیان منقرض شد.

روستائی بوده و امام رضا (ع) و همراهانشان در این مکان توقف کرده و نماز خوانده‌اند. و به مرور زمان تبدیل به مکان مقدس و مورد احترامی برای اهالی آن ناحیه گردید.

از مراسم مهمی که هرساله در این قدمگاه انجام می‌گیرد گرامیداشت شب ۱۳ محرم می‌باشد که عزاداران به صورت دسته‌های عزاداری از حسینیه محسنیه خارج شده و به طرف قدمگاه حرکت می‌کنند سپس در آنجا تا پاسی از شب به عزاداری می‌پردازند.

فصل هفتم

محمد

وجه تسمب

در وجه

یکی از

هنگام غرور

در می آید.^۱

ناحیه به روز

بازماندگان

خلفای بنی

قلعه های آنا

اما نام م

چرا که تا او

ها وجود ند

تاورنیه^۴

سکونت صد

^۱ پانصد سال تار

^۲ خرمدینان: عنو

در سرزمینهای

^۳ الا حواز، قبائله

^۴ تاورنیه: زان ب

صفوی بارها به

دارای اهمیت بد

^۵ صابیان: گروه

یک دین آسمان

مهاجرت کرده

ووجه تسمیه محمره

در وجه تسمیه نام محمره نظرات و آراء متفاوتی وجود دارد

یکی از دلایل نامگذاری این شهر به محمره به این سبب است که می‌گویند هنگام غروب آفتاب آب کارون قرمز رنگ می‌شود یا ساحل آن به رنگ قرمز در می‌آید.^۱ نظر دوم به دلیل وجود خاک سرخ در اطراف شهر یا کلاً خاک این ناحیه به رنگ سرخ است و سومین علت نامگذاری آن به محمره تبعید بازماندگان خرمدینان^۲ یا سرخ جامگان آذربایجان پس از سرکوبی آنان توسط خلفای بنی عباس در قرن سوم بود و بنا به نوشتتهای جابر جلیل المانع آثار قلعه‌های آنان تا دوران بنای شهر محمره موجود بوده است.^۳

اما نام محمره از چه زمانی به این منطقه اطلاق گردیده دقیقاً معلوم نیست. چرا که تا اوائل قرن نوزدهم میلادی نامی از آن در کتابهای تاریخی و سفرنامه‌ها وجود ندارد.

تاورنیه^۴ که در اواخر دوره صفویه به ایران سفر کرده بود درباره محل سکونت صابئان^۵ چندین شهر خوزستان و شهرهای سواحل کارون همچون

^۱ پانصد سال تاریخ خوزستان، عبدالنبي قیم، ص ۳۳۶

^۲ خرمدینان: عنوان گروهی از مخالفان عباسیان، به ویژه پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی در سده دوم، در سرزمینهای غربی و شمال غربی ایران و مخصوصاً آذربایجان است

^۳ الاحواز، قبائلها، انسابها، امراهها، شیوخها، جابر جلیل المانع، ص ۱۲۲

^۴ تاورنیه: زان بانیست تاورنیه (۱۶۰۵-۱۶۸۹)، جهانگرد و بازرگان معروف فرانسوی است که در عصر صفوی بارها به ایران و مشرق زمین سفر کرد. سفرنامه او در شرح وقایع دوره صفویه و وقایع دربار صفوی دارای اهمیت بسیار است.

^۵ صابئان: گروهی مذهبی و پیرو حضرت یحیی هستند که به مندانیان مشهورند. در قرآن از این دین به عنوان یک دین آسمانی یاد شده است. آنها در جنوب عراق و استان خوزستان بسیار بودند ولی اکنون به تمام دنیا مهاجرت کرده‌اند.

فصل هفت

احمد

تاریخچه

می‌برد و

داشته‌اند.)

در دا

نام محرم

۱۲۰۰ خر

به نظر می

امام

نویسد: «)

حدود کا

حرمه (آ

برخی آن

عباس

«محمره

در ساحرا

^۱ تاریخ پاچ^۲ داشتماهه ج^۳ تاریخ جفر^۴ والمحمره

کارهون بالقر

بنائها نحو س

شوستر، دزفول، رامهرمز، هندیجان^۱، خلف‌آباد^۲، حويزه و دورق را به عنوان محل تجمع و زندگی آنان نام می‌برد ولی هیچ ذکری از محمره نمی‌برد در حالی که این شهر سابقاً مهمترین جاهای سکونت این قوم بوده است.

کارستن نیبور که در زمان شیخ سلمان کعبی در خوزستان حضور داشت در سفرنامه‌اش در مورد مناطق تحت نفوذ بنی کعب بسیاری از مناطق و روستاهایی که در حال حاضر جزئی از خرم‌شهر می‌باشد از جمله سابلة، حفار، قلعه محرزی، قلعه حفار، معموری، دربند، ابوجدیع، خین، شمار و نهریوسف را نام برده ولی باز هم نامی از این شهر دیده نمی‌شود.

ابراهیم فصیح الحیدری در کتاب عنوان المجد فی بیان احوال بغداد و البصرة و نجد که در قرن نوزدهم نوشته شده به نقل از یکی از معمرین بصره به نام محمدعلی نقشبندی الخصیبی می‌نویسد^۳: که نام برده زمانی را به یاد می‌آورد جائی را که اکنون به نام محرمه می‌شناستند زمینی بایر و خالی از سکنه دیده که هیچ‌گونه بنا و ساختمانی در آن وجود ندارد.

^۱ هندیجان: یکی از شهرهای تاریخی ایران با قدمتی بیش از ۳۰۰۰ سال، در جنوب شرقی استان خوزستان و در ۷۰ کیلومتری جنوب شرقی بندرماهشهر، در شمال خلیج فارس و شمال غربی بندر دیلم قرار گرفته است. رودخانه‌ای موسوم به هندیجان یا زهره این شهر را به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند. ارتفاع این شهر از سطح دریا به ۵ متر می‌رسد.

^۲ خلف آباد: که نام کنونی آن رامشیر است در قرن یازدهم هجری توسط سید خلف بن سید مطلب مشعشعی بننا گردید.

^۳ واما المحمرة المشهورة الآن فقد اتخذتها كعب و سكنا فيها، و سوها محمرة و أهلها كناسة الأرض... وقد حدثى الشيخ العمر على بن محمود النقشبندى الخصيبي بأنه قد رأى هذا الموضع المسمى الآن بالمحمرة ارضاً خالية ليس فيها أحد ولا بناء

^۴ عنوان المجد فی بیان احوال البصرة و بغداد و نجد، ابراهیم فصیح الحیدری، ص ۱۷۶

احمد کسروی می‌نویسد: «نخستین بار که ما به نام محمره بر می‌خوریم در تاریخچه کعب است که در حوادث زمان شیخ غیث نام آن را کوت المحمره می‌برد و از اینجا پیداست که دڑی بوده که گروهی از کعبیان در آن نشیمن داشته‌اند».^۱

در دانشنامه جهان اسلام در مورد پیشینه محمره چنین آمده است: «اینکه نام محمره از چه زمانی رایج شده چنان مشخص نیست اما چون در سال ۱۲۰ خواجه عبدالقادر، منشی شاه نورالله خان هندی از آن دیدن کرده چنین به نظر می‌رسد که این قریه پیش از این سال هم وجود داشته است».^۲

امام شوشتاری در تاریخ جغرافیای خوزستان در مورد تسمیه محمره می‌نویسد: «محمره کلمه عربی است بمعنی سرخ کننده، گویند مقداری برنج در این حدود کاشته بودند، بیشتر محصول آن سرخ عمل آمد. بعضی اصل کلمه را ماء حمره (آب سرخ) دانند چون غالباً آب رودخانه در آنجا سرخ رنگ است و برخی آن را محرف کلمه مهمانراه دانند اما دلیلی بر صحت این ادعا ندارند».^۳

عباس عزاوی نویسنده مشهور عراقي در مورد پیشینه این شهر می‌گوید:^۴ «محمره در جانب شرقی شط العرب و در فاصله هشت ساعتی جنوب کردن در ساحل راست کارون قرار گرفته و در نزدیکی آن خرابه‌های شهری به

^۱ تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی، ص ۱۸۶

^۲ دانشنامه جهان اسلام ذیل کلمه «محمره»

^۳ تاریخ جغرافیای خوزستان، سید محمدعلی امام شوشتاری، ص ۲۵۰

^۴ والمحمرة في الجانب الشرقي من شط العرب و تبعد عن كردن جنوباً ثمان ساعات. و تقع على يمين شط كارون بالقرب من مصبه. و يقربها أطلال قرية بهذا الإسم و هذه البلدة حديث العهد بنيت نحو سنة ۱۲۳۶هـ و تم

بنائهما نحو سنة ۱۲۴۰هـ

از دیگر
به مشاهدات
۱۷۹۷ م از ه
ویرانهای ش
این رود قرار
بود. گفته می
در تاریخ
شاه^۳ در محل
در ساحل شد
شهر همانی!
سوالی ک
طول تقریباً
خوزستان م
جغرافیائی به

همین نام وجود دارد. این شهر تازه تأسیس بوده و در سال ۱۲۳۶ هـ بنای آن
شروع و در سال ۱۲۴۰ هـ به پایان رسید.^۱
محمد ابراهیم کازرونی که در زمان محمد شاه قاجار مأمور بررسی و مطالعه
بنادر و جزایر خلیج فارس بود در مورد محمره می‌نویسد: «بندر محمره در
زمین متعلق به ارض فارس چهار فرسنگ مسافت آن است تا مدینه بصره از
طريق خشکی و از روی شط با هوای ملائم یک ساعت مدت طی راه است.
بندر محمره در کنار رود کارون است که از شوستر می‌آید. بنیان بندر مذکور
چنانچه بغداد در دو طرف دجله عمارت برپا داشته‌اند، آن نیز دو جانب رود
کارون است. در جانب شمال کثرت و جمعیت و آبادی و بازار واقع بوده که
اکنون خراب است.^۲ با وجود آنکه کتاب مذکور در سالیان ابتدائی بنای
محمره نوشته شده و تقریباً قدیمی‌ترین متنی است که نام محمره در آن ذکر
شده ولی هیچ ذکری از تاریخچه این شهر قبل از بنای آن به میان نیامده است.^۳

^۱ مشاهدات بريط
^۲ شاهدنا في الجا
من القبور التي ما
تغول في خرابها
^۳ تادرقلی ملقب بـ
وبنيانگذار دودم
او را قادر تمندتر!
کشور و تجدید ا
گشت به او در ا

^۱ تاریخ العراق بیناحتالین، عباس العزاوی، الجزء السابع ، ص ۴۸

^۲ تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس، محمد ابراهیم کازرونی، با تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، ص ۲۸

^۳ درباره تاریخ محمره قبل از ۱۸۱۲ که از آن به کوت المحمره یاد می‌کنند عدمه منبع و مأخذ نویسنده‌گان
اولاً کتاب حاج علوان شویکی (۱۳۸۶-۱۲۹۷ هـ) و ثانیاً به قول کسری میجر کنیرا می‌باشد. در حالی که کتاب
شیخ علوان شویکی در قرن چهاردهم نوشته شده و نوشته‌های نامبرده در مورد تاریخ بنی کعب و حوادث
قرن دوازدهم احتمالاً حاصل شیده‌ها و اخبار متواتر آن زمان است نه اینکه خود شاهد حوادث بوده است.
درثانی حوادث دوره شیخ غیث که در آن از کوت المحمره یاد شده بعد از سال ۱۸۱۲ بوده است که در آن
دوره زمانی نام محمره معمول و مرسم بوده است و نزدیک به ۱۵ سال از بنای آن گذشته بود.

از دیگر موارد قابل ذکر در مورد تاریخ محمره قبل از سال ۱۸۱۲ می‌توان به مشاهدات جاکسون جهانگرد انگلیسی اشاره نمود^۱ که نامبرده در سال ۱۷۹۷ از هند عازم بصره شد و در مسیر ورود به شط العرب (اروندرود) از ویرانه‌های شهربزرگی در ساحل ایرانی نام می‌برد که به طول ۱۲ مایل در امتداد این رود قرار داشته است و به گفته وی آثار چندین قبر در آن قابل مشاهده بود. گفته می‌شود این شهر بدست نادرشاه ویران گشته است.^۲

در تاریخ چندین قرن اخیر خوزستان تنها شهر مهمی که در دوره نادر شاه^۳ در محدوده آبادان و خرمشهر امروزی قرار داشت شهر قبان بود که آن هم در ساحل شرقی رود بهمنشیر واقع بود نه در کناره اروندرود. محتمل است این شهر همانی باشد که عباس عزاوی بنای شهر محمره را در نزدیکی آن می‌داند. سوالی که در اینجا به ذهن مبتادر می‌شود این است که چرا شهربزرگی به طول تقریباً ۲۰ کیلومتر در امتداد اروندرود این چنین در تاریخ ایران و خوزستان مغفول مانده است. و هیچ نامی از آن در کتابهای تاریخی و جغرافیائی به میان نیامده است.

^۱ مشاهدات بریتانی عن العراق ۱۷۹۷م - جاکسون، ترجمة د خالدفاروق عمر، ص ۲۹

^۲ شاهدنا في الجانب الايراني خراب مدينة كبيرة تمتد زهاء اثنى عشر ميلاً على شاطئ النهر وهي تضم عدداً من القبور التي ماتزال ظاهرة بشكل واضح. وقد قيل لنا ان المدينة دمرت من قبل الامير نادرشاه وأن الذئاب تعول في خرابها دواماً.

^۳ نادرقلی ملقب به تهماسب قلی خان و نادرشاه افسار از ایل افشار خراسان از ۱۱۴۸هـ تا ۱۱۶۰هـ، پادشاه ایران و بنیانگذار دودمان افشاریه است. او از مشهورترین پادشاهان ایران، پس از اسلام است و بسیاری از مورخین او را قدرتمندترین پادشاه ایرانی بعد اسلام می‌دانند که سرکوب افغانها و بیرون راندن عثمانی و روسیه از کشور و تجدید استقلال ایران و نیز فتح هندوستان و ترکستان و جنگهای پیروزمندانه او سبب شهرت بسیارش گشت. به او در اروپا لقب «آخرین جهانگشای شرق»، «تاپلوون ایران» و «اسکندر دوم» نیز داده‌اند.

آنچه که تاکنون در مورد تاریخچه محمدر گفتیم حاصل نوشه‌های جهانگردان خارجی و مورخان نزدیک به آن عصر می‌باشد و خلاصه و فحوای نوشه‌های آنان این است که محمدر در آن دوره زمانی یا اصلاً وجود نداشته یا در بهترین حالت قریه کوچکی بوده که معلوم نیست ساکنان این قریه چه کسانی هستند و یا از چه قوم و قبیله‌ای بودند.

ولی با تمام این توصیفات عنوان کردن این مطلب هم خالی از لطف نیست و آن اینکه در خرمشهر کنونی سه حسینیه وجود دارد که تاریخ تأسیس و بنای آنها نزدیک به چهل الی پنجاه سال قبل از تاریخ رسمی بنای محمدر یعنی سال ۱۸۱۲ هـ / ۱۲۲۹ ق می‌باشد:

حسینیه عباسیه کیره تاریخ تأسیس ۱۱۵۰ هجری شمسی

حسینیه حیدریه تاریخ تأسیس ۱۱۷۰ هجری شمسی

حسینیه سید محمد بزرگ تأسیس ۱۱۸۰ بدون ذکر قمری یا شمسی

با دقت در این تاریخ‌ها چند نکته به ذهن متبار می‌شود:

اولاً اینکه در آن مقطع زمانی اصولاً تاریخ شمسی متداول نبوده است.

اگر در نظر بگیریم که متولیان این حسینیه‌ها در سینین متأخر این تواریخ را به ش نوشه‌اند، که همان چهل الی پنجاه سال اختلاف باقی است. اما در صورتی که تاریخ تأسیس آنها را هـ / ق در نظر بگیریم که قاعده‌تاً باید همین‌گونه هم باشد. آنگاه اختلاف تاریخی بین بنای این حسینیه‌ها با تاریخ متداول بنای محمدر نزدیک به ۸۰ سال می‌رسد.

ثانیاً هر سه این حسینیه‌ها در نزدیکی هم و در منطقه بازارصفای خرمشهر یا به عبارتی دیگر هر سه در خیابان خرعلی قدیم بنا گردیده‌اند.

با این توضیحات این سؤال پیش می‌آید که وقتی در یک جانی سه حسینیه وجود داشته باشد باید آنچه منطقه بزرگ و پرجمعیت باشد، حال چرا هیچ یک از جهانگردان و مورخان آن عصر هیچ اشاره‌ای به وجود چنین شهر پرجمعیت در ساحل راست رود کارون نکرده در عوض نام چندین روستای کوچک همچون محزی، دریند، ابوجذیع را ذکر کرده‌اند.

تبدیل به میلادی	سال تأسیس هجری	تبدیل به میلادی	سال تأسیس هجری	
1737	1150	1771	1150	حسینیه عیاسیه کبیره
1756	1170	1791	1170	حسینیه حیدریه
1766	1180	1801	1180	حسینیه سیدمحمدبزرگ

تاریخ محمره از سال ۱۸۱۲ تا جنگ ایران و انگلیس ۱۸۵۷

پی ریزی و گسترش محمره

پی ریزی شهر محمره که آن را به سال ۱۸۱۲ می‌نسبت می‌دهند رویدادی مهم بود. شهر در پیشرفت قبیله محسین از نظر مادی تأثیر بسیار کرد. قبیله مذکور در ابتدا چندان اهمیتی نداشت، ولی شیخ آن مقدّر بود که سرانجام به عنوان نیروی سیاسی عمدّه در جنوب عربستان(خوزستان) شیخ کعب را از میدان به در برد. محمره به دستور شیخ غیث کعبی به عنوان پایگاهی نظامی علیه ترک‌ها یا قبایل عرب تحت نفوذ ترک‌ها پدیدارد و اصلًاً در دو طرف رود کارون شکل گرفت با این حقیقی آن مرداو (رئیس قبیله محسین و خراج‌گذار شیخ فلاحیه) و پسرش حاج یوسف بودند. پس از آنها حاج جابر در حدود ۱۸۱۹ م به قدرت رسید. حاج جابر که پسر مرداو و برادر حاج یوسف بود در قسمت مسکونی سمت راست یا ساحل بالای کارون سکونت گزید او خیلی زود تمایلش را به استقلال از شیخ کعب نشان داد. شیخ کعب برای ختنی کردن طرح‌های جابر قبضه اش را بر بخشی از محمره که در ساحل چپ رودخانه قرار داشت و بعدها به کوت الشیخ (قلعه شیخ کعب) معروف شد محکم کرد. در خلال فرمانروائی شیخ غیث، پادگان کعب در کوت الشیخ تحت فرمان برادرش مبادر بود و بعداً هنگامی که او در رهبری کعب توفیق یافت، برادر دیگر خود ثامر را به ریاست کوت گماشت. در حدود ۱۸۳۰ محمره - که اکنون نام آن فقط بر بخش راست شهر که زیر نفوذ محسین قرار

^۱ تاریخ خوزستان

دارد دلالت می کرد- از یک قلعه کوچک به مرکز تجاری فوق العاده با اهمیتی تبدیل شد و رفته رفته جلب توجه می کرد.^۱



شیخ مرداو بن علی بن چاسب مؤسس القلاع محسن

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمد جواهر کلام، ص ۴۹

نبرد شیعیان

در سا

متتفک^۱ بصر

یکدیگر قر

داود پ

اختلاف بیه

نامبرده در

جنگ با ش

حمود

شیخ غیث

درخواست

برادرش م

پس از

نیروها را

را به محاب

بصره که

به سلطان

کرد.



شیخ مرداد بن علی بن چاسب مؤسس ائتلاف محیین

^۱ متتفک: ائمه

السعدون بود

نبرد شیخ غیث با حاکم بصره و شیخ کویت در محرم ۱۸۲۶م

در سال ۱۸۲۴م عهدنامه‌ای بین شیخ غیث و شیخ حمود بن ثامر شیخ متتفک^۱ بصره منعقد و به موجب آن در موقع جنگ متتفک و بنی کعب در کنار یکدیگر قرار گرفته و بر ضد دشمن مشترک وارد جنگ می‌شوند. داود پاشا والی جدید بغداد که از شیخ حمود الثامر دل خوش نداشت از اختلاف بین او و برادرزاده اش عقیل بن محمد استفاده کرده ضمن پناه دادن به نامبرده در سال ۱۸۲۶نیروی بزرگی را مجهز و به همراه عقیل بن محمد روانه جنگ با شیخ حمود کرد.

حمد پس از آگاهی از حرکت سپاه پاشای بغداد پیامی به متحد خویش شیخ غیث فرستاد و او را از ماجراه یورش قوای پاشا آگاه نمود و از او درخواست اعزام نیروی کمکی کرد و شیخ غیث نیروئی به فرماندهی دو برادرش مبادر و ثامر مجهز و به سوی بصره گسیل داد.

پس از رسیدن بنی کعب، حمود بصره را از چند جبهه در محاصره گرفت و نیروها را بدین صورت تقسیم کرد بنی کعب و فیصل فرزند حمود جنوب بصره را به محاصره درآوردند و ماجد فرزند دیگر حمود در بخش دیگری از اطراف بصره که به رودخانه معقل معروف بود مستقر گردید و شیخ غیث هم نامه‌ای به سلطان مسلط فرستاد و از وی کشتی جنگی و نیروی جنگی درخواست کرد.

^۱ متتفک: ائلایفی است که از اجتماع چند عشیره بزرگ عراقی به وجود آمد و ریاست آن در خاندان اشرف السعدون بود که مدت چند قرن در جنوب عراق و به مرکزیت سوق الشیوخ حکومت را در دست داشتند.

فصل هفت

عزیز آغا فرمانروای بصره که توان رو به رو شدن با قوای بنی کعب و متفک را نداشت، از شیخ جابر بن صباح شیخ کویت درخواست اعزام نیروی دریائی کرد و امیر کویت با قوای زیر فرمانش در آبهای نزدیک بصره آماده جنگ گردید. از طرفی عزیز آقا هدایائی برای فرمانده قوای دریائی مسقط فرستاد و او را به بی طرفی در جنگ تشویق نمود و با درخواست از سادات و علمای دین، آنان را نزد مبادر و ثامر کعبی فرستاد و از آنان خواست تا آتش بس بین قوای متخاصم به وجود آید و این وساطت پذیرفته شده و برادران شیخ غیث به سوی محمدره عقب نشینی کرده و در محجزی مستقر شدند. در پی بازگشت بنی کعب، فیصل و ماجد پسران شیخ متفک با نیروهای خویش به سوی محمدره آمدند و در محلی به نام دره مستقر شده و بدین سان محاصره بصره پایان یافت.^۱

پس از چندی شیخ عقیل و عزیز آغا به دلیل اینکه شیخ غیث پسران شیخ حمود را پناه داده تصمیم گرفتند که به محمدره حمله کنند. پس نیروی بزرگی را از قبائل عقیل، ربیعه و اهالی جزائر^۲ که جمعاً بالغ بر دوهزار سواره و بیست هزار نفر پیاده گرد آورده و به سوی محمدره حرکت کرده و در کنار منطقه دریند موضع گرفتند. سپس لشکر خویش را در سه محور تقسیم کرده، محور شمالی به فرماندهی شیخ عقیل، محور جنوبی به رهبری علی الزهیر و محور سوم در اختیار عزیز آغا قرار گرفت.

^۱ تاریخ سیاسی اجتماعی بنی کعب و جنگ آلبوناصر با انگلیس و عثمانی، حمید طرفی، صص ۱۳۰-۱۳۱-۷۸ تاریخ الکویت السیاسی، حسین خلق شیخ خزرعل، الجزء الاول، ص

^۲ جزائر: یک رشته آبادیهاست که میان آب نهاده بوده و همین آبادیهاست که در قرون نخستین اسلام بطائق خوانده می شد

در آ
طرفین ر
سختی خ
پسخود را -
عشاریکردند و
در ه

وی درخ

کرده و د
بنی ک

مهاجم و

عزیز آغا
۴۰۰
سوی ابو

۱ ماردين: ز

نبرد معروف

^۲ دیاربکر:

ترکیه بود

شهر کردس

^۳ جابرین ع
کرد.

در اکتبر ۱۸۲۶ برابر با رمضان ۱۲۴۲ قمری جنگی سخت و خونین بین طرفین روی داد که با دادن تلفات جانی و مالی فراوان قوای مهاجم شکست سختی خورد و ناگزیر از عقب نشینی به ابو جذیع گردیدند.

پس از این شکست خفت بار شیخ عقیل و عزیز آغا لشکر شکست خورده خود را جمع کرده و با تجهیز نیروهای تازه نفس از بغداد، ماردین^۱، دیاربکر^۲ و عشائری که تحت نفوذشان بودند، خود را برای حمله مجدد به محمره آماده کردند و در نهر ابو جذیع مستقر شدند.

در همین احوال عزیز آقا نامه‌ای به شیخ جابر بن صباح^۳ نامه نوشت و از وی درخواست کمک کرد و شیخ کمک به همراه نیروی دریائی خود حرکت کرده و در هارثه مقابل برمی آماده رویاروئی شدند.

بنی کعب که آماده نبرد بودند. در ۲۴ صفر ۱۲۴۳ هـ م با نیروهای مهاجم وارد کارزار شدند که در این جنگ بار دیگر نیروهای شیخ عقیل و عزیز آغا شکست خورده و با دادن تلفات زیاد از قبیل یکصد و پنجاه اسیر و ۴۰۰ قایق انباسته از برنج و جو و روغن و مقداری اسلحه متواری شده و به سوی ابو جذیع عقب نشینی کردند.

^۱ ماردین: نام یکی از استان‌های ترکیه است. مرکز آن شهر ماردین است. از شهرهای دیگر آن نصیین مکان نبرد معروف نصیین است. در استان ماردین کردها اکثریت جمعیت را به خود اختصاص می‌دهند.

^۲ دیاربکر: شهری در جنوب شرقی کشور ترکیه است. دیاربکر از قدیم شهر مهم و عمدۀ‌ای در جنوب شرقی ترکیه بود که در بستر و جلگه‌های رودخانه دجله واقع بود و مرکز ایالت دیاربکر بود. این شهر بزرگترین شهر کردستان ترکیه و دومین شهر بزرگ ترکیه در منطقه آنانولی جنوبی بعد از قاضیان تپ است.

^۳ جابر بن عبدالله الصباح: سومین حاکم از آل صباح که به مدت ۴۵ سال از ۱۸۱۴ – ۱۸۵۹ بـر کوتـت حـکـومـت کـرد.

شرح این حوادث در قصیده ای در کتاب تاریخ بنی کعب آمده است:

بدینا بذكر العالم بالسرائر مدبر امر الخلق ليس بيان
 في شعر نبى الهدى سيد ولد عدنان جعل واسطه للخلق بينه وبينهم
 و من بعده خص الامام المذهب و من بعد اثنى عشر اعلام الهدى
 و حاطروا امام الورى من انسها و الجن بهم فرقه المعروف بالناس ذكرهم
 و دروه سفن التجاه من اللظى و سنان و ينجوهم في كل ساعه و شده
 و العبر موالينهم بالسر و الاعلان ولما جرى حرب الطواغي و ذكرهم
 و لوه و لا يبرحون من القلب و اللسان مجداهم عجيل شيخ المتنج
 في يوم و صالوا علينا عنان بعد عنان و توخ بساحتنا و ثور طوابه
 واحد و هذا مجتمع جموعه كلها فرسان و اشتند نار الحرب في يوم رابع
 و عاد و ذبحوا و غدو چنایا فوق ذاتربان واشتبك الصفين هنا و منهم
 رجع ثم ا و عافو المخيم و كلمن فيه كان و هجت خيول المتنج و جيوشهم
 كريم خ جابوه عوامر بالحدب و استان من خيم مع اثاث و اطواب الحرب
 على رجع خ عجيل للصدمه جوى جنان و لما مضى خمسة شهور اتنا
 و مسنه و رکه من الخليل فيها قروم و شجعان و لملم عساكر لا تعد اعدادها
 اخذنا و اهل ربارق كثرو لسنا لها خفقات و مستلم البصرة عزيز و حزمته
 طلعوا و لا تردهم ضرب التفگ و سنان و صالو علينا لکوت قمنه بحيلهم
 عوامر عمامي جبرتی يا سنادي خذوهם کسیره لبوجذیع و طفجوا
 بالمد مثل السیل بالجرفان

و ركضوا عليهم كالضوارى
و قتلوا من اهل القهاوى ثمانين
في شقرة الماضى خذوهم عمامى
وحاطوا على كل الخيام و ما اتوا
من دروع جابوهن عمامى عوامر
و العبر فيهن جابيات الذخائر
و لو هن جيرتى و اكسبوا للغناائم
في يوم الواقعه واحد و عشرين
و واحد ثالث بعد الاربعين
و هذا ابجاه المصطفى صميدع
و عاداتهم هذى اولاد عامر
و ذبحوا چبوش الترك والعمجم ذبحة
رجع نادم و الخوائين ناكثه
ثم اتونا للفلاحية العجم
كريم خان ذلك الاسد جانا بنفسه
على باشا لما اتنا بجيشه
رجع خائف ما وصل الا بكارون
و مستر زيد و الموالى اتونا
و ركضنا عليهم ركضة عترية
اخذنا طواب... فوق الجراجر
و اهل البحر تململ خشبهم
طلعوا عليهم صفرة قروم عامر

و جابوا سبايا القوم بالارسان
و مائة و عشرين من الفيتان
و لهذا البلنز صار له نيشان
من الطوبخانه و الخيم و الدان
و اسباب ما تحصى بحکى اللسان
و حازو الفخر من بعد آن آن
في صفر بعد الاربعين اثنان
و ماتين و الف سنه من اوان
عند الله الدهم شرف و مكان
الهم وقایع من قديم ازمان
و حکام العجم لما اتو لمیان
و لا واحد فيهم يرد اللسان
في جحفل اتنا من خراسان
و ذبحنا اهل شیرازها و کرمان
له صوله تحکی بعلو الشان
و لا بات ليلة بارضنا و مكان
و محمود كخيه مساعد الخصمان
وصلنا و هدمنا لهم اركان
لليوم بطن الجوبخانه بيان
على الصناجر من بلاد عمان
و ذبحوا ثلث تلالف ولا نقصان

محم
در آغ
کعب است
و هندیان
قبضه
است. قبا:
تابعیتشان
ثامرین غـ
بستگانش
گوید:
سیما:
است و
سیاهان بـ

ما تحصن و لا ذكر و بيان
و صيرهم بايت قرير اعيان
و عمرا طويلا و لا سوف امهان
ليوث الاحراب يكونها و رهان
يبقى الهم ذكر مثل سلمان
بعمر شطایمانها و قبان
و اضرارهم بتوافى خسران
وحيد القرار بالميدان
ومحيهم بالحشر وسط اجنان
و ما غرد الشحرور بالالحان^۱

و لکما اريد احسب وقائع عوامر
زین العذاري يوم مختلف الجنـى
عسى شيخهم مادام بالملك راحتـى
و اختـوه مبادر كالاـسد ثم عامـر
عسى دائمـين يهل الزـمان و ملـكـهم
ماعوز مـسـنا فيه الاـسد السـابـله
و تضـحـى كـعب فـى نـغـمة...
بحـق النـبـى الـهاـشـمـى التـهـامـى
و التـسـعـة الـاطـهـار اـربـاب الـعـلـى
علـيـهـم سـلام الله ما دـام الفـلـكـ

^۱ باویه: باویه
خوزستان، بنـ
^۲ بنـ تمـیـم: ۱
کـه در دورـه
الـسـلـیـمـان و ..
^۳ شـرـیـفـات: دـ
سـکـونـت آـنـهـا
^۴ درـیـسـ: نـ
اسـتـ کـمـ سـکـ
تـیرـهـ هـایـ بوـ

^۱ الـاحـواـزـ(عـرـسـتـانـ) فـى اـدـوارـهـ التـارـیـخـیـهـ، عـلـى نـعـمـهـ الـحلـوـ، صـصـ ۲۸۵-۲۸۷

محمره از سال ۱۸۴۸-۱۸۳۴

در آغاز این دوره بزرگترین قدرت در کل ایالت، بی شک از آن شیخ کعب است. مقر او در فلاحیه است و نواحی فلاحیه، محمره، اهواز، جراحی و هندیان قلمرو او به شمار می‌رودند.

قبضه او بر قبیله اش تقریباً مطلق، و بر قبیله محیسن هنوز قابل ملاحظه است. قبایل باویه^۱ و بنی تمیم^۲ و در درجه بعدی شریفات^۳ ظاهراً در این زمان تابعیتشان به او محل تردید است. دارنده عنوان شیخی کعب در سال ۱۸۳۴ ثامرین غضبان از آلبو ناصر شاخه‌ای از دریس^۴ بود که در پی قتل یکی از بستگانش عبدالله بن محمد در حادثه سال ۱۸۳۲ برسر کار آمده بود. لایارد می‌گوید:

سیمای شیخ ثامرگیرا نیست. قد بلند و مقتدر است، ولی معالم او خشن است و برخلاف عموم بدوي‌های تربیت شده، عامی است. پیشانیش مثل سیاهان بزرگ است. و احتمالاً در رگهایش خون یک سیاه جریان دارد. او

^۱ باویه: باویه از نسل عدنان، وابسته به ربیعه، و از قبیله شمرطوه‌گه متفرق شده. مهمترین تیره‌های باویه در خوزستان، بنو مرسح، بنو سالم و بنو عبدالله و تیره‌های کوچکتر شامل الزرگان، الحمید، السلامات و العمور و...
^۲ بنی تمیم: از قبیله‌های بزرگ عرب و تیره‌ای از آنها به نام بنو العم جزء اولین اعراب ساکن ایران می‌باشدند که در دوره شاپور ساسانی وارد ایران شدند. از تیره‌های آنها در خوزستان العیشه، العطب، الغزی، البراجعه، السليمان و ...

^۳ شریفات: در عدد عشائر بنی تمیم است. در اوائل قرن هشتم هجری از عربستان به خوزستان آمدند. محل سکونت آنها در روستاهای الغجریه، السفحه، الشاخه و در ساحل شرق کارون و روستای الصویره می‌باشد.

^۴ دریس: نسب آنان به شیخ دریس پدر محمد و پدر بزرگ ناصر مؤسس اماره آلبو ناصر از قبائل بنی کعب است که سکونت آنها در کار شط العرب و بهمشیر و در محله قیه آبادان و کوتیشیخ خرمشهر است و شامل تیره‌های البو عبادی، ثوامر، البو عبود، البو عیید، البو علی، مطارید و ...

محمره را بندر آزاد اعلام کرده و این شهر نه فقط برای ایالت خوزستان بلکه برای ساکنان مناطق ترکی (عراقی) مجاور یک ابزار ذخیره مهم است.

بزرگترین علت ناراحتی شیخ کعب، غیر از عدم اطاعت باویه یا شریفات، خودسری و ثروت روز افزون خراج‌گزار او شیخ قیله محسن در محمره بود که در این زمان حاجی جابر نام داشت. شیخ محمره هنوز در وضعی نبود که بتواند دست او را از فلاحیه کوتاه کند. و او به پرداختن سهم خود از مالیات قابل پرداخت مافوقش به حکومت شیراز و فرستادن مشمولان عشائری برای کمک در دفاع از فلاحیه در هنگام تهدید ادامه می‌داد. ولی انجام این الزامات اکراه آور و ناقص بود. او روابطی خصوصی با حاکم ایرانی خوزستان و والی خویزه و شاید با حاکم ترک بصره داشت که خیانتی تمام عیار در حق ارباب خود شمرده می‌شد.

شیخ ثامر برای نظارت بر اعمال شیخ جابر و منقاد کردن او در صورت لزوم برادرزاده اش فارس بن غیث را برای اقامت در کوت الشیخ که روپروری شهر انداختند اصلی محمره قرار داشت فرستاد.^۱

تسخیر محمره بدست ترک ها ۱۸۳۷

در سال ۱۸۳۷^۱ علی پاشا حکمران ترک بغداد حمله‌ای ناگهانی علیه محمره انجام داد و ظاهرآ خود او آن را رهبری کرد. انگیزه‌ای که معمولاً به او نسبت داده می‌شد حساسات از رونق محمره بود از آنجا که در محمره عوارضی گرفته

^۱ نصار: قی

بنوکعب: م

آلبدله، ا

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجوهر کلام، صص ۵۵-۵۷

نمی‌شد این امر تجارت بصره را در خطر گذاشته و باعث متضرر شدن درآمدهای عمومی عثمانی شده بود گزارش این رویداد که توسط وزیر مختار انگلیس در تهران در ۱۸۴۴ به حکومت انگلیس مخابره شده بود از این قرار است:

در میان عرب‌های آن نواحی دو تیره خاص به ترتیب دریس و نصار^۱ قدرت زیادی پیدا کردند و خرابی محمره را ناشی از آنها می‌دانند جابر که از طرف شیخ ثامر خان مأمور حکومت محمره شده بود کل درآمدی که از نخلستانها عاید می‌شود بدون اینکه چیزی به اعراب کعب بدهد به خود اختصاص داده است ظاهراً با رسیدن پاشای بغداد دشمنی میان دو قبیله افزایش یافته و طرحی برای قتل جابر ریخته شد جابر سه روز بعد از رسیدن پاشا و قبل از آغاز هر کشتاری از توپه باخبر شد و با قایقی همراه خانواده خویش فرار کرد با درز کردن خبر اهالی سراسیمه شدند بعضی خودشان را به آب انداختند و زنان و کودکان به علت ندانستن شنا غرق شدند سربازات ترک ۴۰۰۰ نفر را برده ساخته به اسارت گرفتند بقیه فرار کرده خود را نجات دادند مسلمانان بصره بسیاری از این کودکان را نفری ۲۰ یا ۱۸ قران خریدند و به والدین خود بازگردانند.

مشاهدات سرگرد راولینسن نماینده سیاسی انگلیس در بغداد از این واقعه بدین شرح است:

^۱ نصار: قبیله آل نصار از نام محمد برادر ناصر پدر بزرگ شیوخ آلبوناصر، نصار بزرگترین قبیله بنوکعب می‌باشند. که در اروند کنار (قصبة النصار) و روستای منیوحی سکونت دارند. و از تیره‌های آنها آلبودله، البدله، آلبیحومود، الصلیح و ...

اطلاعات

غارت شا

در مو

همراه پاژ

سروده و

کند:

فتحنا

بسیف :

وابر

غداها

و نخل

قطاشت

فلن تغز

مشیبهم

تری الا

تری القو

حکواعاد

^۱ تاریخ خو^۲ عبدالیاقی

موصل بدینا

(ع) با این م

انت العلی ا

رقابتی که همیشه دو تیره کعب، یعنی دریس و نصار، با هم داشته‌اند، ظاهراً تأثیر زیادی در اوضاع محمره نداشته است. حاجی جابر به هیچ کدام از این دو شاخه تعلق ندارد و تعداد قلیلی از آنها را در شهر خود پذیرفته است. او پادگان خود را از تشکیل داده و حمایتشان کرده، و تا آنجا که من می‌توانم بگویم، خیلی خوب و با ایمان به او خدمت می‌کنند.

این گزارش از تسخیر محمره، بسیار نادرست است. نه خیانتی در پادگان رخ داده و نه جابر از میان مردمش گریخته است. فرارش از دست سربازان ترک بوده. در حقیقت او با اتکاء به پشتیبانی از فلاحیه بود که شیخ ثامر از روی حسد نسبت به قدرت رقیش آن را از وی دریغ داشته بود، تمام پیشنهادها را رد کرده بود و تصمیم گرفت تا آخر از شهر خود دفاع کند از قرار معلوم مکان از نظر سوری محاصره شد و پس از شکستن و خرد کردن، سرانجام با هجوم تصرف شد، و وقتی گروه‌های ترک سرگرم غارت شهر بودند، حاج جابر با قایق خود از راه رودخانه بهمنشیر فرار کرد.

محمره از سمت غرب مورد حمله قرار گرفت و هنگامی که گروه‌های ترک توانستند در شهر رخنه کنند، حمله عمومی به قایقهای در حفار انجام گرفت که در سمت جنوبی شهر پیش رفت. در این حمله، شماری از افراد که نتوانسته بودند فرار کنند، در کانال افتادند و غرق شدند. وقتی محل تسخیر شد، کل جمعیت آن، به انضمام پادگان مرکب از رزم‌ندگان عرب، احتمالاً ۳۰۰۰ نفر بود، و چنانچه همیشه وقتی محلی با حمله تصرف می‌شود اتفاق می‌افتد، خسارات جانی بی شک زیاد بوده است، با وجود این، من نمی‌توانم

اطلاعات رضایت بخشی در این باره جمع کنم یا از میزان ارزش دارائی‌های
غارت شده تخمینی بدست دهم.^۱

در مورد این یورش سبوغانه، عبدالباقی‌العمری^۲ شاعر آن عصر عراق که همراه پاشای بغداد در این نبرد حضور داشته قصیده‌ای در بیش از ۶۰ بیت سروده و جنایتی را که بر شهر و مردم آن اعمال گردید را با افتخار وصف می‌کند:

فتحنا بحمد الله حصن المحمرة بسيف على ذى الفقار الذى لنا لقد أخلصت صقلأً يد الله جوهره و ليس لعظم قد كسرناه مجبره و خلى قناطير التراث المقتدره عنا كلها فى غدر ثامر مثمره و قوس باوتار العناد موته من الله شيئاً فى القضايا المقدره مساكن امست بالخراب معمره اعوجاجاً ولا امتا سباب مقفره كاعجاز نخل خاويات مدعشه ثلاث ليلات عليهم مسخره	فلن تغن عنهم مانعات حصونخ مشييهم جلت و من جمعهم خلت ترى الارض قاعاً صحف لا بها ترى القوم صرعى في ازقة حصنها حكواعاداً الاولى غدت ريح صرصر
--	---

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجوهر کلام، صص ۵۹-۶۰

^۲ عبدالباقی‌العمری: عبدالباقی بن سلیمان بن احمد فاروقی از نسل عمر بن خطاب است. در سال ۱۲۰۴ هـ در موصل بدنیآمد. قصائد او در مدح اهل بیت(ع)، باقیات الصالحت نام دارد. وی عینیه‌ای در مدح امام علی

(ع) با این مطلع دارد:

أنت العلي الذي فوق العلي رفعاً يحيط مكانة وسط البيت أذ وضعاً

فلم تصي
و فرسان
ابادو بني
يقولون
و آل
و قد
و القلب
و جفت
قد عشوا
و آل :-
فكم نص
فلله كـ
و اقبال
غداه غـ
اسال ء
و فارسـ
و خيلـ
ـ كفتـا
ـ و كـم
ـ ترى الـ
ـ و من قـ
ـ و عادـت

قد اتخذوا من شط کارون مقبره
كسراب غرانيق عن الورد مصدره
عليها جميع الجيش مهد معبرأ
و في جنبيه کم جبهة معرفه
و الغازى الخضراف حیدره
غذاه وردنا بالمسرات کوشـه
فلا بوركت تلك الكعاب المدوره
و عنهم غدت خيل السعادة مدبره
ولاء على و هي عنه منفره
بپدع فقد خافوا عزائم قسورة
على ما دهاها من على مفكـه
بلـ و اصبـنا من طـلـي الرـقصـ منـحرـه
على صفحـاتـ حـصنـ لـاحـتـ مـسـطـره
کـمرـصـوصـ بـنـيـانـ مشـتـ مـتـخـترـه
سـحـائـبـ قـطـرـ بـالـمـنـيـهـ مـمـطـره
لـقـبـضـ نـفـوسـ الـمـفـسـدـينـ مـزـمـره
بنـقـرـتهـ قدـ ايـقـنـ الرـفـضـ مـحـثـره
عـلـيـهـمـ شـمـوسـاـ بـالـعـذـابـ مـكـورـه
فـتـوـبـتـاـ مـنـ بـعـدـ ذـاـ مـتـعـذـرـه
تـلـاوـهـ تـرـتـيلـ عـلـيـهـمـ مـكـرـرهـ

غدوا طعمة لسيف الا اقلهم
يمد بهم طوراً و يجزر مرة
و من جثث القتلى اذا شاء معبراً
على حافتيه کم قتيل مجندل
فكـارـونـ يـحـكـيـ النـهـرـ وـ هـذـهـ الخـواـ
سـقـىـ الرـفـضـ يـاقـيـ الـحـوضـ کـاسـ مـنـيـهـ
وـ دـارـتـ عـلـىـ کـعـبـ دـوـائـرـ نـعـيـهـمـ
عـلـيـهـمـ غـداـ النـحـسـ المـوـيدـ مـقـبـلاـ
فـواـ عـجـباـ مـنـ شـيـعـهـ کـيفـ تـدـعـيـهـ
فـهـمـ حـمـرـ مـسـتـنـفـيـاتـ وـ لـيـسـ ذـاـ
وـ اـمـسـتـ بـنـوـ النـصـارـ وـ الرـفـضـ دـيـنـهـاـ
قطـعنـاـ الدـرـيـنـدـ حـبـلـ وـ رـيـدـهـمـ
باـحـزـابـ نـصـرـ فـىـ صـفـوفـ نـظـامـهـاـ
ارتـناـ حدـودـ السـدـ وـ الدـوـمـ حـيـنـماـ
بنـادـقـهـمـ بـهـمـيـ بـوارـقـ وـ عـدـهـاـ
وـ غـيمـانـ اـسـرافـيلـ فـىـ نـفـخـ صـورـهـاـ
بـيـومـ عـسـيرـ فـيـهـ نـاقـورـ حـشـرـهـمـ
مدـفـعـنـاـ کـمـ اـطـلـعـتـ مـنـ بـرـوجـهـاـ
وـ قـالـواـ فـىـ الغـربـ اـسـتـنـارتـ لـنـاـ ذـكـاـ
تـلـاـ سـوـرـةـ الدـخـانـ مـدـعـ بـأـسـنـاـ

^١ ديوان الطريق، عبدالباقي الموصلى العمرى، صص ١٦٧ - ١٧٠

و لا اعين من قسطل الخيل مبصره
لهم كاسود الغاب في الحرب ز مجره
بوقع سيف للرطيس مسخره
به فتيط تدعى الغزاء المظفره
دعا روسا كعب جمامح ها كره
عليهم فاصبحن الجموع مكسره
غداه التقى الجمuan و اليسر ميسره
فكانوا لنا عن قوم تبع تذكره
فاوراده في دوحة الصدق مزهره
على السور قد شاهدتها متسوره
و رايات نصر بالنجيع معصره
و كم خدمات للذنب مكفره
بيوم اثار ابن المشاري عشيره
عليه محب الاـل يعقد خنصره
انابيب طعن للدماء مجره
اتى بمساع فى الحروب موفره
الى اهله و الخيل بالمال موقره
فعيته عنا تقارن محضره
و شاهقه فى الماء جائت مسخره
كافمار تم فى الدجنه مسفره
بغضل ازار من عفاف موزره
الى اهلها و هي الحصان المخدره

فلم تصنخ آذان لدعوه صارخ
و فرسان روم ما تروم سوى اللقاء
ابادو بنى الغضبان فى خدمة الرضا
يقولون عاران نعود فسميت
و آل زيد صولجان رماحهم
و قد سال واديهم بجمعه
و القلب عاد اليمين ميمنه له
و جفت به من آل حمير اسره
قد عشوأ شبت ارجاء وادى اختصا
و آل عقيل مع سليمان شيخهم
فكم نصبوا فوق الطوانى بيارقاً
فلله كم من صدمة اثر وقفه
و اقبال نجد لم نجد كطرادها
غداه غزا سبابه الصحاب فأثنى
اسال عليه من قناه و شيجه
و فارس طى فى جحافل خيله
و خيل بنى السعدون كـ طلالهم
كفتنا جيوش النصر منه مثله
و كم مركب صعب النـ مراسله
ترى الحور مقصوراتها فى خيامنا
و من قاصرات الطرف فى كل كله
و عادت عقـ العفو كل خريده

کرد حا
حمایت
محم
تدارکات
هنوز از
راه کارو
شیخ مه
گذاشت
افسری
اعمال -
محمد
در
،

محمره
فلایحیه
صورت
فارس :
حال به
اشغال
کمک ه

^۱ تاریخ خ

وسوق النجاشی روح السبی متجره
لهم فغدت شیراز منهم مطیره
و منجده فيها الرواه و مغوره
عن الخضر يرويها الكلیم مفسره
الینا و قاد الصافنات المضمره
و خلعه فخر فيه كل مفخره
و الحقن منهم کم دم کان اهدره
اذا لقی الجانی ابتداه بمعذرته
فقیل له عبدالرضا حین امره
و قد حاز من رستاق ثامر اکثره
عبدالرضا انحازت و کرت مقهره^۱

و بالپیض سقنا السود السمر دفعه
و طار سرّ الباز صیت عقابنا
و عن کعب الخبر متهمه سرت
و فى مجمع البحرين آیات حزينا
و جابر فى حصن الكويت قد التجا
و قد شملت من على مراحم
صفوح کسا کعبا ببرده عنوة
اتت تبغى بگد البغى عوامن
على الرضا بالسیف حکم عبده
و طابت له سکنی فلاحیه الها
و فر لنحو الهندیان و قومه

محمره در سال ۱۸۴۱

شیخ ثامر شیخ بنی کعب بعد از رفتن معتمدالدوله^۱ از فلاحیه با پاشای بغداد
وارد گفتگو شد و به دیداری تفتیشی از محمره دست زد و آنجا به ترکها اعلام

^۱ معتمدالدوله: وی جزء اسرایی بوده که آقا محمدخان قاجار در سال ۱۲۰۹ از تفلیس به ایران آورد. مدتها
بعد جزو خواجگان حرم‌سرما و پس از آن غلام پیشخدمتان خاصه شد. سپس در دربار فتحعلی شاه تقریب
بیشتری یافت و به سمت ایچ آقاسی (خواجه باشی) و به دنبال آن به سمت ایشک آقاسی باشی منصوب شد.
در سال ۱۲۳۹ ایچ به پیشکاری یحیی میرزا - کودک هفت ساله که حاکم گیلان بود - تعیین و پس از فوت
میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله، ملقب به "معتمدالدوله" گردید. وی از سال ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۳ هـ حاکم خوزستان
بود.

کرد حاضر است به عنوان خراجگزار سلطان عثمانی و در برابر کمک و حمایت این دولت محممره را اداره کند.

محممره در این زمان معموره‌ای از کوچ‌های گلی، با بازاری برای فروش تدارکات و بعضی اجناس اروپائی بود. ولی در پائیز همان سال معتمددالدوله که هنوز از تصمیم خود برای تنبیه شیخ ثامر منصرف نشده بود در نوامبر ۱۸۴۱ از راه کارون در محممره فرود آمد و آنجا را اشغال کرد. در این هنگام شیخ جابر شیخ محممره شهر را ترک کرد و آن را به عهده پسر برادرش حاج محمد گذاشت. معتمد الدوله اهمیتی به غیبت حاج جابر نداده و پیش از رفتنش افسری را برای اقامت در محممره در بخش حکومت ایران منصوب کرد تا با اعمال حاکمیت بتواند از حیله‌های شیوخ محلی و ترک‌ها جلوگیری کند.^۱

محممره سال ۱۸۴۲

در سال ۱۸۴۲ اندکی بعد از رفتن معتمددالدوله از محممره حاج جابر شیخ محممره پسر برادر خود شیخ محمد را به نزد شیخ فارس، شیخ جدید کعب فلاحیه فرستاد تا با کمک همدیگر اقداماتی را به منظور حمایت متقابل در صورت حمله مجدد مقامات مرکزی ایران به منطقه‌شان اتخاذ کنند. اما شیخ فارس برادرزاده حاج جابر را به عنوان یاغی و محرك به کشن داد و در این حال به حکیم برادرزاده شیخ کعب ساکن در کوت‌شیخ دستور داد محممره را اشغال کند اما شیخ جابر که از دیدگاه کعب آگاه شده بود مقامات ایرانی را به کمک طلبید.

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجوهر کلام، صص ۷۳-۷۲

فصل هفتم

«نیتوکریه»

محمره ۱

در پایان

خارگو آ

ماژور را

خان، ه

پیشنهاده

دريائی از

محمره سال ۱۸۴۳ م

محمره در سال ۱۸۴۳ محوطه‌ای چهار گوش در حدود ۳۵۰ یارد طول و ۳۰۰ یارد عرض بود یک دیوار گلی معمولی گردآگرد آن کشیده شده بود و نیروی دفاعی آن توبخانه نداشت فقط یک کاروانسرا برای استراحت تجار داشت و بقیه از کوخرهای استفاده می‌کردند که عرب‌ها از چوب و نی و گل ساخته بودند. سرگرد راولینسن که در همین سال از محمره دیدن کرده بود ۱۲ کشتی را دیده که به تازگی بارهای خود را تخالیه کرده و در آن پهلو گرفته بودند.^۱

تدارک

جنگ ایران و انگلیس ۱۸۵۷ و اشغال محمره

مانور دریائی انگلیس علیه محمره ۱۸۴۸

سر:

به محمر

فرماندهی

دوم از ه

نیرو

از «درآگ

سوم تو؛

با ۱۰۶

برای س

در اکتبر سال ۱۸۴۸ سرهنگ راولینسن، نماینده سیاسی بریتانیا در بغداد، بر خود دید که در مورد مخالفت کدورت آمیز شیخ جابر با تجارت انگلیس در بندر محمره شدیداً اعتراض کند. دلیل این اعتراض تقویت حقوق تضمینی بازرگانان در ایران، به موجب معاهده تجاری انگلیس و ایران در سال ۱۸۴۱ بود.

سرهنگ راولینسن در عین حال از سرهنگ فارانت، کاردار انگلیس در تهران، و سرگرد هنل، مقیم سیاسی در بوشهر درخواست کرد یکی از کشتی‌های ناوگان هند در خلیج فارس را برایش بفرستند، تا با همکاری کشتی مسلح

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجواهر کلام، ص ۷۴

«نیوکریس»، وابسته به نماینده سیاسی در بغداد، مانوری دریائی در برابر محمره انجام دهند. مأذور هنل با فرستادن دو کشته: «الفینیتون» و «افراتس» در پایان دسامبر ۱۸۴۸، به این درخواست پاسخ گفت. ولی فرات در جزیره خارگو آسیب دید و در راه ماند، و عاقبت به بوشهر برگشت. در این میان مأذور راولینسون دستورهایی از تهران دریافت داشت که آنها را شاه به سلیمان خان، حاکم خوزستان صادر کرده بود و فحوای آن این است که اگر پیشنهادهای خوبی برای جبران مسئله از طرق معمول ارائه گردد، قضیه مانور دریائی انگلیس خاتمه یافته تلقی می‌شود.^۱

تدارک انگلیس برای تهاجم به خوزستان

سرجیمز اوترام قصد داشت که پس از بازگشت از حمله بر ازجان بلا فاصله به محمره برود، زیرا بخش اعظم نیروهای ایران در عربستان (خوزستان)، به فرماندهی خانلر میرزا آنچا جمع شده بود. ولی دیر رسیدن بخش بزرگ سپاه دوم از هند سبب شد که رفتن او حدود شش هفتۀ عقب بیفتد. نیروی نظامی مأمور برای حمله نظامی به خوزستان مرکب بود از یک گروه از «درآگون» چهاردهم، و برخی از سواران «سنده»، همراه با ۳۹۲ هندی، گروه سوم توپخانه سوار و توپخانه سبک صحرائی شماره ۲ و شش توپخانه، به ترتیب با ۱۰۶ و ۱۷۶ مرد روی آن، در کنار ۱۰۹ سرباز کار از بمیئی و ۱۲۴ از مدرس برای سنگرکنی و مین گذاری. همین طور گردانهای ۶۴ پیاده نظام و ۷۸

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجوهر کلام، ص ۱۰۶-۱۰۷

کوهستانی و ۲۳ و ۲۶ پیاده نظام ملی و توب سبک ملی. تعداد هر یک میان ۷۰۰ تا ۹۰۰ نفر بود و در مجموع بالغ بر ۳۳۱۹ نفر پیاده نظام می‌شد.

کل مجموعه مسلح بالغ بر ۴۸۸۶ رزمnde می‌رسید که دوهزار نفر آنها اروپائی بوده و ۱۲ توب داشتند. کشتی‌های ناوگان هند که بار جنگ بر دوش آنها افتاد عبارت بودند از کشتی بخار «فروز» با چهار توب ۶۸ پوندی و چهار توب ۳۲ پوندی، «آسای»، یک کشتی تجاری با دو توب ۶۸ پوندی، «سمیرامیس»، یک کشتی بخار با دو توب ۶۸ پوندی، «آجدلا» یک کشتی بخار با دو توب ۶۸ پوندی و دو توب ۳۲ پوندی، «ویکتوریا» یک کشتی تجاری با چهار توب ۳۲ پوندی، دو زورق بادبانی «کلایو» و «فالکلند» که اولی ۱۴ توب عیار ۳۲ پوندی دارد. بیشتر این کشتی‌ها علاوه بر اسلحه خودشان، دو توب ۱۲ پوندی و دو توب ۳ پوندی از توپخانه دریائی داشتند. با این همه نیمی از توب‌های آنها بر کناره وسیع نشانه رفته بود، و در همان حال قادر به کوییدن استحکامات ساحل بودند.

عزیمت نیروها از بوشهر از چهارم مارس آغاز شد و کشتی‌های مهم از مانع آبی گذشتند و در هشتم مارس، در «معمره» مقابل جزیره عبادان لنگر انداختند؛ ولی ژنرال هاولاک و کارکان سپاه دوم تا پانزدهم بدانجا نرسیدند. سرج. اوترام، که قرار بود برای فرماندهی بیاید، به دلائل مختلف در آمدن تأخیر کرد. از دلائل تأخیر وی انتظار حمله ایران به بوشهر، و تأخیر در تکمیل سپاه دوم بود که بدون این سپاه، حفاظت از بوشهر و حمله به بصره دشوار می‌نمود. خودکشی ژنرال استاکر و ژنرال دریادار اترزی و سرانجام هوای بد از علل دیگر بودند. در خلال گرد آمدن کشتی‌های جنگی و نفربرها در «معمره» برای اجتناب از تلفات جانی در درگیری‌های بی‌فایده در ساحل ایرانی، و

اخلال در بی‌طرفی ترکیه عثمانی در ساحل ترک، تخلیه نیرو در دو طرف ساحل قدغن شد. سریازان نامنظم دشمن که با قدرت قابل ملاحظه‌ای جزیره‌ای را در مقابل لنگرگاه تصرف می‌کردند، هیچ برخورد خصم‌نامه‌ای از خود نشان نمی‌دادند، جز این که به قایق‌هائی که به طرف چپ رودخانه نزدیک می‌شدند، تیراندازی می‌کردند.

سر ج. اوترام در ۲۱ مارس با «فروز» به معمره رسید، و در روز ۲۴ مارس، کل ناوگان، به تعداد تقریباً ۵۰ کشتی، جز کشتی‌های جنگی، به طرف شط العرب رهسپار شد و در کنار روستای «هرثه» در جزیره عبادان، سه یا چهار میلی زیر دهانه کارون، لنگر انداخت. برخی از کشتی‌های بزرگ، که با دشواری‌های راه برخورد کرده بودند، به محل ملاقات با کشتی‌های دیگر نرسیدند؛ و حمله بر محمره که قرار بود فردا انجام گیرد، به یک روز بعد موکول شد.

قبلًاً به واسطه کاپیتان کمبال، نماینده سیاسی در خوزستان بر قبائل عرب در جانب ایرانی اثر نهاده شده بود؛ و حضرت اشرف آقای بدگر، یکی از کشتی‌های تابع نیرو و مترجم عربی لوتنانت ژنرال فرمانده دستور داد که آنان در عملیات آتی باید بی‌طرف بمانند. و چنانچه سرج. اوترام از «هرثه» نوشت، «موفقیت مذاکرات کاپیتان کمبال با آنها به طرز قابل توجهی، همچنان که ما با این لنگرگاه آمدیم، عیان شد» زیرا «در چندین روزتا، اعراب، زن و مرد، در حالی که پرچم هایشان را تکان می‌دادند، به طرف رودخانه آمدند، و ما به سختی توانستیم لنگر بیندازیم، چون عده زیادی روی عرشه «فروز» جمع شدند و هر کدام می‌خواستند درباره تعداد افراد دشمن و تجمعات وی به ما اطلاعات

بدهنند». همچنین اطلاعیه‌ای میان قبائل پخش شد که هدف از آن از بین بردن ناراحتی ناشی از حضور انگلیسی‌ها در میان اهالی بود.^۱

تدارک ایران برای دفاع از خوزستان

در همین حال ایرانیان در محمراه بی‌کار نبودند. آنها بدرستی محمراه را کلید خوزستان می‌شمردند و چند ماه بود که سرگرم تقویت آن به شکلی استادانه بودند.

در دو طرف کارون در نزدیکی آن با شط‌العرب یک دستگاه آتشبار زمینی قوی با دیواره‌هایی به ارتفاع ۲۰ پا و عمق ۱۸ پا کار گذاشته شد. برای توپ‌ها پناهگاه مسقفوی ساخته شد و استنار ساحل با تنمه‌ای نخل تقویت گردید. ساحل شمالی کارون با ۱۸ توپ و ساحل جنوبی آن با ۱۱ توپ مجهز شد. این آتشبارها اگر چه از قسمت عقب باز بودند، از لحاظ تسلط بر رودخانه از بالا، پائین و مقابل موقعیت ایرانی‌ها وضعیت خوبی داشتند. همچنین استحکامات جانبی دیگری نیز وجود داشت، که شامل یک توپخانه کوچک در ساحل راست کارون بالای پایگاه، و دو خط بلند مانع در دو جانب شمالی و جنوبی توپخانه اصلی کارون و شط‌العرب می‌شد.

کاپیتان میزونو، فرمانده کشتی پنجاه توپه فرانسوی «سی بل» که برای گشت در خلیج فارس فرستاده شده بود، در آغاز مارس به سرچ. او تراهم خبر داد که او شخصاً از استحکامات ایرانیان در محمراه بازرگانی کرده و آنها را بس قوی‌تر از آن دیده که عموماً می‌گویند. اردوگاه ایرانیان را او ۱۰۰۰۰ سرباز نظامی و

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجوهر کلام، صص ۱۰۸-۱۱۰

۴۰۰۰ سرباز غیر نظامی تخمین می‌زند. شماره توپهای قابل استفاده آنها نیز در حدود ۲۰ توپ است. طبق اطلاعات اخیر کاپیتان کمال و حضرت اشرف بدگر، ایرانیها علاوه بر توپ‌های قدیمی ۳۱ قبضه توپ دیگر دارند و نیروهایشان شامل ۶۰۰ نفر توپچی کارآزموده، ۱۳۰۰ نفر پیاده نظام، ۳۰۰ نفر سواره نظام، ۱۲۰۰ سوار بختیاری، ۱۲۰۰ نفر تفنگدار بختیاری، ۳۰۰ سرباز عرب و ۴۰۰ نفر سرباز بلوچ جمعاً ۱۳۰۰ مرد است.^۱

حمله به بصره در ۲۶ مارس ۱۸۶۷

وضعیت به دلایل متعدد، برای ایرانی‌ها مساعد بود. چو ساحل غربی شط‌العرب منطقه‌ای ترکی بود، نیروهای ضد توپخانه انگلیسی قادر به استقرار در آنجا نبودند. پیاده شدن موفقیت آمیز نیروهای انگلیسی به جزیره عبادان، سود زیادی در بر نداشت، چه ایرانیان آشکارا انتظار داشتند که نخستین کوشش انگلیسی‌ها در اینجا صورت گیرد، و عبور از رودخانه سریع‌العبور کارون، پیش از رسیدن به دشمن، زیر آتش توپخانه خواهد ماند. در این اوضاع و احوال، سرج. اوترام تصمیم گرفت علیه استحکامات اصلی ایرانیان مستقیماً از راه دریا حمله کند. در پی آن و با آغاز آتش‌بس، عملیات پیاده‌کردن نیرو و پیشروی در ساحل چپ شط‌العرب، به سوی اردوگاه ایرانی‌ها، در صحرای پشت شهر محمره شروع شد. روز بیست و پنجم مارس نیروها، توپ‌ها و غیره از کشتی‌های کوچکتر در «حرثه» منتقل شدند. عصر همان روز چند صد نفر از افراد دشمن برآن شدند تا دو توپ صحرایی را که با خود تا دو توپ صحرایی را که با خود نزدیک لنگرگاه آورده بودند، با پوششی پوشانند. ولی شلیک چند

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجوهر کلام، ص ۱۱۱

گلوله توپ از «آسای» آنها را عقب راند. پیش از آن در شب بیست و چهارم یا بیست و پنجم، جزیره‌ای در مقابل توپخانه شمالی ایران، که در حال حاضر بخشی از جزیره معروف «ام الخصاچیف» است، به قصد استقرار یک توپخانه مورتر (Mortar) مورد بازدید قرار گرفت، ولی معلوم شد پایین و گلی است و به این کار نمی‌آید. در نتیجه، در بیست و پنجم کلکی برای حمل دو توپ ۸ و ۵/۵ اینچی مورتر ساخته شد، که در شب بعد در آبراهه‌ای در غرب جزیره «ام الخصاچیف»، نزدیک روستای «زین» در ساحل ترکی و در حدود ۱۰۰۰ یاردی از توپخانه ایران لنگر انداخت. این کلک که کاپیتان توپخانه ورگان^۱ فرمانده‌اش بود و پس از تاریکی به وسیله کشتی نمایندگی سیاسی در بغداد، «کومت»، در جایش بسته شد، وظیفه خطیری داشت. استقرارش در این نقطه ریسک بزرگی بود، چون اگر دشمن شب هنگام به آن پی می‌برد بلافاصله تصرفش می‌کرد به ویژه که کلک مذکور هیچ وسیله حفاظتی نداشت، ولی وجود آن کشف نشد. ظاهراً استقرار توپخانه مورتر در این نقطه باعث شد که بخش شرقی جزیره «ام الخصاچیف» تا به امروز «ام الرصاص» (محل گلوله‌ها) خوانده شود.

سیر حوادث هجوم بر محمره در روز ۲۶ مارس دقیقاً شناخته نیست. چون در مورد تعیین زمان تحرکات انگلیسی‌ها تناقضاتی میان منابع انگلیسی‌هاست. در سپیده‌دم مورتر از درون کلک بر دو توپخانه اصلی ایرانی‌ها آتش گشود و اثر فوری و با گلوله‌های ۸ اینچی خود قابل ملاحظه‌ای گذاشت؛ ولی توپخانه‌ای که گلوله‌های خفیفتری داشت، بی‌هدف سقوط کرد. براساس

گفته‌های سرج. او ترا مکاپیتان و رگان «پیش از اینکه مردان او را پشتیبانی کنند، مدت دو ساعت توپخانه دشمن را مشغول است؛ و به این شکل بی‌توجهی و بی‌شهماتی فراوان دشمن را نشان داد.» اگر چه چند توپ ایرانی را توانستند برای انتقال روی قایق بیاورند، ولی امکان اینکه بدون خسارت رها شوند ممکن نشد و قایقی متصل به آنها به زیر آب رفت. توپ‌های خمپاره انداز حدود پنج ساعت کار می‌کردند و از آغاز تا پایان در مجموع ۱۰۲ گلوله شلیک شد.

کشتی‌های انگلیسی در راه بودند که غرش توپ‌های خمپاره انداز را شنیدند. «سمیراس» در حالی که کلایو را یدک می‌کشید و «آژاس» به دنبالش می‌آمد، به طرف محل جنگ در بخش ترکی رودخانه در حرکت بودند تا از کلک حمایت کنند؛ ولی به محض این که دشمن بر اثر آتش جنگ مشترک آنها به حرکت درآمد، این کشتی‌ها به رودخانه اصلی بازگشتند تا «فروز»، «آسای» و «اویکتوریا» را تحت حمایت بگیرند. یدک‌کش «فالکلند» توجه خود را به توپخانه جنوبی و توپ‌های کمکی ساحل شمالی کارون متمرکز کردند.

براساس مشاهدات عینی، آن روز صبح خیلی صافی بود. نسیمی که می‌وژید مانع از تجمع دود می‌شد. صحنه زیبایی بود و به سختی ممکن بود زیباتر از آن تصور کرد. بیرق دکل کشتی‌ها چنان جلوه‌ای داشت که انگار کشتی‌ها برای یک روز تعطیل لنگر انداخته‌اند. رودخانه در پرتو آفتاب زودرس می‌درخشید و سواحل آکنده از درختان خرما آن در تقایل بادبان‌های سفید «فالکلند» که ۸ مده بود تا از نزدیک وارد صحنه شود، منظره جالبی داشت.

توب‌های سربرافراشته از درون ابر خاکستری که آنها را پوشانده بود، و گروههای سواره نظام با آن لباس‌های درخشانشان لابلای درختان دیده می‌شدند.

در حدود یک ربع به هشت صبح، جز سه یا چهار توب از توب‌های ایرانی‌ها سالم نماند. فرمانده دریایی ج.و. یانگ که ناوگان را رهبری می‌کرد و پرچم آن بالای فروز برافراشته بود، دستور آتش بس داد. فروز و آسای به حرکت درآمدند و در فاصله ۶۰ یاردی توپخانه شمالی ایران ایستادند، در حالی که بقیه کشتی‌ها در خط عقب ماندند. آتش سنگینی بر استحکامات ایران لنگر انداختن، به جز آسای که به طور متناوب به سوی فروز حرکت می‌کرد، بعد سوار موج شد تا با جریان آب برگردد، و در این حال ساحل کارون را در زیر توپخانه شمالی جستجو می‌کرد.

توپخانه دشمن عملاً ساكت شد، اگر چه آتش تیراندازی از توپخانه و خاکریزهای آن هنوز ادامه داشت و تفنگچیان انگلیسی مستقر در عرشه کشتی‌ها به آن پاسخ می‌دادند. اکنون وقت آن رسیده بود که زیر نفربرها حرکت کنند و در حالی آماده تخلیه افراد خود بودند از رودخانه بالا بروند. کاپیتان جی. رنی، از نیروهای فروز، دریانوردی جسور که سرج. اوترام او را «حیات و روح ناوگان» توصیف کرده بود، با استفاده از یک قایق پارویی، زیر آتش، راه افتاد تا این حرکت را تسريع کند. در حدود ساعت ۹ صبح، ناوگان حمل و نقل در کانال به حرکت درآمد و در مواردی به صد یاردي ساحل ایرانی رسید، که طی آن، در معرض آتش گاه به گاه توب‌های صحرایی قرار گرفت و برخی نفربرهای توپدار و تفنگدار با آتش شدید بدان پاسخ دادند.

ولی
محافظت
به علت

از افراد
مجموع
به سلام
نگرانی
عهده داش

عملی
 نقطه‌ای
مستقیماً

زودتر از
کوچک
شلیک

گذاشته
دیگری
جنوب،

به
توپخانه
قسمت
نخست

به سوی

ولی از آنجا که سطح کشتی‌ها به خوبی با عدل‌هایی از مواد فشرده محافظت می‌شد، تنها خساراتی که وارد کشته شدن دو یا سه نفر از اتباع بومی، به علت بی‌احتیاطی در برابر آتش، بود. «برهنایس» در حالی که ژنرال هاولاک، از افراد ستاد او، گروه هفتاد و هشتم «های‌لندر» و پاره‌ای از سربازان – در مجموع حدود ۱۴۰۰ نفر – را حمل می‌کرد. اگر چه چندبار هدف قرار گرفت، به سلامت گذشت. لحظه گذشتن آن از برابر تپیخانه ایران، لحظه سرشار از نگرانی بود، چون فرمانده‌اش ستون چیتی (از ناوگان هند) هدایت آن را بر عهده داشت.

عملیات پیاده‌شدن، سریعاً و به طور منظم، زیر نظر ژنرال هاولاک در نقطه‌ای از شط العرب، کمی بالاتر از تپیخانه شمالی ایران، و در بیشتر موارد مستقیماً از کشتی به ساحل، انجام گرفت. به محض شروع تخلیه، یا شاید زودتر از آن، مخزن اصلی تپیخانه دشمن منفجر شد، و در پی آن چند انفجار کوچک در همان محل رخ داد. «سمیراس» وارد کارون شد تا تویی را که هنوز شلیک می‌کرد ساکت کند؛ و بخشی از نیرویی که از «آسای» پا به خشکی گذاشته بودند، تپیخانه شمالی ایران را اشغال کرد، در حالی که نیروهای دیگری از «سمیراس»، «ویکتوریا»، «کلایو» و «فالکلند» تپیخانه‌ای را در جنوب، پس از مختصر مقاومتی تصرف کردند.

به علت برخاستن مدد، تنها گروهی از سواران سند تخلیه شدند و تخلیه تپیخانه و سواره نظام ممکن نشد. ولی در حدود ساعت ۱۳^۰ تا ۲ بعد از ظهر قسمت تپیخانه صحرایی و پیاده‌نظام نیروها، پس از پیاده شدن و تشکیل، نخست به موازات درختان خرمای حاشیه رودخانه و سپس از طریق دشت باز، به سوی دو اردوگاه سنگربندی شده که دشمن، یکی برای سواره نظام و

توپخانه‌اش کمی در جهت شمال مومره و دیگری برای پیاده نظام کمی در طرف غرب آن برپا کرده بود، پیش روی کردند.

ایرانی‌ها برای جنگ در نزدیکی اردوگاه نخست که در اختیار خانلر میرزا بود، جمع شده بودند؛ ولی با نزدیک شدن ستون انگلیسی، از راست به چپ آتشباز توب‌های صحرایی هشتاد و هفتم «های‌لندر» و جناحی از گروه پیاده نظام ملی بیست و ششم گردان پنجاه و جهارم سلطنتی و گردان توپخانه خفیف ملی و سپس گردان‌های سی و سوم ملی، ایرانی‌ها شجاعت خود را یکباره از دست دادند و انگار که جادو شده باشد، مکان را ترک کردند و تقریباً همه چیز را پشت سرشاران گذاشتند. به محض تخلیه مکان، مخزن بزرگی از مهمات ذخیره منفجر شد. این انفجار قبلًا طراحی شده یا اتفاقی بوده، نامعلوم ماند. نیروی انگلیس تا سه چهار مایلی مومره به طرف اهواز به تعقیب ایرانی‌ها پرداختند، ولی جز فراریان مجروح نتوانستند کسی را دستگیر کنند. عاقبت در جایی که رسیده بودند چادر زدند. در پایان روز، از طرف کشیش بدگر مراسمی برای شکرگزاری در عرشه «آسای» برگزار شده که سرج. او ترام و اعضای ستاد او، کاپیتان کمبال و دیگران در آن حضور داشتند.

برآورد واقعی خسارت ایرانیان دشوار بود اما نزدیک به ۸۰ تا ۹۰ جسد، دفن نشده در محل استقرار توپخانه‌آنها پیدا شد و جمع کل کشته‌های آنان دویست نفر ارزیابی گردید. در میان مجروحان آنان، سرتیپ آغا جان یکی از افسران بلندپایه بود که در توپخانه شمالی از پا درآمده بود و آنها هنگام عقب‌نشینی جسد او را با خود برداشتند. اجساد زیادی در اردوگاه ایرانی‌ها پیدا شد که با گلوله‌ها و بمبهای خوش‌های کشته‌ها کشته شده بودند، هرچند اردوگاه از رودخانه دور بود.

ایرانی‌ها مجروحان کمی داشتند، اما بعد معلوم شد که بسیاری از آنان را عرب‌ها هنگام گریز کشته‌اند. دشمن ۱۶ قبضه توب ۶ تا ۱۸ پوندی از خود بر جا نهاد که نیروهای انگلیسی آنها را تصاحب کردند، و نیز یک خمپاره‌انداز برونزی ۸ میلی‌متری و چندتایی توب دیگر که همه خراب و بلااستفاده بودند. ایرانی‌ها پنج و شاید شش توب میدانی را با خود برداشتند و گمان می‌کنم بقیه را که گفته می‌شد توپخانه آنها داشت، ظاهراً در نهرها انداختند یا چال کردند، چون دو قبضه توب در گل ولای پیدا شد. بسیاری از اسلحه‌های کوچک و مقادیری مهمات نیز به دست آمد، از جمله ۳۶۰۰ تیر توب و ۴۰۰۰ تیر توب دیگر. غالباً ۹ میلی‌متری یا ۱۲ میلی‌متر و حدود ۱۴۴۰۰ پوند باروت. ضمناً باروت نابود شده هنگام انفجار در خطوط ایرانیان در قبل و بعد از حمله نیز به ۱۴۴ هزار رطل بالغ می‌شد. اضافه بر آن ۱۴۲۳ تخته چادر و مقدار زیادی ساز و برگ تصرف شد. یکی از عواملی که ایرانی‌ها را به ترک مهمات خود و ادار ساخت این بود که آنان گمان می‌کردند که برای دفاع از محمره توانایی کافی دارند، از این رو چهارپایان ویژه حمل نقل را به اهواز گسیل می‌داشتند زیرا که آن منطقه مراتع فراوانی داشت، اما عرب‌های دور و بر آنها مهمات و ساز و برگ را که ایرانی‌ها موفق می‌شدند به خارج میدان ببرند غارت می‌کردند.

تلفات انگلیسی‌ها اندک بود و ناوگان در مجموع ۵ کشته و ۱۷ مجروح داشت، که یک افسر (ستوان هاری از نیروی دریایی هند) از جمله آنها بود. اما بعضی کشته‌ها متحمل زیان‌های فراوانی شدند، به ویژه کشته «ویکتوریا» که در دویست یاردي سرچشمه کارون بر اثر آتش به گل نشست و ۱۸ تیر توب

فصل هفت

ضمن شن

آورده بود

متعلق به

به «پلات

می کشید.

از از ۵۰

گ. ه هند

سیاسی د

کشتو

کناره راه

به منطقه

رسیدند.

در میانه

د خورد.

آقاخان،

احد

پیشامده

به تنہ آن خورد. ۳۰۰ تیر فشتگ هم به تنہ «فروز» اصابت کرد. از نیروی زمینی حتی یک نفر هم جراحت برنداشت.

حمله ضرورتاً دریایی بود، چنان که سرج. اوترام می گوید: بعد از نیروی دریایی توپخانه های خاموش را در هم شکست، نیروی زمینی کاری نداشت انجام دهد، جز اینکه در خشکی پیاده شود و اردوگاه سنگربندی شده دشمن را تصرف کند.

اشغال محمره، ۲۶ مارس ۱۸۵۷

در شب بیست و ششم مارس و صبح بیست هفتم، گروهی از «ستد هورس» به فرماندهی کاپیتان گرین، تا حدود ۱۱ مایل به تعقیب ایرانی های فراری پرداختند؛ اما معلوم شد که فراریان آنچنان به شتاب حرکت می کنند که بدون یک نیروی سواره نظام قوی، نمی توان با موفقیت تعقیشان کرد. در نتیجه، در روز بعد و به رغم آنکه بقیه نیروی اندک ترک ها نیز وارد میدان شده بودند، اما نیروی انگلیسی ها به محمره بازگشتد و تمام اردوگاه های سنگربندی شده ایرانی ها را تصرف کردند. سپس برای حفظ نظم قراول هایی در شهر مستقر شدند. از اول آوریل بارو بنه تمام نیروها از کشتی تخلیه شد و برای همه چادر برپا گردید، که این کار بسیار به موقعی بود، زیرا گرمای هوا به ناگاه شدت یافته بود.

در ۲۹ مارس به علت نبودن وسائل حمل و نقل لازم برای حمله زمینی، به دستور سرج. اوترام لشکری در امتداد کارون به سمت بالا فرستاده شد. به افسر تابع فرمانده دریائی ج. رئی ابلاغ گردید که به شتاب به سوی اهواز برود و دیده به چه

^۱ تاریخ خ^۲ سیداحماد

زیان شناسی:

دیده به چه

ضمن شناسائی محل، کلیه ساز و برگ و انبار مهماتی را که دشمن در آنجا گرد آورده بود نابود کند. ناوگان کوچک او مشتمل بود بر کشتی توپدار «کومت»، که متعلق به نماینده سیاسی در بغداد بود به اضافه دو شناور رودخانه‌ای موسوم به «پلات» و «آشور» که هر کدام قایق توپدار هاویزیر ۲۴ میلیمتری را یدک می‌کشید. فرماندهی ناوگان را دریانوردان اروپائی به عهده داشتند. و سرنشینان از از ۱۵۰ هزار سرباز تابع تیپ پیاده نظام شصت و چهارم به فرماندهی کاپیتان گ. ه هنت از گردن یک تشکیل شده بود. این حمله را رئیس کمبال نماینده سیاسی در جزیره العرب به عنوان افسر سیاسی همراهی می‌کرد.

کشتی‌ها در شب اول در «کوت‌العیبد»، که در آن آثار تحرکات دشمن در کناره راست رودخانه به چشم می‌خورد لنگر انداختند. سپس در ظهر روز بعد به منطقه «سبعه» و بعد از آن در شامگاه سیام مارس به منطقه اسماعیلی رسیدند. در سبعه آثاری از بیوت‌ه لشکریان ایرانی در پهنه دشت مشاهده شد که در میانه آنها جای چرخ‌های پنج قبضه توپ و یک عرآده کوچک به چشم می‌خورد. در آنجا قبرهای تازه‌ای وجود داشت. بعدها معلوم شد که سرتیپ آفاخان، که در محمره جراحت سختی برداشته بود در اینجا دفن شده است.^۱

احمد کسری^۲ در مورد این جنگ می‌نویسد: آن داستان یکی از پیشامدهای بوده که با رسوانی پایان پذیرفت. ایرانیان چه در بوشهر و فارس و

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجوهر کلام، ۱۱۲-۱۱۸

^۲ سیداحمدکسری: سید احمد حکم‌آبادی که بعدها نام خانوادگی کسری را برگزید، تاریخ‌نگار، زبان‌شناس، پژوهش‌گر، حقوق‌دان و اندیشمند ایرانی بود به سال ۱۲۶۹ ه.ش در هکماوار (حکم‌آباد) تبریز دیده به جهان گشود. احمد کسری استاد ملی گرای رشته حقوق در دانشگاه تهران و کلیل دعاوی در تهران

فصل هف

حاضر بیان

و معمول

چهار

افواج ه

سواری

بنجیل

بردن ا

فردا

رفتن افر

برگشتند

شط که

پائین ج

هم برای

کنجدی به

وقت مد

ذرع جا

امیرزاده

در وقت

حجاجی

قرار بد

امیرزاده

می رسان

چه در محمره و خوزستان، پس از اندک جنگ ایستادگی، شکست خورده و پس نشسته‌اند.

در این باره یادداشت‌هایی به فارسی از یک تن یاور^۱ فراهانی که خود همراه فوج به خوزستان رفته و در جنگ شرکت جسته در دست است.

در این یادداشت‌ها رسائی و فضیحت این جنگ بخوبی تشریح شده است.

در اینجا خلاصه‌ای از آن نوشته‌ها را آورده تا وضعیت اردوی سپاه ایران و میزان آمادگی نیروها معلوم گردد.

روز پنج که بیست و سوم جمادی الاول بود وارد شدیم. فوج‌ها کزار را باستقبال فرستادند فوجها وارد محمره شدند. جای فوجهای ما را در بالای محمره مشخص کرده نزدیک به سراپرده وزیر. لیکن آن فوجهای دیگر همه در یک جا بودند توپخانه و قورخانه همه در آنجا دراردوی امیرزاده بودند.

شب اول ورود محمره چهار ساعت از شب گذشته از اردوی امیرزاده صدای شیپور حاضرباش بلند شد. چونکه سرباز و صاحب منصب اطلاع از قاعده و قانون نداشته به یک مرتبه سرباز و صاحب منصب از چادرها بیرون آمده صدای همهمه سرباز به آدمهای وزیر رسید آمدند که این شیپور

بود . احمد کسری در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۴۴ و در سن ۵۷ سالگی ، در اتاق بازپرسی ساختمان کاخ دادگستری تهران به ضرب «گلوله و ۲۷ ضربه چاقو» توسط «فدائیان اسلام» ترور شد . احمد کسری در خوزهای مختلفی هم چون تاریخ، زبان‌شناسی، ادبیات، علوم دینی، روزنامه‌نگاری، وکالت، قضاءوت و سیاست فعالیت داشت .

^۱ از درجات نظامی ایران در عهد قاجار و اوائل پهلوی، معادل «سرگرد» امروزی است

حاضر باش نیست امیرزاده شام خواسته این شیپور شام است که همیشه متداول و معمول است سریاز و صاحب منصب آرام گرفتند.

چهار روز بعد از ورود افواج فراهانی به محمره نواب والا تشریف آوردند.

افواج همگی سواره و پیاده، توپچی با توپ رفتند استقبال، نواب والا با قلیل سواری آمد توپها شلیک کردند بسر فوجها که رسید سلام زدند، چونکه تعجیل تشریف آورده بودند، نواب والا آن شب را در اردوی امیرزاده تشریف برdenد.

فردا که چادرها را زدند تشریف آوردند به چادرهای خودشان اما قبل از رفتن افواج فراهان و نواب والا و بعد از آنکه دو سه مرتبه رفتند بجزیره برگشتند در این دفعه آخر نواب و امیرزاده به اتفاق سرکردها رفته بودند کنار شط که جائی را برای سنگر مشخص کنند بعد از تفحص و تجسس بالا و پائین جای سنگری برای علی نقی خان و آقاجانی خان مشخص می‌کنند و جائی هم برای سنگر محمد مراد خان اما جای سنگر آقاجانی خان چه جائی بود یک کنجی بود پیش رفته در جائی که دو شط بهم وصل می‌شد و می‌رفت و در وقت مد آن جای سنگر نمایان می‌شد. اما در وقت جزر که آب بالا می‌آمد یک ذرع جای سنگر را آب فرا می‌گرفت که نه خاک داشت نه گل داشت. نواب امیرزاده آنجا را برای سنگر مشخص فرمودند که به قدر ده ذرع از شط دور بود در وقت مد که در وقت جزر در میان آب بود هر قدر میرزا مهدی مهندس و حاجی جابر خان عرض کردند اینجا بد جائی است اقلًا پنجاه ذرع این طرف تر قرار بدھید سنگر را بسازند که خاک و گل برای دیوار سنگر باشد نواب امیرزاده قبول نفرمودند پنجاه ذرع که عقب‌تر سنگر را بستی تفاوت کلی بهم می‌رساند قوت گلوله هم کم می‌شود اینجا خوب است که اگر کشته بیاید

فصل هفت

خواستند
در میان -
دیگر چو
باید من -
اگر رعیت
خانه‌های
او هم بنا
خراب کر
نماند مگر

حاجی
سرتیپ ز
او ضاع مه
یکنفر می
کاره می ک
روسیاه نه
این قشون
بماند ثمر
سرحدداره
بنویسیم ش

عمرت بد
می شنوی
نديده دول

چندان فاصله ندارد گلوله توپ خوب بکار می‌خورد. هر قدر اینها عرض کردند نواب امیرزاده قبول نفرمودند همانجا بنای سنگر ساختن گذاشتند.

سنگر محمد مراد خان به فاصله از سنگر آقاجانی خان و علینقی خان به اینطرف که سمت محمره باشد قلعه خرابه بود آنجا را برای سنگر محمد مراد خان مشخص کردند. میان او را آب نمی‌گرفت اما دیوارش را آب می‌گرفت تا روزی که سرکار والا خودشان تشریف آوردن تشريف بردن سر سنگرها باز میرزا مهدی عرض کرد اینجا جائی است که این سنگر را ساختند هرگاه پنجاه ذرع آنطرف تر باشد بهتر است سرکار والا هم همان را فرمودند که امیرزاده فرموده بود.

حاجی جابر خان هم چند مرتبه عرض کرد قبول نفرمودند گفتند جائی را که ابراهیم میرزا مشخص کند خیلی خوب جائی است آن سنگر را بنا کردند ساختن. اول اصل زمین سنگر را دو ذرع آوردن که آب زمین سنگر را که جای توپ و سرباز بود نگیرید بعد از آنکه دو ذرع را بالا بردن آنوقت دیوار جلو سنگر را بالا بردن.

قرار عمل سرکردها در این مدت این بود می‌رفتند بیل می‌خواستند می- گفتند بیل نخواهید هر چیز دیگر می‌خواهید بخواهید کلنگ می‌خواستند همین جواب بود سیخ برای مزقل سنگر می‌خواستند همین جواب را می‌گفتند چوب هرچه می‌خواستند بروید از حاجی جابر خان بگیرید.

اوائل هرچه خانه در میان جزیره بود که عرب ساخته بود، خراب کرد داد آنچه می‌گرفتند، نصف را سرکردها بجهت صرف هیمه آشپزخانه شان می- بردن باز می‌رفتند چوب می‌خواستند می‌گفتند بروید از حاجی جابر خان بگیرید. و همانچه در میان جزیره خانه بود خراب کرد داد کفاف نکرد چوب

خواستند نوبت به خانه‌های شهر رسید آمدند خدمت نواب والا عرض کردند در میان جزیره هرچه خانه بود خراب کردیم باز آمدند چوب می‌خواهند حالا دیگر چوب نیست از کجا بدھیم. فرمود از هر کجا هست بدہ. عرض کرد: اگر باید من چوب بدهم بفرمائید هزار نخل هرچه هست از نخلستان خودم بدهم اگر رعیت باید بدهد باز هم بفرمائید بدهم والا دیگر چوب نیست مگر اینکه خانه‌های محمره را خراب کنم بدهم. جوابی معن ندادند. فرستادند چوب بدہ او هم بنا کرد از خانه میان شهر خراب کرد و داد آخرش به طوری محمره را خراب کردند که دو روز قبل از دعوا دیگر یکنفر از رعیت و یک خانه باقی نماند مگر پاره تاجر شوستری و دزفولی در کاروانسرا بودند همه رفتند.

حاجی جابرخان اوائلی که وارد محمره شده بودیم با محمد حسن خان سرتیپ زیادتر آمد و شد می‌کرد و تعارف می‌کرد گاه گاه بجهت مشوشی اوضاع محمره و حرف نشنیدن نواب والا می‌آمد آنجا درد دل می‌کرد که کاش یکنفر می‌بود که تفصیل حل این سرحد را به تهران می‌نوشت بلکه از آنجا چاره می‌کردند قراری می‌دادند یا سرداری می‌فرستادند مثل بندر بوشهر که ماهما روسیاه نمی‌شدیم این اوضاع که حالا هست بجز اینکه هر روز که دعوا بشود این قشون شکست بخورد ندامت و روسیاهی برای ماهها تا سالیان سال باقی بماند ثمر دیگر ندارد این طریق دعوا نیست این طریق قشون کشی این طریقه سرحدداری نیست نمی‌دانم چه باید کرد ماهها که راه تهران نداریم و نمی‌دانیم بنویسیم شما که راه دارید چرا نمی‌نویسید سرتیپ در جواب می‌گفت خدا عمرت بدهد چه اولیای دولتی آواز دهل از دور خوش است. چیزی می‌شنوی دولت و اولیای دولت دیگر از میان کار باخبر نیستی نرفته تهران و ندیده دولت ما هم اسم است رسم نیست خیال کن ما نوشتم دیگر کسی

گوش نخواهد داد سوای اینکه شاهزاده بفهمد که ما وقایع نگاری می‌کنیم از دست ما شکوه بنویسد ما را مقصراً کند کار دیگر نخواهد شد باز در قوه احشام الدوله است که خودش از عهده جیره این قشون بر می‌آید و این اوضاع را هم فراهم کرده است تو هم اگر صلاح کار خود را می‌خواهی از این حرفاها مزن و از این غصه‌ها مخور مبادا احشام الدوله بشنود. گفت من نه از راه اینکه شکوه از دست احشام الدوله داشته باشد این حرف را می‌زنم از راه این است که سالهای سال در زیر سایه مرحمت این دولت پرورش یافته‌ایم و بعد از قرنی چنین اتفاقی افتاده می‌ترسم طوری شود که مایه روسياهی باقی بماند درسر ما تا قیامت. همه روزه از این اتفاقها نمی‌افتد اگر این دفعه طوری دیگر بشود یکدفعه دیگر تلافی بکنی شما جنگ انگلیس را ندیده اید اما من دیدم جنگ کردم این اوضاع که من می‌بینم هر روز دعوا بشود مشکل است که این سنگر و این اوضاع تاب بیاورد با انگلیس دعوا بکنند از من که دعوای انگلیس را دیده و می‌دانم هرچه بگوییم کسی نخواهد شنید بلکه مقصرم می‌کنند شماها که می‌توانید یگوئید چرا نمی‌گوئید....

دیگر از وقایع اردو و محمره چیزی باقی نمانده حالا دیگر از اول دعواست که نوشته می‌شود تا ایام توقف در محمره روزی که کمندر سردار فرانسه آمد گفت روزی که در بوشهر بودم می‌گفتند که روز بیست و هفتم جمادی الاول کشتی در محمره است روز بیست و نهم او آمد محمره بعد از آنکه او رفت چند روزی که گذشت یک شب شش ساعت از شب گذشته بود کاغذ از جزیره آمد که نوشته بودند امروز عصری سه کشتی دودی و پنج شراعی آمده در اول آب شیرین لنگر انداخته در هفت ساعتی وزیر کاغذی به سرتیپ نوشتب که از جزیره نوشتبند که هشت کشتی

آمده است
بفرستید برو
که از بالا
آنها می‌روند
دویست
بهمنشیر را
آمدند هنوز
حاکریزی
چوب بدھ
دیگر... نخ
چوب آور
چند دانه ت
چند ر
و چهار ف
بهمان حال
بعد از
حسن خا
غрабها را
دعوا کنیم
جزیره را
سرتیپ
اما سرتیپ

آمده است سه دودی و پنج شراعی آمده شما از هر فوج دویست نفر سرباز بفرستید بی صدا به سنگرهای و صد نفر هم با یک صاحب منصب تعیین نمائید که از بالای یک قراول قراولی نماند تا شاخه بهمنشیر تا صبح معلوم شود آنها می‌روند یا خواهند ماند.

دویست نفر از هر فوج هر یک به سنگر خودشان صد نفر هم به قراولی بهمنشیر رفته بودند تا صبح، صبح خبر آمد که هستند تا امروز هم که غرابه‌ها آمدند هنوز سنگرهای فراهانی ساخته نشده بود اما دیوار سنگ تمام چوب بود خاکریزی و مزلقهای سنگرهای ساخته نشده بود بجهت چوب هر وقت می‌رفتند چوب بدھید امروز و فردا می‌کردند تا امروز که کشتی‌ها آمدند معلوم شد که دیگر... خواهند رفت فرستادند پیش حاجی جابرخان که چوب بده قدری چوب آوردند. پاره از مزلقها ساخته بودند پاره نیز بجهت چوب مانده روزی چند دانه تیر می‌دادند سنگرهای تمام شد که کشتی‌ها هم در همانجا بودند.

چند روز دیگر خبر آمد که چهارده تا شدنده چند روز دیگر خبر آمد بیست و چهار فرونده شده چند روز دیگر بیست و هشت فرونده شدنده بعد از آن بهمان حالت بودند نه بالا آمدند نه بالاتر رفتد زیاد و کم هم نشدند.

بعد از مدتی که اینطور بودند یک روز سرکار نواب والا فرمودند محمد حسن خان به عقل و کفايت تو خاطر جمع هستم تو با وزیر برويد جزيره غرابها را ببينيد چند عرابه توب دارند استعداد آنها به چه مرتبه است می‌توانيم دعوا كنيم لب آب با آنها يا نمى‌توانيم سرکشى بكن ببين سنگرهای استعداد جزيره را هم ببین.

سرتیپ با وزیر رفتد یک شب در جزیره مانند وزیر كيفيت را عرض کرد اما سرتیپ عرض نکرد هر کسی از او احوال پرسید گفت حمالی چه کار داری

قبل که :
امدن کشت
از ظه
بودند هر
آوردند آا
ایستادند
غضبان په
بودند هم
گذشته ص
فردا دعوا
نواب
خواهم کر
نمی کنند ا
صبحو
بعد از اند
کرده نارت
هم یکی ا
نه اینها ک
جابرخان
سنگر خو
کردند به
بودند توپ

آخر معلوم می شود گفتند شاهزاده شما را فرستاده که از احوال آنها مطلع شوید بگویید گفت من چه کار دارم وزیر خودش دیده خواهد گفت من شرط کرده ام روزی که از خانه ام بیرون آمدم از گوش کر باشم و از زیان لال چه کار دارم حرف بزنم که مضمون برایم بازند از روزی هم که وارد محمره شدیم باز آن سرکرده های دیگر گاه گاه حرف می زندند که چه باید کرد و چه قسم می شود . هر وقت نواب والا می پرسیدند محمدحسن خان فلاں کار چه قسم باید بشود عرض می کرد اختیار با سرکار والاست هرچه رأی سرکار قرار بگیرد همان عین مصلحت است . در عرض این مدت هیچ یک مرتبه عرض نکرد که این سنگر خوب است یا بد و حال آنکه از محمد حسن خان فبول می کرد چرا که به حرف او اطمینان داشت لیکن حرف نمیزد مدتها که کشته ها در آنجا بودند بیست و هشت فروردین بودند .

چند روز قبل از عید چند کشته رفت شهرت گرفت که در بوشهر دعوا شده و شکست خورده اند اینها رفتند به کمک بوشهر سه روز قبل از عید بود که دوباره خبر آمد که کشته ها پنجاه و هشت کشته شدند این دفعه دیگر یقین شد که جنگ خواهد شد در این بین هم کشته دودی آمد گذشت رفت بصره دو روز ماند و دوباره مراجعت کرد .

بعد از سه روز دیگر که روز بیست و هفتم ماه رب جلد بود و سی ام بهار یک ساعت از ظهر گذشته خبر رسید که کشته دودی آمد شاهزاده آدم فرستاد که شیپور حاضر باش بکشید و هر کس برود در سنگر خود حاضر باشد اما در وقتی که این خبر رسید حالتی برای شاهزاده و سرکرده ها دست داده بود که نمی توان نوشت بسیار مضطرب شده رنگهای الوان مختلف داشتند از سه روز

قبل که خبر آوردند که کشتی‌ها زیاد شدند همین حالت را داشتند وقتی که آمدن کشتی‌ها را بشنیدند زیادتر پریشان شدند.

از ظهر چهارشنبه بیست و هفتم بنا کردند آمدن فردا هم می‌آمدند آنجا بودند هرچه کشتی دودی بود می‌رفت کشتی‌های شراعی را می‌بستند می- آوردند آن روز تمام کشتی‌ها آمدند در نیم فرسخی سنگر آقا جانی‌خان ایستادند شب جمعه یک کشتی آمده بود در طرف خاک روم جزیره سلمان غضبان پیاده شدند هفت خمپاره هم پیاده کرده سنگر زمینی ساخته در آنجا بودند همان شب جمعه پس از توب مغرب اردوی ما نیم ساعت از شب گذشته صدای توب آمد دوازده توب انداختند معلوم شد که این اعلام است و فردا دعوا خواهد بود.

نواب والا فرمودند اگر چنانچه فردا اینها دعوا نکنند من اعلام جنگ خواهم کرد معنی ندارد اینها این قسم رفتار کنند اگر آمدند دعوا چرا که دعوا نمی‌کنند اگر دعوا نیامدند پس کارشان اینجا چه چیز است بروند.

صحبی نیم ساعت به طلوع آفتاب مانده توب صبح اردوی ما را انداختند بعد از انداختن توب صبح ما از جزیره سلمان بن غضبان که خمپاره را پیاده کرده نارنجک میان خالی سه تا پشت سر هم انداختند بعد از سه تا از طرف ما هم یکی انداختند بنای رد و بدل شد از طرفین تا آنها چندان پرزور می‌انداختند نه اینها کشتی‌ها هم از پائین حرکت کردن آمدند اول رسیدند به سنگر حاجی- جابرخان دو سه شلیک پشت سرهم به آن سنگر کردند از آنجا رد شده آمد بر سنگر خود حاجی‌جابرخان یک دو شلیک هم آنجا کرده آنجا ایستادند بنا کردنده به توب زدن دو تا غراب جفت مقابل سنگر حاجی‌جابرخان ایستاده بودند توب از سنگر می‌زدند از پشت سر آن دو غراب هم دو تای دیگر آمدند

من تا ز
خدوداره
زوری د
آدم
بفرست
وقت ح
می‌دانس
از سنگر
سر آن آ
خان بفر
برو سنگ
یوزا
شط شد
حالی ش
از سنگر
دویمی
هم در
نخل خ
وقته
دستخط
منصب
آقاجانی

آنها هم رسیدند به سنگر پسر حاجی جابرخان آنجا ایستادند بنا کردند توپ زدن. غرابها در برایر سنگر حاجی جابرخان و پسرش یک ساعت ایستاده یکی از این غراب‌ها داخل به این شط شد رو به سنگر آقاجانی خان پشت سر او یکی دیگر آمد از آن دوتا یکی رفت رو به بالا یکی دویاره برگشت مقابل سنگر آقاجانی خان آن یکی که رد شد به بالا رفت به سمت کوت فیلی ایستاد منظور آنها این بود که پیاده شوند آنجا تا شام سنگر بسازند چون که از اردو خبر داشتند می‌دانستند که تمام قشون ما سرگرم دعوا هستند و قشونی که پشت بند باشند نداریم.

عربی خبر آورد که انگلیس پیاده شدند زمین را ذرع می‌کنند آنجا را که سنگر می‌بستند راست اردوی امیرزاده بود منظور داشتند بعد از بستن سنگر اردوی امیرزاده به ضرب خمپاره و نارنجک اردو را از آنجا بکنند آنجا ایستاد یکی دیگر آمد پشت آن غراب رد شد رو به بالا عقب آن یکی دیگر بنا کرد به رفتن در این وقت از اول جنگ دو ساعت و نیم سه ساعت از روز گذشته بود آن دو غراب که بالا رفته حجاجی جابرخان آدم فرستاد که آنها منظور دارند پیاده به دوجهت:

اولاً اینکه اگر چنانچه ما تاب مقاومت بیاوریم و شکست نخوریم در کوت فیلی سنگر بسازند و از آنجا کم کم بیایند و فهمیدند که تمام قشون ما هر سنگر هاست و قشونی که به جلوی آنها بفرستیم نداریم تا شام سنگری بسازند بر لب آب.

دویم اینکه اگر چنانچه از طرف ما سستی ظاهر شود آنجا چونکه وسعت دارد پیاده شوند بلکه ما را مضطرب کنندشما آدمی بفرستید هرگاه پیاده شدند جمعیت بفرستید نگذارند آنها پیاده شوند از این طرف هم خاطر جمع باشید

من تا زنده هستم نمی‌گذارم آنها کاری از پیش ببرند شما در آن طرف قدری خودداری بکنید که امروز را شام بکنیم فردا دیگر ترس ندارد آنها هم امروز هر زوری دارند می‌زنند.

آدم حاجی جابرخان که آمد آدم فرستاد پیش از امیرزاده که چند نفر سوار بفرست در کوت فیلی اگر آنها پیاده می‌شوند خبر بیاورد نواب امیرزاده آن وقت حالت این را نداشت که این کارها را بکند خبر از خودش نداشت چه می‌دانست سوار کجا پیاده کجا رفته بود میان گودالی نشسته بود هر سربازی که از سنگر فرار کرده بود می‌آمد می‌پرسید باز هم دعوا می‌کنند یا رفته اند پشت سر آن آدم نواب والا یوزباشی را فرستاد که بدو چند نفر از سواران حسین قلی خان بفرست برود کوت فیلی و خودت برو امیرزاده بیر اردوی خودم و از آنجا برو سنگر خبری بیاور.

یوزباشی آمد خدمت امیرزاده از آنطرف وقتی که غراب اولی داخل به این شط شد که رو به سنگر آقاجانی خان آمد، آقاجانی خان تیر خورده بود و سنگر حالی شده بود قورخانه سنگر آقاجانی خان هم آتش گرفته بود در غراب اولی از سنگر آقاجانی خان و محمد مرادخان هیچ کدام توب انداخته نشد تا غروب دویمی که آمد یک توب از سنگر محمد مرادخان انداخته شد میرزا فضل الله هم در سر خمپاره بود از اول دعوا تا آنوقت سه تیر خمپاره انداخته بود چوب نخل خورده به پاش او را هم با آقاجانی خان آوردند در اردوی نواب والا.

وقتی خبر تیر خوردن آقاجانی خان و حالی شدن سنگر به نواب والا رسید دستخط برای اصلاح خان یاور بهادران فرستاد که سنگر را حالی مکن انشاء الله منصب سرهنگی به تو می‌دهم فرستاد علیقی خان را با فوج مأمور به سنگر آقاجانی خان کردند وقتی که فوج کزار داخل نخلستان شدند متفرق شدند خود

فصل هفتم

همه حضه

وزیر چه

گفت واق

کشته و ز

بیاورید ؛

شاهسوار؛

نمی اندازی

نفر هم ز

من دلم م

توبیچی‌ها:

خان بود

یوزباشی

این او ضا

فسم اسد

بفرستم م

دست از

شاهسوار

سریاز و

آوردنده.

توب کله

گفت سر

توب را ؟

علینقی خان با چند نفر صاحب منصب و سی چهل نفر سرباز آمدند به سنگر محمدمرادخان آنجا ماندند به سنگر آقاجانی خان رفتند.

وقتی که سنگر آقاجانی خان خالی شد که توبیچی و سرباز هر دو رفتند و رستم بیک یاور هرقدر گفت اطاعت نکردند سنگر محمدمرادخان هم خالی شد فوج بیات هم رفت محمدمرادخان از میان سنگر هی می‌گفت بیات کسی هم به بیات گوش نداده رفت خبر خالی شدن سنگر محمدمرادخان هم که رسید اصلاح بیک یاور را با سرباز فراهانی فرستادند به کمک او هم به اول نخلستان که رسید سربازان متفرق شدند چند نفری صاحب منصب و خود اصلاح بیک با ده بیست نفر سرباز رفت به سنگر دید که حضرات نشسته اند گفت چرا دعوا نمی‌کنید از نشستن کاری ساخته نمی‌شود راست شوید فکری بکنیم گفتند کار از فکر گذشته مگر نمی‌بینی گفته بود راست شویم برویم آن سنگر بلکه کاری بکنیم آنها نرفته بودند خودش با چند نفر صاحب منصب و سرباز رفته بود آن سنگر دید سنگری بجا نمانده کسی نیست دوباره مراجعت باین سنگر کرده بود نواب والا از سنگر فوج قدیم محمد طاهر بیک یاور را فرستادند به این سنگرها که بیاید و خبر ببرد او هم که آمد دید حضرات نشسته اند در سنگر محمدمرادخان، محمدطاهریک گفت چرا ایستاده اید دعوا نمی‌کنید گفتند چه کار کنیم کار از کار گذشته سر مال پدرمان که دعوا نمی- کنیم محمدطاهریک در پیش آنها می‌نشیند گلوله توب می‌خورد بدیوار سنگر خراب می‌شود سر محمدطاهریک از شاخه‌های نخل که میان نخل و دیوار بود خار آنها صورت محمدطاهریک را زخم می‌کند زخم‌ش جزئی بود اما خون زیاد می‌آید او را به دوش گرفته می‌برند قبل از رسیدن محمدطاهریک به سنگر نواب والا وزیر می‌فرستد به سنگر وقتی که وزیر می‌رسد بسنگر می‌بیند

همه حضرات نشسته اند می‌گوید چرا دعوا نمی‌کنید محمد مراد خان می‌گوید وزیر چه دعوا کنیم الان به قدر دویست نفر از فوج من کشته شده است وزیر گفت واقعاً راست می‌گوئی محمد مراد خان گفت والله بسرخودت دویست نفر کشته و زخمدار می‌شود علینقی خان می‌گوید توپچی رفته ما هستیم توپچی را بیاورید توب بیاندازد دعوای توب است از سرباز کار سازی نمی‌شود شاهسواریک نائب توپخانه هم آنجا بود به او می‌گوید شاهسواریک چرا توب نمی‌اندازی می‌گوید وزیر هشت نه نفر توپچی داشتم یکی کشته شده است پنج نفر هم زخمدار است دو نفر با خودم سه نفر هستیم وزیر می‌گوید بنا بخطاطر من دلم می‌خواهد خودت یک توب پر کنی بیاندازی می‌گوید من هستم از آن توپچی‌های سنگرهای دیگر بفرستید دعوا می‌کنم توپچی دیگر سنگر آقاجانی - خان بود که بعد از تیر خوردن آقاجانی خان اسب توپخانه را سوار شده رفتند یوزباشی هم بعد از اینکه امیرزاده را به اردو رساند مراجعت کرد به سنگر وزیر این اوضاع را دید یوزباشی را فرستاد خدمت نواب والا که اوضاع اینجا چه فسم است چه می‌فرماید خودش هم رفت گفت شما بمانید تا من کمک بفرستم مردم که خبر داشتن دیگر کسی نیست کمک از کجا می‌فرستند بالمره دست از هم داده راست شدند بیرون آمدند میرزا رضا نائب توپخانه و شاهسواریک اسbehا را بستند بتوب از سنگرهای بیرون آمدند اصلاح‌بیک بیاور با سرباز و صاحب منصب توب میرزا رضا را کمک کرده از نخلستان بیرون آورند. شاهسواریک توب را از سنگر بیرون آورده نزدیک سنگر چوبی بود توب کله کرده افتاد میان جوب آمد به محمد مراد خان سرتیپ گفت توب مانده گفت سرباز بیرون بیاور هرچه به سرباز و صاحب منصب بیات گفت بیائید توب را بیرون بیاوریم کسی گوش نداد مدتی هم در سر توب مانده بود بعد از

آنکه دید کسی نمی‌آید توب را گذاشت و آمد قبل از آنکه محمدطاهریک رسید نواب والا آدم فرستاد سنگر ما که توب و سرباز را بردارید بیاورید ما توب و سرباز را برداشته توب را از پشت محممره روانه کرده خودمان با سرباز از میان شهر آمدیم چون که نزدیکتر بود وقتی محمدطاهریک رسید نواب والا خون را که دید خود را باخت گفت محمدطاهریک سنگرها چه قسم است گفت سنگرها همه خالی شده مردم رفتند به سرتیپ گفت ایستاده چه کنی سرتیپ هم وقتی خبر تیر خوردن آقاجانی خان و خالی شدن سنگر رسید فرستاده بود شترهایش را از صحراء آورده بودند به نواب والا عرض کرد بروید جلو مردم را بگیرید نواب والا هم اسب خواست اسب را هم آنجا زین کرده حاضر بود سوار شدند فرمودند تو هم توب را برداریاور به محض اینکه نواب سوار شدند آفتاب گردانش که آنجا بود در حضور سرتیپ چاپیدند قوری قندان نقره نواب والا را به هرچه بود بردند سرتیپ هم ابدأ حرف نزد نواب والا آمدند در دروازه رسیدند به سربازها فرمود توب را چه کردید عرض کردیم از پشت محممره می‌آید فرمودند سنگرها خالی شد سرباز را بردارید بروید اردو پیش امیرزاده تا من بیایم خودشان رفتند اردوی امیرزاده را روانه این اردو نمایند ما با سرباز رفتیم در چادر محمد رحیم خان که آقاجانی خان و امیرزاده آنجا بودند میرفضل الله هم آنجا بود بعد از رسیدن ما سرتیپ آمد گفت به سرهنگ که چرا مردم را نگه داشته‌اید بگذارید بروند بنه و اسبایشان را بیاورند گفتیم شاهزاده فرموده نگاهداریم گفت بروند اسبایشان را بیاورند نمی‌بینی غراب بالا می‌آید وقتی که نزدیک رسید توب می‌اندازد دیگر نمی‌شود رفت آنجا.

سر بازها رفتند سرتیپ آمد پیش امیرزاده پرسید سرتیپ کجا بودی چرا
آمدی بنا کرد فضاحی کرد آنقدر فضاحی کرد که نمی‌توان نوشت و هزار
فحش به خودش و شاهزاده داد.

در این بین نواب والا رسید فرمود سرتیپ می‌توانی خدمتی به پادشاه بکنی
توب را بیرون بیاوری عرض کرد صاحب منصب‌ها که از سنگر آمدند می-
گویند نمی‌شود که بروی سنگر توب می‌اندازند اسب توپخانه را هم بردند بعد
از آن از امیرزاده پرسید که میرزا فضل الله را چه می‌شود عرض کرد پایش زخم
برداشته فرمود زخمش زیاد است یا کم است عرض کرد جزئی است علی
الظاهر اما درد زیاد دارد بعد از آن فرمودند آقاجانی خان مترب خوب می‌شوی
انشاء الله حکایتی نیست عرض کرد قربانت شوم می‌خواهی چه حکایت باشد
سالهای سال پشت در زیر سایه مرحمت پادشاه اسلام پرورش یافته‌ام صاحب
منصب و عزت و دولت شده‌ایم برای چنین روزی که بکشیم یا کشته شویم
کاش صد جان می‌داشتم و همه را در راه دین و دولت فدا می‌ساختیم شکر
می‌کنم خداوند را که چنین نعمتی را کرامت فرموده بمن که باعث نیکنامی در
دنيا و تخفیف عذاب معصیت‌هاست در آخرت نیکنامی در دنيا این است که
نعمت پادشاه را بر خود حلال کردم و عاقبت امرم به روسفیدی انجامید و
تحفیف عذاب معصیت در آخرت این است که جهاد با کفر کردم که در خرابی
ملک و ملت هر دو هستند تا توانستم جهاد کردم حالا که می‌میرم کشته شدم
هرچه نواب والا فرمودند او هم از این جوابها عرض می‌کرد.

در این بین میرزا عبدالله از آن در آمد نشست پهلوی آقاجان خان گفت
مردم همه رفتند راست شو برویم نواب والا گفت میرزا عبدالله من تا زنده‌ام
نمی‌گذارم خودم بروم آقا جان خان عرض کرد قربانت شوم من که می‌دانم

خواهم مرد اگر چنانچه مرا گذاشته بودید تا زنده هستم در میان سنگر باشم هر وقت هم که بمیرم آنجا بمیرم بهتر بود از اینکه اینجا آوردید حالا هم اینجا بمیرم بهتر است از اینکه دو قدم آنطرف تر بمیرم مرا بگذارید همین جا باشم نباشد قیامت ای را فرمودند متوجه خودم ترا می‌برم گفت کجا می‌روید چرا می‌روید چه شده که می‌روید خبر می‌برید که دو ساعت دعوا کردیم و آمدیم.

در این بین علیخان یاور کزاری آمد نواب والا پرسید کجا بودی گفت آن کشتی که رد شد بالا عقب او رفتم تا جائی که ایستاد تا من ایستاده بودم به قدر سیصد نفر از میان کشتی بیرون آمد از طرف دیگر چند نفر بختیاریها آمدند که سوار انگلیس الان از نخلستان بیرون آمد و خواهد ریخت میان اردو نواب والا به محمدحسن خان سرتیپ فرمود بیا برو چلو مردم را برگردان عرض کرد از اول کار را ضایع کردید و خانه مردم را خراب کردید حالا مردم به چه امیدواری برگردند می‌خواهید مردم را به کشتن و اسیری بدھید خودتان به اسیری بروید الان سوارش بیرون می‌آیند زودتر بروید بلکه در نخلستان چلوی مردم را نگاهدارید نواب والا پرسید محمد باقر خان سرتیپ و علینقی خان در کجا هستند گفتند محمد مراد خان رفته بلکه بتواند چلوی مردم را بگیرد علینقی خان لب شط با وزیر سرباز سرباز را می‌گذراند نواب والا وزیر را خواستند علینقی خان ماند که سرباز فوجش را بگذارند.

وقتی که وزیر قشون جزیره را می‌گذراند حاجی جابر خان آمد اینطرف خدمت نواب والا عرض کرد چرا می‌روید حکایتی نشده از قشون ما چندان تلف نشده بعد از قرنی خدمتی اتفاق افتاده از برای پادشاه اگر امروز هم ما کوتاهی بکنیم تا قیامت روسیاه خواهیم ماند نواب والا فرمود جز خجالت جواب دیگر ندارم عرض کرد قشون میان جزیره هرچه هستند سوای عرب

بیاورید اینظرف جزیره را اگر آنها بگیرند نقلی نیست چرا بیجهت می روید خودتان را مقصر و دولت را بدنام می کنید هر قدر از این عرض‌ها کرد سودی نبخشید آخر بنا کرد گریه کردن عرض کرد مرا تمام کردی در میان عرب تا قیامت این ننگ را به خانواده من گذاشتی بدنام کردی دیگر نمی توانم در میان عرب زیست کنم بجهت این که همین کشتی جنگی انگلیسی با قشون آمد خواست فلاحیه را بگیرد و عرب با پانصد نفر جمعیت بی توب و قشون دولتی تمام قشون انگلیسی را قتل کردند یک نفر نگذاشتند بیرون بروند پانصد عراده توب گرفتند که حالا اکثری هست خودتان هم شنیده اید حالا با این قشون و این استعداد چرا بایست شکست بخوریم در میان عرب برای من خیلی ننگ است آنوقت که عرض کردم لب آب سنگر نبندیم سرکردها به شما عرض می کردند این دروغ می گوید با انگلیس راه دارد و سرکار هم گوش به حرف آنها دادید تا همه را تمام و بدنام کردید فرمود هر کاری بود گذشت حالا دیگر چاره نیست عرض کرد حالا بهتر چاره دارد قشون را اگر بتوانید برگردانید در همین نخلستان می مانیم آنها امروز قشونشان بیرون آمده نمی تواند توب بیرون بیاورد اگر بیرون بیاورد جزئی نه از قشون او که الان از کشتی بیرون آمده کارسازی می شود همه انبیاری هستند و نه از تپیش سرباز او نمی تواند صد قدم بدد اگر به قدر پانصد نفر سرباز باز گردد امشب آنچه بیرون آمدند همه را قتل می کنم فرمودند چاره نیست او برگشت رفت نواب والا آمد و تا یک ساعت به غروب مانده بود پسر حاجی جابرخان با عرب و بلوج دعوا را موقوف کرده رفته محمد مرادخان در خرابه نشسته بود نواب والا فرمودند مردم بروند نخلستان آنجا بمانند به محمد حسن خان فرمودند تو هم زود برو بعد از

آنکه سرتیپ بنه نواب والا را بار کرده روانه کرده بود بنه خودش هم پیش رفته بود آقا جان خان هم نشست میان کالسکه نواب والا.

بعد از آنکه مردم آمدند هنوز به نخلستان نرسیده خبر آوردند سوار انگلیس آمد. حکم به رستم بیک یاور کرد که قورخانه را آتش بزن قورخانه را آتش زند قورخانه امیرزاده ماند در سنگرهای فراهانی هم آنچه آورده بودند ماند سنگر آقاجان خان را هم آتش زند از محمدمرادخان هم قدری انداخته شد باقی ماند توپها هم توپ سنگر آقاجان خان ماند سه عراده از محمدمرادخان دو عراده توپ میرزا رضای نائب یرون آمد پنج توپ در جزیره ماند یک خمپاره و سه توپ چدن ماند کلاً چهارده توپ و خمپاره ماند اما از آنطرف سردارمان تمام بنه و اسبابش را آورد در نخلستان آنجا تمام مردم افتادند بخيال اينکه اردو خواهد ماند.

بعد از آنکه مردم آمدند نخلستان محمدمرادخان فرستاد که جلو مردم را نمی توان نگاه داشت حضرات سرتیپها یعنی محمدمرادخان و محمدحسن خان آمدند در کالسکه آقاجان خان نشستند مردم هم افتاده بودند بختیاری هم از عقب رسید از مردم رد شدند یا الله الله سوار انگلیس آمد مردم راه افتاده بودند بطور تعجیل سرکردها سوار شدند و راه افتادند و ابدآ یک نفر سرباز نگفتند بمانید نواب والا هم عقب بود منتظر آمدن او هم نشدند رفتند از همین نخلستان که راه افتادند بیدقها را پنجه و پیراهن گذاشته میان بقچه و ترکشان بسته سواری آقاجان خان او هر چه داشت پیاده و سوار بقدر صد نفر هم سرباز در پای بیدقش بود با کالسکه خودش.

علیقی خان در نخلستان نیامد عقب بود تا آن وقت مشغول گذراندن سرباز جزیره بود لیکن مجال اينکه تمام سرباز جزیره را بگذراند نکرد قدری از

سرباز ها

بیدق ف

نصف ه

در جزء

رفت در

گذراند

آمدند آ

همه ج

امراتی ا

اما

داشتند

است د

بیینند آ

شش ه

میان آر

دست

سرباز

وجهی

سرکرد

مح

دارند

خودش

سریاز ماند سرهنگ فوج همراه خودش گذشت قدری هم از سریازش گذشت بیدق فوج با صد نفر سریاز ماند از فوج سیلاخوری هم موسی خان یاور با نصف سریازش گذشت باقی ماند زین العابدین خان با سوارش تمام ماند. هرچه در جزیره سریاز ماند زین العابدین خان همه را جمع کرد پیش خودش برداشت رفت در شاخه بهمنشیر طرف چپ و فلاحیه آنجا پول داده خودش و سریاز را گذراند عرب به هوای اینکه قشون شکسته است و دست از هم خواهند داد آمدند که سریاز را برخنه کنند زین العابدین خان نگذاشت سریاز متفرق شود همه جا با خودش آورد و با عرب هم دعوا کرد تا آمد به اهواز بیدق فوج امرائی را هم با خودش آورد با همان حالت که بود.

اما از اینطرف ماشالله سرکرده‌ها پنج شش هزار قشون هفت عراده توب داشتند کسی پشت سرشان نمی‌آمد نه عرب نه انگلیس بیدق که علامت پادشاه است در میان قشون خواباند پیراهن پنج بیدق را برداشته به ترکشان بستند بیستند کسی که یک ذره غیرت و مردانگی دارد این حرکت را می‌کند که پنج شش هزار قشون داشته باشد نه دشمن عقب سر باشد نه کس دیگر دشمن میان آب اینها در خشکی این قسم حرکت کنند و بطوری خود را بیازند و از دست بدھند که هر یک صاحب یک فوج و دو فوج باشند نتوانند پنجاه نفر سریاز دور خود جمع آوری نمایند که پای بیدق راه بروند و باعث این حرکت وجهی دارد که کسی دیگر نمی‌داند مگر آنکه کسی از حالت و سلوک رفتار سرکرده در میان فوج باخبر باشد جهت این را می‌داند.

محمدحسن خان و محمدمرادخان سرتیپ که آمده بودند جلو مردم را نگه- دارند وقتی که مردم راه افتادند آنها هم سوار شدند. نواب والا عقب بودند خودش با دو سوار این بی‌غیرتها وقتی سوار شدند نگفتند سردار ما عقب است

فصل هفتم

چونکه ص

سنگرهای

فوجهای

فرسخی :

رسید اما

منصب فو

فراهان ره

سرکردها

تا ظهر با

چونکه تو

نخلستان

عقب بود

یک مرتبه

نفر از سر

جمع شدند

محمر

در پا

همچون :

بمانیم او هم باید شاید می‌گویند سوار انگلیس بیرون آمده عقب اردو باید نواب والا تنها است ما بمانیم با او باشیم هر جا او می‌رود با هم برویم ابدأ به این خیال نیفتاده بنا کردند رفتن.

علینقی خان عقب بود از قراری که گفتند تا غروب آفتاب مانده بود. در لب آب و سرباز را گذرانده بود از سربازش چندان نمانده اگر به قدر ده پانزده نفری مانده بود وقتی که هم آمده بود باید اسپش را رجب‌خان‌باور سوار شده بود آمده بود قدری راه پیاده آمده سوار و پیاده انگلیس هم بیرون آمده بود علینقی خان هم دیده بود متعرض نشده بودند تاریک بوده نشناخته بود به آدمهایش رسیده بود و یک یابو آنها داشتند سوار شده بود و از علینقی خان کسی عقب‌تر نبود.

اردو که از نخلستان راه افتاد دیگر کسی از کسی خبردار نشد هر کس به راست خودش بنا کرد رفتن تا یک ساعت زیادتر از شب گذشته در کنار شط خواستند بمانند مردم افتادند اما چه افتادنی یک معركه بود که نمی‌توان نوشت مگر کسی دیده باشد هشت نه هزار قشون بی سر و ته آقا عقب نوکر می‌گردد نوکر عقب آقا رفیق عقب رفیق یکدیگر را صدا می‌زنند هر کس در گوشه آتش روشن کرده در همین وقت اگر دو تیر توپ و ده تیر تفنگ انداخته شده بود البته دو سه هزار نفر کشته می‌شد چرا که شب تاریک و کسی از کسی خبر نداشت به قدر ساعتی بعضی از مردم آنجا توقف کرده بعضی جلو رفتد ابدأ نماندند بعضی هنوز ترسیده چرا که تمام صاحب منصب مال نداشتند آنها که عقب بودند می‌رسیدند و می‌گذشتند اینها هم که مانده بودند دیدند آنها می-

رونده راه افتادند کسی به پای کسی نایستاده همه از لب شط می‌روند تا صبح به این قسم رفتد صبح هم تا وقت نهار رفتند وقت... فوجهای فراهان رسیدند

چونکه صبح روز دعوا وقتی آفاجان خان تیر خورد و خبر آوردند شکست سنگرها قبل از آنکه بنای شکست بشود محمدحسن خان یکنفر سلطان از فوجهای خودش فرستاد عقب مال فوجها چونکه مال فوجهای فراهان در نه فرسخی بود از آن فوجهای دیگر در چهار پنج منزلی بود مال این دو فوج رسید اما همه بی جل و جهاز و زین از آنجا تا اهواز هر کس در صاحب منصب فوجهای دیگری که آشنا بودند سوار پیاده آوردند در وقتی که مال فوج فراهان رسید تا یک منزلی محمراه مشهور به رحوالی (رهوالی) بود نواب والا با سرکرده‌ها جلو رفتند که در نخلستان جلو مردم را نگهدارند مردم دیگر آمدند تا ظهر به سبعه که دو منزلی محمراه بود آنجا بعضی رفتند بعضی نرسیده چونکه توپها در آنجا بود به هوای توپها ماندند. وقت غروب راه افتادند برای نخلستان اردو در آنجا مانده فردای آن روز هم ماندند شب که شد سربازها که عقب بودند راه را گم کرده و از رفقاشان دور افتاده چند تیر تفنگ انداختند به یک مرتبه اردو به هم خورد نزدیک بود که در همین شب متفرق شوند چند نفر از سربازها که از عقب آمدند گفتند تفنگها را ما انداختیم قدری مردم خاطر جمع شدند آرام گرفتند.^۱

محمراه (خرمشهر) در تواریخ دوران قاجار ۱۲۲۹-۱۲۸۵ هـ ق

در پایان این فصل حوادث محمراه را از تواریخ رسمی دوران قاجار همچون تاریخ متنظم ناصری، روضه‌الصفای ناصری و ناسخ التواریخ نقل می-

^۱ تاریخ پانصد ساله خوزستان، سیداحمد کسری، صص ۳۰۱-۳۴۳

کنیم. نکته جالب در این کتابها این است که در همه آنها نام محمدره تنها از سال ۱۲۳۷ هـ یعنی سال یورش علیرضا پاشا به این شهر به بعد آمده است و قبل از این تاریخ نامی از آن در کتب دوران قاجار وجود ندارد. البته در هر سه کتاب چون یاد شده عموماً حوادث کم و بیش مشابهی نقل شده به جز اختلافات جزئی در کاشانی با همایون آ

تاریخ منتظم ناصری

تاریخ منتظم ناصری:

سنه ۱۲۵۳ هجری = ۱۸۳۷ مسیحی

در این سال پندر محمدره را به حکم علیرضا پاشا والی بغداد خراب کردند.
و بدینوسیله میرزا تقی خان روانه ارزنه الروم شد و شرح آن بیاید.

سنه ۱۲۵۴ هجری = ۱۸۳۸ مسیحی

قبر علی خان مافی مأمور بغداد شد که خسارت محمدره را از پاشای بغداد مطالبه نماید. هم در این سال سلطان عثمانی برای آنکه مسئله محمدره موجب نقار دولتين ایران و عثمانی نگردد از امپراطور روس خواهش نمود که به اصلاح ذات الیین پردازند. امپراطور معظم نامه‌ای به اعلیحضرت شهریار غازی نگاشته در این باب توسطی کردند و قورت صاحب و خامل صاحب آن نامه را به حضور مبارک ایصال داشته مقرر شد وزرای مختار و سفرای مقیم دار الخلافه مجلسی منعقد ساخته به اتمام این مسئله پردازند.

سنه ۱۲۵۵ هجری = ۱۸۳۹ مسیحی

چون سابقاً از جانب دولت عثمانی عبدالرزاق افندي با ملا عبدالعزيز کاشانی به جهت گذرانیدن امور سرحدات متصله خاصه قضيه محمره به رکاب همایون آمده بودند در این اوان اذن مراجعت یافته به جانب بغداد رفتند.

سنه ۱۲۵۷ هجری = ۱۸۴۱ مسیحی

در اين سال چون محمدتقى خان بختيارى ده هزار سوار از اشرار دور خود جمع كرده و به معاقل جبال پناه جسته دست اندازى به مال تجار و عابرین مى نمود، منوچهرخان معتمددالدole به نظم آن صفحات و اراضي سرحدات ايران و عثمانى مأمور شد و با شش فوج سرياز و جمعى سوار ابوباجمعى سليمانخان ارمى و شش عراده توب به خوزستان رفت. علینقى خان برادر محمدتقى خان بختيارى كه همراه معتمددالدole بود برادر را خبردار كرد. محمدتقى خان برادر دیگر خود كريم خان را با عريضه و هدايا نزد معتمددالدole فرستاد و خود نيز در مالمير با اشرف قبيله به خدمت معتمددالدole آمده مخلع و مورد التفات شد. و شبي معتمددالدole را در قلعه تملق مهمانى نمود و درخواست كرد كه با قبيله و عشيره در قلعه مزبوره متمكن باشد و بعد از نوروز به خدمت آيد. اما چون زمان ميعاد در رسيد تخلف كرد. علینقى خان و محمدحسن خان قراگوزلو او را اطمینان دادند و او تا پنج فرسنگى شوستر بیامد و باز توهمند نموده برگشت. معتمددالدole حكم كرد از طوایف چهارلنگ و هفتلنگ سواران جنگى جمع شدند كلبلعى خان و جعفرقلی خان پسرهای

اسدخان بختیاری با جماعتی حاضر گشتند و علیرضا خان که پدرش را محمد تقی خان کشته بود نیز با سواران خود مهیای کارزار گردید و معتمددالدوله از شوستر قصد قلعه تل کرده سلیمان خان سرتیپ برادرزاده خویش را از پیش روانه نمود. محمد تقی خان عیال و اموال و بستگان خود را برداشته به شیخ ثامر خان حکمران چعب و فلاحیه پناه برد. شیخ مشارالیه چون با خاک سرحد عثمانی قرب جوار داشت و همیشه پانزده هزار سوار جنگی با او بودند درجه اطاعت او همین بود که گاهی به فرمانروای فارس چیزی می‌داد.

معتمددالدوله قلعه تل را به علیرضا خان سپرده روانه فلاحیه شد و به شیخ ثامر پیغام داد که محمد تقی خان را نگاهداری نکند، شیخ ثامر گفت او به من پناه آورده و در عرب ننگ است که از او حمایت نکنم، شخص معتبری را به اطمینان او بفرستید تا او را به خدمت آرد. معتمددالدوله سلیمان خان را فرستاده، محمد تقی خان و شیخ ثامر را مطمئن کرده به اردو آورد و مورد نوازش شدند و شیخ ثامر مصمم مراجعت گردیده، معتمددالدوله به شیخ گفت علینقی خان و کسان محمد تقی خان را نیز روانه نماید. شیخ در این کار تعلل نمود و علینقی خان در خفا به جمع کردن سواره و پیاده بختیاری مشغول شد. محمد شفیع خان سامانی درخواست کرد که به فلاحیه رود و علینقی خان را بیاورد، و چون برفت باز نیامد، و علینقی خان و محمد شفیع خان با شیخ ثامر اتفاق کرده به فکر استخلاص محمد تقی خان افتادند و شب هنگامی به اردوی معتمددالدوله شیخون زدند و جنگ درگرفت، درین هنگامه محمد تقی خان خواست فرار کند، میرزا محمد خان دبوسی بر سر او زده حکم کرد او را گرفتند و به خیمه معتمددالدوله برده مقید نمودند تا وقت صبح تقریباً هشتصد نفر از عرب و بختیاری مقتول گشتد و باقی به هزیمت رفتند و از لشکر معتمددالدوله سی

چهل نفر مقتول و مجروح شدند. درین حال جماعتی از مشایخ اعراب که از شیخ ثامر شاکی بودند به معتمددالدوله شکایت نمودند و شیخ عبدالرضا از اقارب شیخ ثامر که فراری و در بغداد بود احضار شد و به اردو آمده قبیله به او پیوستند شیخ عجل و شیخ عقیل و بعضی از مشایخ دیگر مخلع شدند و منصورخان فراهانی که از جانب حکومت فارس به اخذ منال چوب رفته بود و شیخ ثامر او را دخالتی نمی‌داد نیز با فوج خود نزد معتمددالدوله آمد و حکم شد بعضی از نخیلات را قطع کرده بر نهر خزاین پل بینندن. شیخ ثامر پشیمان شده جمعی از علماء و سادات را شفیع قرار داد و قبول تکالیف نموده گروگان معتبر داد و مهلت خواست و معتمددالدوله مراجعت کرد و محمد تقی خان را مقید با خود برد و به ازای این خدمات یک قطعه تمثال شهریاری و یک قبضه شمشیر و یک رشته حمایل سبز و سرخ از درجه امیر تومانی با گل مرصع مصحوب آقا اسماعیل پیشخدمت خاصه در عرض راه شوستر به معتمددالدوله رسید و محبعلی خان ماکوئی سرتیپ با شش عراده توپ و شش فوج سرباز و جمعی سوار بروجردی و کرمانشاهانی به معتمددالدوله پیوستند. شیخ ثامرخان زیاده خایف گشت و به علینقی خان اظهار کرد که مرا قدرت نگاهداری تو نیست. علینقی خان با اهل و عیال محمد تقی خان به خانه خلیل خان بهمهای که با او منسوب بود رفت، خلیل خان نیز عذر او را خواسته ناچار به کوهستان رفتند که در معقلی پنهان شوند در عرض راه به لشکر منصورخان دچار و تمامی گرفتار شدند مگر علینقی خان که فرار کرده به غارش رفت و بعدها به حکم نواب والا فرهادمیرزا معتمددالدوله او را بگرفتند و به دار الخلافه آورده با برادرش محمد تقی خان محبوس نمودند - هم در این اوان حکومت چوب را نیز بر عهده معتمددالدوله موكول فرمودند، و چون اثری از تعهدات شیخ ثامر به

فصل هفتم

غرض
طرف چو
دولت علی
مقتضای اسلامیه ک
متصرف م
فخامتم
ارکان موا
برای تنظی
فرمان هم
آرایش تا
الحق و ا
حوزه مس
بخش تخد
ایران، الس
شاه قاجار
بمسایع
منصوره
حمایل ا
طرف اع
پادشاه ا
ذوالشوك

ظهور نرسید معتمدالدوله میرزا محسن خان را به حکومت شوستر برقرار کرده خود روانه فلاحیه شد و شیخ ثامر با عیال و اعمال به قلعه کوت شیخ که حصین تر از قلعه فلاحیه بود رفت و شیخ عبدالرضا را حکومت فلاحیه داد و محبعلی خان را به حکومت بختیاری فرستاد که دو فوج سرباز از آن طوایف گرفته و معامله پنج ساله بختیاری را پردازد و صد خانوار از اعظم این طوایف به گروگان به دارالخلافه بفرستد، و کلbulی خان و جعفرقلی خان چهارلنگ و محمد مهدی خان و علیرضا خان هفتلنگ را با محبعلی خان همراه کرده و شیخ ثامر خان تصور نمود که چون تابستان شود معتمدالدوله و عساکر او در چуб توقف نتوانند کرد و چون مراجعت کنند او می‌تواند بر فلاحیه بتازد. چون بر خلاف تصور او معتمدالدوله در گرما در چعب بماند شیخ به کویت که از اراضی نجد است گریخت. و از غرایب آنکه شیخ عبدالرضا سالها طالب چعب بود و به این آرزو نائل گردیده بگریخت و برادرش نیز از اردو فرار کرد. فدعم و مرين که شیخ ثامر آنها را گروگان داده بود نیز از شوستر بگریختند. معتمدالدوله حکومت چعب را نیز به مولی فرج الله والی خوزستان داد و حکم کرد محمدره را آباد کند و حاجی محمدعلی حمصی از اعظم تجار را نزد متسلم بصره فرستاد که یا محمدره را چنانچه خراب کرده‌اید آباد کنید یا بصره را مثل محمدره خراب می‌کنم و به علی‌پاشا والی بغداد نیز همین پیام داد.

سنه ۱۲۶۲ هجری = ۱۸۴۵ مسیحی

صورت عهدنامه فی مابین ایران و عثمانی

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالت آنکه از مدتی به این طرف چون فیما بین سلطنت جاودید آیت سنتیه و دولت دوران علیه ابدالدوم با دولت علیه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث وقوع یافته بود، بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت وجهت جامعه اسلامیه که میان دولتین علیتین در کار و افطار سلیمه که طرفین علیتین بدان متصف می‌باشتند. بالسویه این گونه مواد نزاعیه را بر وجهه موافق و مناسب فخامت شأن دولتین علیتین به تجدید تأکید بنیان صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده، برای تنظیم و مذاکره و مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه بر حسب فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت، مملکت مدار ملک گیر، آرایش تاج و سریر، جمال الاسلام و المسلمين، جلال الدنيا و الدين، غیاث الحق و اليقین، قهرمان الماء و الطین، ظل الله الممدود في الارضين، حافظ حوزه مسلماني، داور جمشید جاه داراب دستگاه، انجم سپاه اسلام پناه، زینت بخش تخت کیان، افتخار ملوک جهان، خدیو دریا دل کامران، شاهنشاه ممالک ایران، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن محمد شاه قاجار - ادام الله تعالى ایام سلطنه فى فلك الاجلال و زین فلك قدرته بمصابیح - کواكب الاقبال، بنده درگاه آسمان جاه میرزا تقى خان وزیر عساکر منصوريه نظام و غير نظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیبی و حمایل افتخار خاص سبز است به وکالت مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت، شمس فلك تاجداری، بدر افق شهریاری، پادشاه اسلام پناه، سلطان البرین و خاقان البحرين، خادم الحرمين الشریفین، ذوالشوکه و الشهame، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن

الخاقان سلطان عبدالمجید خان، جناب مجدت ماب، عزت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعد الله افندی که از اعاظم رجال دولت علیه عثمانی و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص به آن رتبه است مرخص و تعیین شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله و کالت نامه‌های مبارکه انعقاد معاهده می‌مونه در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقده در ارزنه الروم مبادله می‌شود:

فقره اول - دولتين عليتين اسلام قرار می‌دهند که مطالبات نقدیه طرفین را که تا به حال از یکدیگر ادعا می‌کردند کلاً ترک کنند ولیکن با این قرار به مقاولات تسویه مطلوبات مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی نیاید.

فقره دویم - دولت ایران تعهد می‌کند که جمیع اراضی بسیط ولايت زهاب يعني اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد می‌کند که جانب شرقی ولايت زهاب يعني اراضی جبالیه آنرا مع دره کرنند به دولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد می‌کند که در حق شهر ولايت سليمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده، به حق تملکی که دولت عثمانی در ولايت مذکور دارد وقتاً من الاوقات يك طور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانی نیز قویاً تعهد می‌کند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و لنگرگاهها و هم اراضی ساحل شرقی يعني جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است به ملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهد داشت که کشتی‌های ایران به آزادی تمام از محلی که به بحر منصب می‌شود تا موضوع الحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند.

فقره سیم -طرفین معاہدتین تعهد می کنند که با این معاہده حاضرہ سایر ادعایشان را در حق اراضی ترک کرده، از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مأمورین را تعیین نموده تا اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نمایند.

فقره چهارم -طرفین قرارداده اند که خساراتی که بعد از قبول اخطارات دولستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه یک هزار و دویست و شصت و یک تبلیغ و تحریر شده به طرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل آنها از روی عدالت فصل و احراق بشود از دو جانب بلا تأخیر مأمورین را تعیین نمایند.

فقره پنجم -دولت عثمانی وعده می کند که شاهزادگان فراری ایران را در بروسا اقامت داده، غیبت آنها را از محل مذکوره و مراوده مخفیه آنها را با ایران رخصت ندهد و از طرف دولتین علیتین تعهد می شود که سایر فراری ها به موجب معاہده سابقه ارزنه الروم عموماً رد بشوند.

فقره ششم -تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً به وجهی که در عهده نامه منعقده ارزنه الروم در سنه یک هزار و دویست و سی و هشت در ماده ششم که دایر به تجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که در عهده نامه مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود.

فقره هفتم -دولت عثمانی وعده می کند که به موجب عهده نامه های سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زوار ایرانی اجری دارد تا از هر نوع تعدیات برعی بوده بتوانند به کمال امنیت محلهای مبارکه ای که در ممالک دولت عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد می کنند که مواد استحکام و تأکید روابط

فصل هفت

خودشان

دستی و اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین وسایل را استحصلال نماید تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه به جمیع امتیازات نایل می باشند، سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایر از هر نوع ظلم و تعدی و بی حرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهایی که از طرف ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه به جمیع محل های ممالک عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود، بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول می نماید و وعده می کند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد و در حق قونسلوهای سایر دول متحابه جاری می شود در حق آنها نیز جاری شود، و نیز دولت ایران تعهد می کند که بالیوزهایی که از طرف دولت عثمانیه به جمیع محلهای ممالک ایرانیه که لازم باشد و باید نصب و تعیین شود در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد می کنند معامله متقابله را کاملاً اجری دارند.

از و

فقره هشتم - دولتين عليتين اسلام تعهد می کنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سر حد می باشند تدبیر لازمه اتخاذ و اجری کنند و به همین خصوص در محل های مناسب عسکر اقامت خواهند داد. دولتين تعهد می کنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برآیند و نیز دولتين قرارداده اند عشایری که متنازع فیه می باشند و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد یکدفعه به اراده

که به اتا

سرحد او

سننه

شيخ

آمده به

حسن فر

خودشان حواله بشود و عشايرى که تبعيت آنها معلوم است جبراً به اراضى دولت متبععه آنها داخل شوند.

فقره نهم - جمیع مواد و فصول معاہدات سابقه خصوصاً معاہده [ای] که در سنه یک و هزار و دویست و سی و هشت در ارزنه الروم منعقد شده که بخصوصه با این معاہده حاضره الغا و تغییر داده نشده، مثل اینکه کلمه بكلمه در این صحیفه مندرج شده باشد، کافه احکام و قوت آن ابقا شده و فیماین دو دولت عليه قرار داده شده است که بعد از مبادله این معاہده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتين قبول و امضا شده تصدیق نامه های آن مبادله خواهد شد. و کان ذالک التحریر و فی یوم السادس عشر من شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و شصت و سه هجری در دارالخلافه طهران صورت انطباع پذیرفت.

سنہ ۱۲۶۴ھجری- ۱۸۴۷مسيحي

از وقایع اين سال مأموریت میرزا جعفرخان مشیرالدوله به سرحد بغداد بود که به اتفاق وکلای دولت روس و انگلیس و عثمانی از آنجا به محمره رفته سرحد اراضی دولتين را تشخیص دهنده.

سنہ ۱۲۶۸ھجری= ۱۸۵۱مسيحي

شيخ حسن عرب که با میرزا حسنعلی خان حاکم بندر بوشهر از در تمرد در آمده به جزیره خارک رفته بود میرزا حسنعلی خان جزیره را متصرف و شیخ حسن فرار به کسبا که جزء محمره است نمود.

در این سال از شانزدهم رمضان المبارک در محمره غباری ظاهر و روز به روز در تزايد بود و چنان غلظت شد که اکثر روزها از صبح تا شام آفتاب پیدا نمی‌شد و بعضی روزها طوری روشنی کم بود که در ده قدم آدم را ممکن نبود تشخیص بدنهند اما دو ساعت از شب گذشته غبار برطرف و در هوا جوهر و اعتدالی نمودار می‌شد.

روز

سنه ۱۲۷۰ هجری = ۱۸۵۳ مسیحی

حاجی جابرخان از حکومت محمره معزول و حکومت آنجا را به شیخ حاکم (حاچم) که محصل مالیات شط العرب است مفوض نمودند.

فرس
معتمهفوج خدا
لرستانهذکر
انتظام امدر د
عبور ک
الدوله و
سان دی

سنه ۱۲۷۱ هجری = ۱۸۵۴ مسیحی

شیخ فارس خان حاکم محمره (فلاحیه) مخلع و برادر او حاکم خان به یک شمشیر ته غلاف و کرمک طلا نائل گردید.

سنه ۱۲۷۴ هجری = ۱۸۵۷ مسیحی

حاجی جابرخان حاکم محمره به منصب میرپنجگی و پانصد تومان اضافه مواجب و خلعت همایون سرافراز گردید.

روضه الصفای ناصری:

فرستادن مجعلی خان ماکوئی به امداد منزچهرخان معتمددالدوله
معتمددالدوله و سردار ماکوئی به محمره رفته پنجاه روز ارد و زده بماندند، و
فوج خلج ساوه را در محمره از توابع فلاحیه و کعب گذاشته به انتظام امر
لرستان مصمم شدند.

ذکر حرکت نواب والا امیرزاده خانلرمیرزا به صفحات لرستان و عربستان و
انتظام امر آن سامان

در دویم ربیع دویم امیرزاده از بروجرد حرکت کرده به مشقت تمام از برف
عبور کرده به خرمی و فیروزی به چمن خرمآباد رسید، جهانگیر خان سهام
الدوله و صاحب منصبان استقبال کردند. روز دیگر در گلستان سریاز گلپایگان را
سان دیده مرخص فرمود. دویم روز فوج کمره را عرض دادند و به توقف

لرستان مأمور شدند. امورات شهر را نظمی داده از خرم آباد به جایدر روی نهاده توپخانه و افواج قاهره را از رودخانه جایدر عبور داده، سه روز در آنجا توقف رفت. نواب ایلدرمیرزا را به پیشکاری عبدالله خان به حکومت لرستان معین نمود و فوج کراده را با دویست سوار و دو عراده توپ آتشبار با وی همراه کرده مقرر داشت که به صدمره رفته باشند و خود نواب والا در روز بیست و سیم وارد دزفول شد.

مقرب الخاقان مشیرالدوله میرزا جعفرخان که به جهت تعیین و تشخیص سرحد ثغور عربستان در آنجا بود، نواب والی والا را به پذیره آمد، در صالح آباد در رسید، در روز ورود سهام الدوله سلیمان خان گرجی با چاکران دیوانی استقبال کرد و پس از روزی چند به اشارت کارگزاران دیوان سلیمان خان روانه طهران شد، و نواب والی والا مشیر الدولة العلیه العالیه را حسب امر روانه بندر محمره که از اجزای سرحدات متعلقه به ایران است نموده، خود بعد از روزی چند با کمال استقلال و جلال و ابهت و حشمت و استعجال از دزفول به جانب شوستر عزیمت گزید.

چون چهار چشمۀ از پل شوستر را که از ابینه قدیم است سیلاپ از بنیاد برکنده بود و عبور از آن رود هولناک در نهايّت صعوبت دست می‌داد، نواب والا در اين سوي رود با دریای لشکر و افواج عمان افواج فروд آمد و مقرر فرموده که با كلک اهالی اردو را از رود شوستر به سهولتی هرچه خوشتر عبور و مرور دادند، و مدت ده روز در شهر شوستر توقف گزیده، حاجی حسین خان- ذکر محبه که از زاده بروجردی را به بستن پل مزبور مأمور نمود.

چون سرحدداران دولت عثمانی به جهت تعیین حدود با متوضطین دول متحابه به محمره آمده بودند نواب والی والا لرستان و عربستان امیرزاده

خانلر میرزه
گزید و ما
در اهواز ا
مشاب
آنجا به ک
توقف گز
سیدید به
بالنصر لو
چون
حرکت به
زودی م
مأمورین
منزل رس
لوازم ضر
بازگشته
سرحددا
ذکر
محب
که از زاد
شط الع
این ایام

خانلر میرزا تا زمان بودن آنها در محمره توقف نموده، حرکت به جانب اهواز گزید و مقرب الحاقان مشیرالدوله را از نهضت خود آگاه کرده و مدت ده روز در اهواز متوقف گشت.

مشايخ کعب و رامهرمز به حضور والا آمدند و همه را مستتمال فرموده از آنجا به کشته و زورق از آب کارون گذشته به حوزه رفته در کنار نهر هاشم توقف گزیده به انتظام امور حوزه پرداخت و دستور العمل بستن سدی سدید به نام نامی حضرت سلطان عصر ناصرالدین شاه اطال الله بقائمه و قرن بالنصر لواه موسوم به سد «ناصری» داد.

چون ورود مشیرالدوله میرزا جعفرخان به تطویل کشید نواب والی و لا مجدداً حرکت به جانب اهواز نموده در منزل ویس فرستاده مشیرالدوله رسید که به زودی مراجعت خواهند نمود. نواب والی حرکت را موقوف و متوقف شده مأمورین دولتين علتین روس و انگلیس که به مشیرالدوله آمده بودند در این منزل رسیدند. نواب والی از مراتب استقبال و قواعد تکریمات و تشریفات و لوازم ضیافت و مهمانداری دقیقه ای از دقایق مهمل نگذاشته، از آنجا به دزفول بازگشته، مشیرالدوله نیز با مشایخ کعب و محمره در دزفول رسیده، تعیین سرحددار محمره و قرار و مدار امورات آن حدود را منظم فرمود.

ذکر مجملی از حال محمره و کعب

محمره بندری است از توابع اراضی کعب که در اطراف یمین رود کارون که از زردکوه و سایر جبال طوایف بختیاری برمی خیزد و محل انصباط آن به شط العرب واقع است، کوت فیلی در طرف غربی محمره از امکنه مستحده این ایام و احداثی حاجی جابر حاکم محمره است که اولاد و عیال او در آن

فصل هفتم

از بد
انگلیس
بوشهر و
بروجر
اوائل و
بنادر و
والا مأمور
از ج
سرهنگی
خان و
سرهنگی
سلسله
برخوردار
جمعی ح
سواره ایر
سواره شد
جوادخان
مهندس قا
مأمور بدان
با آنک
یک از سر
با وجود آ

سكنی گرفته‌اند، و از محمره تا بصره که در یمین شط واقع است زیاده از پنج فرسخ مسافت نیست و مقر حکومت شیخ المشایخ حکمران تمامت ملک و عشیرت کعب است.

در دوازده فرسخی طرف شرقی محمره، جزیره الخضر است که آن هم از اراضی یسار شط العرب و محل سکنای عشیره کعب است و عشیره کعب قریب ده‌هزار خانوارند که از عهد کریم خان زند تا حال خدمتگزار و رعیت دولت علیه ایرانند، جماعتی باوی نیز در آن میانند که سه‌هزار خانوارند، سابقاً کعب تابع حکام فارس و اکنون تابع بروجردن و سالی سیزده هزار تومان به دیوان اعلیٰ می‌دهند.

و چون بندر محمره آبادی تمام یافت و محل ورود اموال تجار گردید، در سال ۱۲۵۳ هـ / ۱۸۳۷ م که قطب السلاطین محمدشاه قاجار به جانب خراسان و هرات توجه فرموده بودند، علیرضا پاشا والی بغداد فرصتی یافته برای خرابی بندر محمره و تفرقه تجار و آبادانی بصره و سرفه کار احتشادی کرده، در عین دوستی دولتين بدون اخبار به محمره تاخته به قتل و غارت رجال و امال خلائق پرداخته؛ زیرا که در بندر عشور از تجار نمی‌گرفتند و حاجی جابر عرب که از طرف دولت علیه ایران در آنجا حکومت داشت با متواتین و ساکنین آنجا کمال حسن سلوک به ظهور می‌آورد، و در این مدافعته تاب ثبات نیاورده مغلوب شده روی بر تافت؛ و پاشا مظفر و منصور بندر را غارت کرده جمعی را قتیل و اسیر نموده، بعد از خرابی محمره به بغداد بازگشت.

در بیان حادثه محمره با سپاه انگلستان و واقعات آن سامان

از بداعی وقایع این ایام آنکه در بدومنازعه و مخاصمه دولتین ایران و انگلیس که به هر سرحدی و به هر ثغیری لشکری تعیین یافت، و حادثه بندر بوشهر واقع گردید، مقرر بود که نواب احتشام السلطنه والی عربستان و لرستان و بروجرد و خوزستان با جماعتی از سپاهیان رکابی و سرهنگان افواج اواخر و اوائل و سواران طوایف و قبایل در سرحد عربستان و محمره به حفظ معابر و بنادر و ممالک پردازند و جماعتی انبوه از هر گروه به متابعت نواب- والا مأمور شدند.

از جمله دو فوج قدیم و جدید فراهانی به سرتیپی محمدحسن خان و سرهنگی محمدتقی خان، و دو فوج قدیم و جدید کرازی به سرتیپی علی نقی- خان و سرهنگی ذوالفقارخان، و فوج بهادران به سرتیپی آفاجان خان و سرهنگی احمدخان، فوج سیلانخوری به سرهنگی رستم خان ، فوج دلفان و سلسله به سرهنگی عباسقلی خان، فوج قدیم لرستان به سرهنگی برخوردارخان، سواره شاهسون دویرن جمعی زین العابدین خان، سواری فیلی جمعی حیدرخان، شواره باجلان و بختیاری جمعی علی محمدمیرزای سرتیپ، سواره ایروانی جمعی حاجی محمدبیک، سواره قبه جمعی عبدالحسین بیک، سواره شرائی جمعی فرج الله خان، تفنگچیان عرب و بلوج هشتصد نفر، جوادخان سرهنگ و سیدعلی طیب و میرزا فضل الله دامغانی و میرزا مهدی مهندس قاینی و سیدعلی اصغر و محمدرضاخان از معلمین مدرسه دارالفنون نیز مأمور بدان لشکر شدند.

با آنکه از جانب امنی دولت کارگزاران حضرت مکرر به پیام و نامه به هر یک از سرداران سپاه منصوره و سرحدداران ممالک محروم سه نصیحت رفت که با وجود کشتهای حریبه جماعت انگلیس از قبیل وسودلین و فرقت که هر

یک محتمل یکصد و پنجاه عراده توپ بزرگ خواهند بود و گلوله‌های آن توپها از بیست من و سی من کرانتر است طریق دانش و حزم نیست که جنود ایران در کنار شطوط و بخار و سواحل و بنادر با آنان مقابله گزینند، اولی آنکه به مسافتی که گلوله توپ زوارق به لشکرگاه متواصل نشود اردو زنند، چه اگر آنکه از زورق بیرون آیند توپهای کران را حمل و نقل نتوانند و زیاده از توپهای خُرد از قبیل شش پوند و نه پوند را جنبش دادن نیارند.

و چون کار کارزار انگلیس از دریا به صحراء افتاد کار بر سپاه ایران آسان گردد و طباع ابطال از مقابلت با آن رجال هراسان نشوند، و نیز در بنادر و سواحل قورخانه و غلات منبر نمایند و بدان کوشند که آن مردم دریائی وار از آب بیرون افتد تا در شست دمار و شبک هلاک گرفتار شوند.

مع هذا نواب احتمام الدوله از اين نصائح غافل ماند، در اين گفتار بر خلاف قرار و مدار امنی دولت رفشار گزید و از رعایت حزم بازماند و از قوانین رزم احتراز کرد، خاصه چون استماع کرد در ملک پاریس قرار معاهده و مصالحه دولت ایران و انگلیس نباتی یافته، پیش از آنکه این کار به انجام و عهدنامه امضا یابد و مبادله شود دل از معامله مقائله بازگرفت و آسوده بنشست و دواب توپخانه و قورخانه را به چمنها و چراخورها منتشر کرد و در کار محاربه با ارباب تجارب مشاوره را ننگ شمردو سخن آزمودگان نشیند، لشکر را به کنار بحر منزل داد و سنگری چند دور از لشکر بستن فرمود و آن همه عراده های توپ را به تفرقه در هر یک تقسیم کرد، پنجاه گام از این جانب آب که رود فرات با آب شوستر التقا کند در جهت غربی محمره دویست گام سه سنگر بستن فرمود.

در سنگر اول آقا جان خان سرتیپ را با فوج بهادران جای داد، و سه عراده توپ جهارده پوند و نه پوند بدو سپرد، و در سنگر دیگر محمد مرادخان سرتیپ با فوج بیات و سه عراده توپ معین شده، و از جانب شرقی قلعه به مسافت هزار گام نیز سنگری برست و محمد حسن خان سرتیپ فراهانی را با نیمه فوج او و دو عراده توپ در آن بنشاند، و محمد تقی خان سرهنگ را با نیمه فوج فراهان و یک عراده توپ هم در آن طرف بگذاشت.

همچنین سه چهار سنگر بعيده پرداخت، و عیسی خان سرتیپ پسر حاجی- جابرخان را با چهارصد کس از عرب و بلوج و دو عراده توپ در یکی از آنها جای داد، و برخوردار خان سرهنگ را با فوج امرائی، و موسی خان یاور فوج سیلانخوری را با سیصد تن سرباز و رجب خان یاور را با چهارشده تن سرباز از فوج کراز، و حاجی جابرخان سردار محمره را با دویست سوار و پانصد پیاده عرب، و زین العابدین خان را با صد سوار شاهسون دویرن در سنگرهای جزیره الخضر اقامت فرمود، و ایشان نیز سه عراده توپ داشتند.

و خود احتشام الدوله در پشت قلعه محمره لنگرگاه کرد و سه عراده توپ با خود بداشت و فرزندش ابراهیم میرزا با هشتصد گام دور از آب شط در پس نخلستان منزل گزید.

چون اندکی بگذشت نواب احتشام الدوله لختی باز پس برفت و در قفای سپاه ابراهیم میرزا او تراق جست و قورخانه را که در قرب لشکر سزاوار بود در معسکر خود بداشت و قورخانه دیگر هم در نزد پسرش بود، و آذوقه و علوفه لشکر را میرزا ابوطالب وزیر که دو صد گام از آب دورتر بود با خود همی داشت، چنانکه سرداران سپاه و مهندسان لشکرگاه عرضه داشتند که قورخانه را در محلی که گلوله خمپاره و گلوله دشمن بدان فرا رسید دانا نگه ندارد، چه

از قاروره آتشین اعدا به ناگاه قورخانه هبا گردد. و بدین قانون سنگر بستن آب به غربال پیمودن و باد به هاوون سودن است اصلاً پذیرفته نگردید.

و هنگام آن شد که حاصل کار آشکار شود، به ناگاه یک فروند کشتی انگلیس که به کنار بصره به حمل آذوقه آمد شدن در رسید، و نواب والا آن را کشتی تجاری می‌پنداشت یک روز چند تن از آن کشتی به کنار آمده به امعان نظر از نزدیک و دور از محل سنگر و عدت لشکر و مکان قورخانه مفصل‌آگاه شده بازگشته لنگر افکنند و زوارق و سفاین دیگر به تواتر بررسیدند و چهل و چهار کشتی به شمار در آمد که دو کشتی ایشان را به هر طرفی چهارده توپ بود و چهل و کشتی هر یک بیست توپ زیاده نداشتند. اول خبر وصول کشتیهای انگلیس انتشار یافت، فرستاده نواب والا به تحقیق و تشخیص زوارق رفت و هیجده کشتی بشمرده، از بیم آنکه کشتی‌ها زودتر از وی به محمره درآیند به تعجیل بازآمد.

روز سه شنبه بیست و هفتم رجب آن سفاین هنگام چاشتگاه به ملنگای رود فرات و شوستر که بدایت شط‌العرب به تواتر در رسیدند و اهالی کشتی بخار به دوهزار گام مسافت لنگر در آب افکنند. روز چهارشنبه هنگام غروب آفتاب دوازده توپ به جانب جزیره الخضراء (جزیره خضر) به سریاز و سواری که تردد می‌کردند بگشودند، و در میان رود بر پشته‌ای از خاک بصره که به جزیره سلمان بن غضبان معروف است گروهی را پیاده کرده سنگری برستند. و دو خمپاره در آن بنهادند و از آنجا به سنگر ایرانیان گلوله فرو افکنند.

روز پنج شنبه بیست و نهم رجب قبل از طلوع آفتاب بنیاد مبارزت نهادند و از آن سنگر گلوله خمپاره همی افشدند و از این جانب گلوله هیچ سنگر به سنگر آنان نمی‌رسید، اما از سنگر آقاجان خان بگشودن توپ جنگ مبادرت

رفت تا یک ساعت از روز برآمد، ناگاه گلوله خمپاره به سنگر آقاجان خان افتاده پاره گشت، و از صد بهره افزون به اطراف پراکنده شد. پارهای از آن گلوله بر پهلوی چپ آقاجان خان آمده قلب او را منقلب و پیکر او را مجروح ساخت، و او در غلطید و با آن جراحت مردم خود را به ثبات قدم تأکید همی- کرد.

بالاخره او را از میان میدان جنگ به کناری بردند و دو روزی ببود و آخر درگذشت.

پس دو کشته دیگر به مسافت دویست گام به فوج بهادران روی در روی کردن و دهان خمپاره‌ها را به خمیازه آتشین بگشانند و از دنبال آن دو کشته دو زورق آتشی در رسیدندو بر توالی نیز نزدیک آمدند تا هشت کشته به تعاقب یکدیگر در رسیده و در پهلوی یکدیگر صف برزندندو به یکباره به جنگ درآمدند و مانند ابر بهاری به ژاله باری اقدام جستند، و از سنگر بهادران و بیات نیز به گلوله توب مدافعه همی کردند تا سنگر بهادران منعدم و منهدم گردید، و چند تن از توبیچی و سرباز جراحت یافتدند و بیافتادند.

در این هنگام نواب احتمام الدوله در سنگر محمدحسن خان فراهانی جای کرده بود و علی نقی خان سرتیپ نیز با فوج مهندس حضور داشت، نواب والا او را با فوج او به سنگر بهادران مأمور کرد و او برفت، ولی چون به سنگر محمدمرادخان رسید خود متوقف بماند، و خدادادخان برادرش که یاور بود با فوج به سنگر بهادران مأمور داشت، و سربازان او نیمی پراکنده شدند و نیمی به سنگر بهادران رسیدنداما از اینان کاری برنیامد، چه سنگر بهادران خراب شده بود و فوج از کار باز مانده و با تفنگ جنگ همی کردند.

فصل ۵

محمد مرادخان چون جماعتی را از فوج بیات نزدیک سنگر بهادران در پس دیواری ساخت و پست بازداشتی بود فرمان داد که از هر دسته بیست تن با صاحب منصب در آنجا مانده دیگران به سنگر در آیند. و دیگران را از پس این سنگر جداگانه جای داد. در این وقت از سنگر جزیره الخضرا که معدودی مردم بلوچ در آن اقامت داشتند معصوم سلطان گاهی توپی می‌افکند و از سنگر محمد حسن خان یک توب به کشتیها گشاده می‌شد. علی‌نقی خان و محمد مرادخان چون کار را نه بر مراد دیدند کس به نواب والا فرستاده توب و توپچی و قورخانه به مدد بخواستند. نواب والا فرمود که اکنون اعداد امداد نتوان کرد، چه بنیاد سنگرها برکنده و تعداد جمعها پراکنده است، و همانا کار از این حکایتها در گذشته است.

در این هنگامه سپاهیان انگلیس برای آتش زدن قورخانه سپاه ایران قاروره-های آتشین به میان سنگرهای اهالی ایران زمین همی‌افکند، و بدین تدبیر و تعییه، قورخانه سنگر بهادران را چون خرممنی خس و خاشاک بدان آتش شعله-ناک آتش درزدند و فرو سوختند. و میرزا فضل الله بن میرزا محمد حسین خان دامغانی یاور توپخانه که از متعلمین توپخانه مدرسه دارالفنون و به حکم اقدس همایون به خدمت آن اردو مأمور بود به واسطه شباب به عرايض او تن در نداده، و در میانه سنگر بهادران و سنگر محمد مرادخان خمپاره همی‌افکند. در این وقت پاره‌ای از گلوله خمپاره اعدا پای او را مجروح کرد و محمد مرادخان او را به کناری فرستاد و معالجه یافت تا جان از آن نیران سوزان بدر برد و به سلامت به موطن و مسکن رسید.

و همین وقت نواب احشام الدوله خانلر میرزا چون ملتفت شد دید که گلوله توب و خمپاره انگلیس از سر لشکرگاه بدان سوی‌تر همی‌رود، و دیگر

ملاحظه

دیواری

عساکر

پریشان

قفای ل

از سنگ

والارف

مج

بحرو

بسوخته

کشته

ببردن

مدت

اشتعال

خبر ته

بهادران

زوارق

طرفی

علی

که نیم

قورخا:

به مراد

خروار

ملاحظه کرد که برخی از زوارق انگلیس قدری دور از لشکرگاه به کنار آمده و عساکر خود را با توب و سوار پیاده کرده‌اند، در این هنگام نیک بهراسید و بس پریشان خاطر شد که مبادا سوار و پیاده انگلیس که از زورق فرود آمده‌اند در قفای لشکریان ایران درآیند و آنان را محصور نمایند، پس حکم داد که سربازان از سنگرهای بیرون شوند. سرکردگان ناچار از سنگر به در آمدند و نزدیک نواب- والا رفتند.

مجمالاً یک ساعت قبل از طلوع آفتاب تا چند ساعت در میان دو لشکر از بحر و بر محاربه قایم بود و به ضرب گلوله آتشبار جمعی از خشک و تر بسوختند. گویند چهارصد و هشتاد تن از سرباز انگلیس کشته شد و چهار کشته ایشان از ضرب گلوله توب شکسته آمد و سه فروند آن را مهار کرده ببردند و یکی را که از در نام داشت نتوانستند برد، بعد از محاربه ببردند. و در مدت توقف محمره کشتهایها را مرمت کردند، و چون چند ساعت به محاربه اشتغال داشتند، قدری متوقف شدند که از جائی دیگر سر بیرون کنند. اما چون خبر تفرقه و آشتفتگی سپاه ایران شنیدند دیگر باره به جنگ آمدند. و از فوج بهادران و مخبران بیات زرنایی هشتاد و پنج نفر در این محاربه به قتل رسید و زوارق انگلیس چهل و چهار فروند بود و دو کشته از آن جمله هریک از طرفی چهارده توب داشت و سار کشتهایها هریک بیست توب.

علی الجمله قرار نواب احتشام الدوله با صاحب منصبان افواج ایران بر آن شد که نیم فرسنگ از کنار آب بازپس روند، آنگاه اردو زدند و علوفه و آذوقه و قورخانه با خود حمل و نقل نمایند، ولی چون اسب و استر صاحب منصبان را به مراتع بعیده بردند، این معنی صورت نیافت، چند عراده توب و هزار خروار غله بر جای بماند و هر کس را ممکن بود قریب به غروب حرکت کرده

یک فرسنگ راه طی نمودند و به کنار نخلستانی رسیدند. چون در آنجا آذوقه و علوفه نداشتند سه فرسنگ دیگر ره بریدند، در کنار شط جای کردند و در آنجا نیز به سبعه آمدند. یک روز در آنجا بماندند. روز دوشنبه سیم (سوم) شعبان به اهواز رفتند و در این جانب برابر اهواز توقف نمودند.

ناسخ التواریخ:

قصه خرابی محممره بدست علیرضا پاشا وزیر بغداد و هم درین سال [۱۲۵۴هـ] علیرضا پاشا وزیر بغداد موارد دولتین ایران و روم را که سالهای دراز زلای صافی بود به خس و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد مکدر ساخت، از بهر آنکه در شهر محممره عوانان حاکم و عشاران با مجتازان و بازرگانان طریق رفق و مدارا می‌سپردند و از این روی تجار بیشتر حمل خود را به محممره فروند می‌آورند و از وجه عشاری بصره کاسته می‌شد. و این معنی در خاطر علیرضا پاشا ثقلی می‌افکند و انتهاز فرصت می‌برد تا این هنگام که شاهنشاه غازی در ظاهر هرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته دانست و لشکری ابیوه کرده، ناگاه بر سر محممره تاختن آورد.

حاکم محممره و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند، چون این بشنیدند به قصد مدافعه بیرون شتافتند و در اول حمله پای اصطبار ایشان بلغزید، جماعتی قتیل و گروهی پراکنده گشتد. لشکر دولت عثمانی بی‌مانعی و دافعی به شهر در رفته و مردان و زنان و صیبان را اسیر گرفتند و اموال تمامت

شهر و
کردند.

چود

بفرمود

که این

دولت ر

نمودند

خواهیم

چود

انجمن

سخن ک

محممره

می‌شود.

فرض اف

که بر س

سخن و

چود

دول خا

دعوی

وداع زن

بود شک

محمد عا

شهر و بازرگانان را از خانه‌ها و بازارها مأْخوذ داشتند و به سوی بغداد کوچ کردند.

چون این خبر در کنار هرات معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد، نخستین بفرمود تا کتابی به کارداران دولت روم کردند و میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که این وقت سفیرکبیر و مقیم اسلامبول بود، منشور فرستاد که اگر کارداران دولت روم کسر این خسارت کردند و علیرضا پاشا را بدین جسارت کیفر نمودند قواعد اتحاد را فتوری بادید نخواهد شد؛ و اگر نه ما این کینه را باز خواهیم جست و زیان محمره را باز خواهیم داد.

چون این منشور به اسلامبول رفت میرزا جعفرخان وزرای دول خارجه را انجمن ساخته، چند کرت با وزیر دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد. ایشان چون در جواب بیچاره ماندند، به اغلوطه انداختند و گفتند محمره خود از اراضی دولت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده می‌شود. چون مدتی از زمان سر به طغيان و عصيان برآوردن، کيفر عمل ايشان فرض افتاد و با شريعت سلطنت آن جماعت را كيفر كرديم. شما را چه افتاده سخن وقتی توانيد كرد که محمره در شمار اراضي ايران باشد.

چون سخن بدین جا رسید، وزرای مختار دولت روس و انگليس و ديگر دول خارجه خاموش شدند و میرزا جعفرخان سجلی حاضر نداشت که گواه دعوى خويش سازد، ناچار دم فرو بست و سلطان محمود پادشاه آل عثمان وداع زندگانی گفت و سپاه او که با ابراهيم پاشاي مصری در مصاف مقاتلت بود شکسته شده و كپيتان‌پاشا كشته‌های جنگی دولت عثمانی را به کارداران محمدعلی پاشا سپرد.

فصل ه

هم

علیرضا

آمده اظ

معت

فرج الله

و آبادان

فرستاد

محمره

کاردار اراد

محمره

صو

آل عثما

غر

طرف ے

دولت ہ

مقتضای

اسلامیه

متصرف

فخامت

ارکان م

برای تن

این هنگام میرزا جعفرخان سخن درانداخت که اولیای دولت ایران مرا ۴ ماهه به دارالخلافه طلب داشته‌اند و برنتشت و شتابزده تا طهران بتاخت و صورت حال را باز نمود. حاجی میرزا آقاسی دل بر آن نهاد که در ازای محمره، شهر بغداد را مفتوح سازد و به مكافات عمل عمال روم را بپردازد. به دست آویز سفر اصفهان به تجهیز لشکر پرداخت.

اما از آن سوی چون میرزا جعفرخان سفر ایران کرد، امنای دولت روم را مکشوف افتاد که این سفر از بهر آن کرد که ضعف دولت روم را بازنماید و لشکر ایران را از برای کیفر محمره جنبش دهد و از این معنی سخت بترسیدند و صارم افندی را به سفارت ایران مأمور ساخته بیرون فرستادند؛ و سلطان مجیدخان بدو خطی داد که معادل ۳۰۰۰۰۰ تومان زیان محمره را برد نهاد و این امر را به مسالمت و مصالحت به پای برد.

چون صارم افندی وارد دارالخلافه گشت، حاجی میرزا آقاسی او را وقعي ننهاد و از برای زیان محمره ۵ کرور زر مسکوک همی طلب کرد. صارم افندی اجابت این معنی را فوق طاقت دانسته، رنجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کار محمره به تأخیر افتاد. (صص ۷۰۳-۷۰۴)

هم درین وقت قنبر علی خان مافی بر حسب فرمان به رسالت بغداد مأمور گشت تا علیرشاپشا را بیاگاهاند که تخریب محمره و زیان زوار را پاداش کن و اگر نه ساخته کیفر باش (ص ۷۳۲)

هم درین وقت قنبر علی خان مافی از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قبل علیرضا پاشا، عبدالرزاق افندی کلیدار روضه کاظمین علیهم السلام به درگاه آمده اظهار مسکنت و معذرت کرد و زیان محمره را بر ذمت نهاد. (ص ۷۵۶) معتمدالدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگزاری خوزستان به مولی فرج الله مفوض داشت و محمره را که به فتنه بصریان خراب بود حکم به تعمیر و آبادانی کرد و حاجی محمدعلی حمصی را به سفارت بصره نزد متسلم فرستاد پیام داد که محمره یا بدست شما آباد خواهد گشت یا بصره چون محمره خراب می‌شود و علی پاشا وزیر بغداد را نیز از اینگونه پیامی کرد و از کارداران دولت خواستار آمد که به اراضی روم تاختن کند و کیفر خرابی محمره را بازجوید. (ص ۷۶۸)

صورت عهندنامه‌ای که میرزا تقی خان امیر نظام میان دولتين ایران و دولت آآل عثمان در ارزن الروم نگارداد

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالت آنکه از مدتی به این طرف چون فیما بین سلطنت جاوید آیت سنتیه و دولت دوران علیه ابدال‌دوم با دولت علیه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث وقوع یافته بود، بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت وجهت جامعه اسلامیه که میان دولتين علیتین در کار و افطار سلیمه که طرفین علیتین بدان متصف می‌باشند. بالسویه این‌گونه مواد نزاعیه را بر وجهه موافق و مناسب فخامت شان دولتین علیتین به تجدید تأکید بنیان صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده، برای تنظیم و مذاکره و مواد عارضه و تحریر و تسطیر استناد مقتضیه بر حسب

فصل

فقة

يعنى

تعهد

كرنده

و ولا

عثمان

و دوا

ولنگ

تصرفة

باشد

محلها

آمد و

ذو الشوکه

ادعایه

مأمورا

نمایة

؛

دوسه

دویس

رسو

فصل

فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت، مملکت مدار ملک گیر، آرایش تاج و سریر، جمال الاسلام و المسلمين، جلال الدنيا و الدين، غیاث الحق و اليقین، قهرمان الماء و الطین، ظل الله الممدود في الارضین، حافظ حوزه مسلمانی، داور جمشید جاه داراب دستگاه، انجمن سپاه اسلام پناه، زینت بخش تخت کیان، افتخار ملوک جهان، خدیو دریا دل کامران، شاهنشاه ممالک ایران، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن محمد شاه قاجار - ادام الله تعالى ایام سلطنه في فلك الاجلال و زین فلك قدرته بمصایب - کواكب الاقبال، بنده درگاه آسمان جاه میرزا تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و غير نظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی و حمایل افتخار خاص سبز است به وکالت مخصوص و مباھی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت، شمس فلك تاجداری، بدر افق شهریاری، پادشاه اسلام پناه، سلطان البرین و خاقان البحرين، خادم الحرمين الشریفین، ذوالشوکه و الشهامة، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان سلطان عبدالمجید خان، جناب مجده ماب، عزت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعد الله افندی که از اعاظم رجال دولت عليه عثمانیه و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص به آن رتبه است مخصوص و تعیین شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامه های مبارکه انعقاد معاهده میمونه در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقده در ارزنه الروم مبادله می شود:

فقره اول - دولتين عليتين اسلام قرار می دهنده که مطالبات نقديه طرفين را که تا به حال از يكديگر ادعا می کرددند کلاً ترك كنند ولیکن با اين قرار به مقاولات تسویه مطلوبات مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی نیاید.

فقره دویم - دولت ایران تعهد می کند که جمیع اراضی بسیط ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد می کند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی اراضی جبالیه آنرا مع دره کرند به دولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد می کند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده، به حق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد وقتاً من الاوقات یک طور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانی نیز قویاً تعهد می کند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و لنگرگاهها و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است به ملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهد داشت که کشتی های ایران به آزادی تمام از محلی که به بحر منصب می شود تا موضوع الحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند.

فقره سیم - طرفین معاهدتین تعهد می کنند که با این معاهده حاضره سایر ادعایشان را در حق اراضی ترک کرده، از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مأمورین را تعیین نموده تا اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتين را قطع نمایند.

فقره چهارم - طرفین قرارداده اند که خساراتی که بعد از قبول اخطارات دولستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه یک هزار و دویست و شصت و یک تبلیغ و تحریر شده به طرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل آنها از روی عدالت فصل و احراق بشود از دو جانب بلا تأخیر مأمورینی را تعیین نمایند.

دولت م

می ک

ایرانیه

تجار ا

کاملاً ا

فق

غارست

اجری

داد. دو

غارست

عشاير

و تعیي

خودش

دولت

فق

در سه

بخصو

در اين

دولت

کمتر ا

خواهد

فقره پنجم - دولت عثمانی و عده می کند که شاهزادگان فراری ایران را در بروسا اقامت داده، غیبت آنها را از محل مذکوره و مراوده مخفیه آنها را با ایران رخصت ندهد و از طرف دولتین علیتین تعهد می شود که سایر فراری ها به موجب معاهده سابقه ارزنه الروم عموماً رد بشوند.

فقره ششم - تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً به وجهی که در عهدهنامه منعقده ارزنه الروم در سنه یک هزار و دویست و سی و هشت در ماده ششم که دایر به تجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که در عهدهنامه مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود.

فقره هفتم - دولت عثمانی و عده می کند که به موجب عهدهنامه های سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زوار ایرانی اجری دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند به کمال امنیت محلهای مبارکه ای که در ممالک دولت عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد می کنند که مواد استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین وسایل را استحصال نمایند تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانی به جمیع امتیازات نایل می باشند، سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایرها از هر نوع ظلم و تعدی و بی حرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهایی که از طرف ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه به جمیع محل های ممالک عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود، بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول می نماید و عده می کند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد و در حق قونسولهای سایر

دول متحابه جاری می شود در حق آنها نیز جاری شود، و نیز دولت ایران تعهد می کند که با بایوزهایی که از طرف دولت عثمانی به جمیع محلهای ممالک ایرانیه که لازم باشد و بباید نصب و تعیین شود در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد می کنند معامله متقابله را کاملاً اجری دارند.

فقره هشتم - دولتين علیتين اسلام تعهد می کنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشاير و قبایلی که در سر حد می باشند تدبیر لازمه اتخاذ و اجری کنند و به همین خصوص در محل های مناسب عسکر اقامت خواهند داد. دولتين تعهد می کنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برآیند و نیز دولتين قرار داده اند عشايري که متنازع فيه می باشند و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد یکدفعه به اراده خودشان حواله بشود و عشايري که تبعیت آنها معلوم است جبراً به اراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند.

فقره نهم - جمیع مواد و فصول معاہدات سابقه خصوصاً معاہده [ای] که در سنه یک و هزار و دویست و سی و هشت در ارزنه الروم منعقد شده که بخصوصه با این معاہده حاضره الغا و تغییر داده نشده، مثل اینکه کلمه بکلمه در این صحیفه مندرج شده باشد، کافه احکام و قوت آن ابقا شده و فيما بین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادله این معاہده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتين قبول و امضا شده تصدیق نامه های آن مبادله خواهد شد. و کان ذالک التحریر و فی یوم السادس عشر من شهر جمادی

الثانی سنه یک هزار و دویست و شصت و سه هجری در دارالخلافه طهران صورت انطباع پذیرفت. (صص ۸۹۰-۸۹۴)

همانا چون میرزا تقی خان از حدود ایران و تقسیم سلاطین باستان خبری استوار نداشت هنگام نگارش عهدنامه کارگزاران دولت حیلی اندیشیدند و میرمه را که از اراضی ایران است با مملکت روم پیوسته کردند و در عهدنامه نگاشتند که دولت عثمانیه میرمه و لنگرگاه و حفار و جزیره الخضر را ملکیه کنند به ایران و اگذار می نمایند. میرزا تقی خان که از این معنی غافل بود، دلشاد می داشت که این اراضی جزو مملکت ایران شد و دیگر کارکنان دولت روم را در ملکیت میرمه اغلوطه نخواهد رفت و وکیل دوم روم خوشدل بود که پادشاه ایران از پس در تخریب میرمه و اموالی که از آنجا به غارت رفته نتواند سخن کرد.

چون مکلامی اربعه چنانچه مذکور شد از ارزن الروم پراکنده شدند و صورت عهدنامه در دارالخلافه طهران ملحوظ نظر حاجی میرزا آقاسی گشت، هم از آن در که وی را نیز در تعیین حدود بهره کافی نبود و هم از بهر آنکه آن خطای که نخست او را در کار میرمه افتاد پوشیده دارد در مجلس عامه سخن درافکند و آغاز فخر و مبارات نمود که اینک معادل ۱ کرور تومان ملک از دولت عثمانیه مأخوذ داشتمام و از پادشاه منشور گرفت و به حدود فرستاد و فرمان کرد که در میرمه قلعه محکم بنیان کنند و فرمود طریق مکه معظم را از طرف نجد و جبل خواهم کرد و در عرض راه قلاع محکم و رباطهای استوار خواهم نهاد و در همه جا فوجی از لشکر به حراست باز خواهم داشت و همه ساله امیر حاج از ایران برخواهم گماشت تا ایرانیان را به مکه کوچ دهد و مولی فرج الله را فرمانگزار خوزستان کرد و از این گونه سخنان با او القا نمود.

کارداران دولت عثمانیه گفتند که بعضی از فضول عهدهنامه در لباس ابهام است به استحضار وزرای مختار دولت روس و انگلیس توضیح آن ابهامات به چند فقره نگاریافته. این توضیحات در ضمن چند سوال و جواب بدین گونه است:

سؤال اول: رجال دولت عثمانی به موجب شرط فقره قرارنامه تصور می-کنند که ترک کردن شهر و بندر و لنگرگاه و همچنین جزیره الخضر به ایران، به این ترتیب نمی‌تواند احاطه کند، نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از شهر محمره است نه سایر بنادر دولت عثمانی را که واقع است در آنجاها.

جواب سفیران دولت روس و انگلیس: مأمورین دولتين واسطه می‌گویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده در محاذی شهر در مرداب خغار، لهذا المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد. مأمورین واسطه علاوه بر آن قبول می‌کنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر لنگرگاه محمره و جزیره الخضر است و بابعالی ترک نکرده است در این محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر را که در آنجا واقع شده باشد.

سؤال دوم: دولت عثمانی سؤال می‌کند از شرح باقی آن فصل که در باب عشاير حقيقی تبعه دولت ایران که آنها می‌توانند سکنی داشته باشند، نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی در این حالت می‌توانند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود و به آنها تعلق یابد و چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود.

جواب سفیران: مأمورین دولت ایران هیچ بهانه نمی‌توانند بدست بیاورد، مملکتی را که در سمت یمین شط العرب است نه زمینی را که در سمت یسار

فصل

ایران

رسید.

ما

و سینه

منزل

قرین

کنار آ

ل

غفلتی

ایران

را اس

نفرموده

نیافته

محمد

و

دانست

اعزم

صدر

آنکه

بحر

محار

است و متعلق به دولت عثمانی است اگر چه عشائر آن نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند.

(صص ۹۰۱-۸۹۹)

ذکر مقاله شاهزاده خانلر میرزا احتشام الدوله با سپاه انگلیس در بندر محمره

از آن روز که میان دولت ایران و انگریز(انگلیس) کار به سبیز و آویز افتاد، من بنده نگارنده(لسان الدوله سپهر) نیز کرّه بعد کرّه حاضر بوده‌ام و دیده‌ام و شنیده‌ام که جناب اشرف صدر اعظم با سرداران لشکر و سرحدداران کشور رقم کرده و هر که از ایشان حاضر بوده‌اند، فرموده که:

با لشکر انگلیس در ساحل بحر و فرضه بحیره و کنار رود بارها رزم مدهید چه ایشان را کشتیهای جنگی مانند وسودلین و کشتی فرقت و دیگر کشتیها فراوان است که هر کشتی حمل ۱۵۰ توب تواند داد و گلوله توب ایشان ۲۰ من و ۳۰ من به میزان می‌رود و این توپها را جز به دستیاری کشتی سیر نمی‌توان داد و اگر از کشتی بیرون شتابند بر زیادت از توب ۴ پوند و ۶ پوند و ۹ پوند نتوانند با خود برد و در مسالک اراضی چندان اسب نتوانند به دست کرد که عراده‌های توب یک فروند کشتی را عبور دهند.

لاجرم آن وقت که در بحر ۱۰۰۰ توب رزم آغازند چون آهنگ خستگی کنند افزون از ۲۰ و ۳۰ توب نخواهند داشت و ما رقاصل زورق و غواص دریا نیستیم و کار با ماهیان بحر و مردم دریائی نداریم. لاجرم جان و سر بر سر حفظ هیچ بندر به باد مدهید و ادات حرب و ضرب و قورخانه و توپخانه و غلات و حبوبات در هیچ بندر انباشته ندارید؛ زیرا که ۲۰۰ فرسنگ حدود

ایران به آب دریا منتهی شود و در تمامت این مسافت کشته تواند به ساحل رسید.

ما را چه افتاده که سپاه را به حراست ۲۰۰ فرسنگ راه به لب دریا بگماریم و سینه ایشان را هدف گلوله توپ ۶۶ پوند بداریم. بر شما واجب است که یک منزل از این سوی آب اوتراق کنید و از درنگ و شتاب کشته انگلیس در آب قرین غلق و اضطراب نشوید. هرگاه از ساحل بحر بدین سوی سفر کنند و از کنار آب دور افتند چون شیران جنگی بر ایشان بتازید و رزم آغازید.

لکن خانلر میرزا احتشام الدوله را در امثال امر جناب اشرف صدراعظم غفلتی رفت و دولت ایران را زیانی آورد. نخستین چون اصغا نمود که سفرای ایران و انگلیس در شهر پاریس اعداد کار معاهده و مصالحه می‌کنند این خبر را استوار داشت و در ساز و برگ مردان و اعداد روز میدان غوری به سزا نفرمود و هیچ نیندیشید که این عهدنامه تا به امضای کارداران دولتین توثیق نیافته و تبدیل نشده ممکن است که لشکر انگلیس حیلی کند و در تسخیر محمراه غفلت ایرانیان و سیلیتی دادند.

و از آن پس که دانست لشکر انگلیس این وقت را مغتنم داشته‌اند و دانسته‌اند که خبر مصالحت، لشکر ایران را از کار مناطحت باز داشته و تصمیم عزم داده‌اند که شکست برازجان را به تسخیر محمراه جبر کنند، پند و اندرز صدراعظم را از خاطر بزدود و بی آنکه مردان مجرب را به مشاوره طلب کند یا آنکه از مبارزان رزم دیده سخنی اصغا فرماید لشکر را جنبش داد و در کنار بحر تا بدانجا که پیشانی کشته انگلیس تواند سر به ساحل نهند، میدان محاربت راست کرد و سنگری چند دور از هم ببست که چنانکه مردم این

فصل ۱

سنگره

است :

را ۳ ع

اما

توب ز

پشت

شد و

لشکر

و علوفه

داشت.

اگر

کس را

آذوقه

از از آ

نموده ،

بال

الدوله

آرد. دی

شد و

دیگر ت

روز س

که بدای

سنگر را بدان سنگر راه آمدن و شدن صعب می‌نمود و عراده‌های توب را به تفاریق در سنگرها جای داد، چنانکه هیچ یک پشتوان آن دیگر نتوانست بود و اسبهای بارکش را از بهر آنکه نرخ علوفه ارزان برآید و کار صعب نیفتد به مراتع بعیده گسل داشت و اندیشه نکرد که اگر کار به هزیمت رود بنه و آغروم به دست دشمن به غنیمت رود.

بالجمله بفرمود ۵۰ گام از این سوی آب آنجا که رود فرات (شط‌العرب) با شط شوستر (کارون) پیوسته شود و در جانب غربی محمره به مسافت ۲۰۰ گام دو سنگر بستند.

در سنگر نخستین آقاجان‌خان سرتیپ با فوج بهادران جای کرد و سه عراده توب ۱۴ پوند منصوب داشت. و در سنگر دیگر محمدمرادخان سرتیپ با فوج بیانات و ۳ عراده توب نشیمن جست. و محمد تقسی خان سرهنگ با یک عراده توب نزدیم بدان سنگر اقامت کرد.

و از جانب مشرق قلعه به مسافت ۱۰۰۰ گام نیز یک سنگر بست و محمدحسن‌خان سرتیپ با فوج قدیم فراهان و ۲ عراده توب فرود شد و در جزیره الحضرا نیز چند سنگر دور از یکدیگر بپرداختن، عیسی خان سرتیپ پسر حاجی‌جابرخان با ۴۰۰ تن از مردم بلوج و عرب و ۲ عراده توب در سنگر جای کرد. و در سنگر دیگر برخوردارخان سرهنگ با فوج امرائی و موسی‌خان یاور فوج سیلاخوری با ۳۰۰ تن سریاز ساخته جنگ نشست و برخوردارخان تا پایان مجادلت قانون مجالدت از دست نگذاشت و به فروست و شجاعت نامبردار گشت.

و همچنان رجب‌خان یاور با ۴۰۰ تن سریاز فوج قدیم کراز بدو پیوست و حاجی‌جابرخان سرحددار محمره با ۲۰۰ سوار و ۵۰۰ تن پیاده عرب نیز

سنگری گرفت. و دیگر زین‌العابدین‌خان شاهسون که مردی دلیر و رزم دیده است با ۱۰۰ سوار شاهسون دویرن در جزیره الخضرا جای داشت و این گروه را ۳ عراده توب بود.

اما احتشام‌الدوله خویشن در پشت قلعه محمره لشکرگاه کرد و ۳ عراده توب نزد خویش بداشت و فرزندش ابراهیم‌میرزا ۸۰۰ گام دور از آب شط در پشت نخلستان اوتراق نمود. و شاهزاده پس از زمانی کوچ داده لختی بازپس شد و ۱۰۰۰ گام از قنای ابراهیم‌میرزا اوتراق کرد و قورخانه‌ای که به کار لشکر می‌رفت در معسکر خویش نهاد و قورخانه دیگر نیز نزد ابراهیم‌میرزا بود و علوفه لشکر را ۲۰۰ گام دور از آب، میرزا‌البوطالب وزیر شاهزاده با خود می‌داشت.

اگر چه در این هندسه قورخانه را از قاروره آتشین دشمن بیم زیان بود، اما کس را اندیشه آن نرفت. این وقت یک کشتی انگلیس تا کنار بصره برای حمل آذوقه آمد شدن داشت و شاهزاده کشتی تجاری می‌پنداشت یک روز چند تن از اآن کشتی به کنار آمده از دور و نزدیک سنگر و لشکر و قورخانه را نظاره نموده مراجعت کردند و از پشت و روی کار آگهی یافتدند.

بالجمله چون خبر رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس پراکنده شد، احتشام-الدوله یک تن از مردم خود را بفرستاد تا خبری از عدّت و غدت ایشان باز آرد. دیده‌بان او از کنار شط‌العرب لختی راه بیمود تا کشتیهای انگلیس دیدار شد و ۱۸ کشتی به شمار کرد، از بیم آنکه کشتیها قبل از او به محمره درآیند، دیگر توقف نکرده خبر بازآورد. و احتشام‌الدوله به اعدادکار پرداخت و کشتیها روز سه‌شنبه بیست و هفتم رجب هنگام چاشتگاه در ملتقای آن دو رود عظیم که بدایت شط‌العرب است از پی هم برسید چندانکه ۴۴ کشتی شمرده شد و

فصل

دو کشتی ایشان را هر یک ۱۴ توب بود و ۴۲ کشتی دیگر هر یک ۲۰ توب منصوب داشت و اهالی کشتی به مسافت ۴۰۰ گام لنگر در آب افکندند. بالجمله روز چهارشنبه هنگام فرو شدن آفتاب ۱۲ توب به جانب جزیره الخضرا بگشودند و در پشتہای که از خاک بصره شمرده مسی شود در جزیره سلیمان بن غضبان گروهی را از کشتی پیاده کرد، سنگری بر آوردن و دو خنپاره [خمپاره] نصب دادند و از آنجا تا سنگر ایرانیان ۱۰۰۰ گام مسافت داشت. روز پنجشنبه قبل از سر بر زدن آفتاب ساز مقاتلت طراز دادند و از آن سنگر گلوله خمپاره‌های بگشودند و چون گلوله هیچ سنگر بدان رسنده نبود و از سنگر آقاجان خان به گشادن توب جنگ را پذیره بودند.

این ببود تا یک ساعت از دیدار شدن آفتاب سپری شد، ناگاه گلوله خمپاره در میان سنگر آقاجان خان بتراکید و از ۱۰۰ بخش افرون شد و پاره‌ای از آن به پهلوی چپ آقاجان خان آمده بغلطید و با آن جراحت مردم خود را به ثبات قدم وصیت کرد و او را از میدان جنگ به کناری برداشت و پس از دو روز به عزّ شهادت پیوست. و دو کشتی دیگر به مسافت ۲۰۰ گام با سنگر فوج بهادران روی در روی درآمد و دهان خمپاره گشاده داشت و از قفای آن دو کشتی بخار دیگر برسید و همچنان تا ۸ کشتی به پشتونی یکدیگر رده شدند.

بالجمله تمام کشتیها به جنگ درآمدند و گلوله نوب و خمپاره بیاریدند. و از سنگر بهادران، مردان جنگی از در مدافعت برخاستند و با گلوله توب جنگ آراستند. عبدالله سلطان گروسی و اسماعیل خان بیک و کیل بهارلو و صمد بیک و کیل افشار نیکو خدمتی کردند و مردانه بکوشیدند و آن کشتی را که از در نام بود با گلوله توب ثلمه کردند، چنانچه از کار افتاد.

بالجمله پای سخت کردند تا ثقبهای سنگر و جاهای گلوله توب امها و انهدام یافت و چند تن از توبچی و سرباز مجروح و مطروح افتاد. در این وقت احتشامالدolle در سنگر محمدحسن خان سرتیپ جای داشت و علینقی خان سرتیپ نیز با فوج مهندس حاضر بود، شاهزاده بفرمود تا با فوج به سنگر بهادران شود و مردم آن سنگر را مددی دهد.

علینقی خان راه برگرفت، لکن دلی پر باک و بیم داشت و بر جان خویش هراسناک بود، از این روی چون به سنگر محمدمرادخان رسید خویشتن متوقف شدو خدادادخان برادرش را با فوج مهندس به سنگر بهادران مأمور داشت. سربازان نیمی پراکنده شدند و نیمی به سنگر بهادران رسیدند. لکن این قلیل مردم به کاری نبود. سنگر بهادران از پای برفت و سربازان دست از جنگ بازداشتند، چه گلوله تفنگ در این حربگاه به کشتی دشمن رسنده نبود و اگر رسیدی گزنده نبود.

و هم در این وقت میرزا ابوطالب حسینقلی خان را با تفنگچی بختیاری جنبش داده به سنگر محمدمرادخان آمد، باشد که مددی دهد. و محمدمرادخان چون جماعتی از فوج بیات را نزدیک به سنگر بهادران، از پس دیواری که نیک استواری نداشت بازداشتند بود، این وقت فرمان کرد که از هر دسته ۲۰ تن صاحب منصب در آنجا اقامت جسته دیگران به سنگر درآیند و پای اصطبار استوار داشت، چنانکه یک تن از سربازان خویش را نگران شد که در فروند سنگر از بیم گلوله خصم سرخویش فرو گرفت او را بخواند و گفت همانا ندانسته‌ای که تا اجل کس را فراز نشود مرگ را بدو دسترس نباشد، من امروز این معنی را بر تو کشف سازم و فرمان کرد تا زمانی دراز بر فراز سنگر راست

فصل

محمد

لختی

سنگر

لشکره

شوند.

مع

منازعه

استوار

کشتی

بدان س

ایز

جنگ

داشت،

بیات ز

لکن چ

معاینه :

بیگانه ا

چوا

سوی تر

لختی دا

و قورخ

با استاد و بسیار گلوله بیارید و آسیب بدو نرسید، آن گاه از فراز سنگرش به زیر آورد و گفت اکنون در فرود سنگ ایمن بیاش و خمیده کار مکن.

و در آن سنگ میرزا ضای نایب خرقانی و محمدحسن بیگ خرقانی جلادتی به کمال ظاهر ساختند و شهسوار بیگ در کار هزیمت سیک خیز گشت و از بھر حمل توب و حمله در دار و کوب گرانی نمود.

بالجمله این وقت در سنگ جزیره‌الخضرا که معدودی از مردم بلوج در آنجا اقامت داشت، معصوم سلطان توپیچی با اینکه سنگ او هدف گلوله توب و خمپاره بود فتوری در ارکان جلادت او راه نکرد و تا آن گاه که بساط منازل نورده شد توب او گشاده می‌گشت. رضاقلی بیک خمسه که وکیل توپخانه بود نیز جلادتی به سزا نمود و از سنگ محمدحسن خان نیز یک توب به کشتهای گشاده می‌گشت. علیقی خان و محمدمرادخان چون سرباز را پراکنده دیدند کس به شاهزاده فرستاده توب و توپیچی و قورخانه توب به مدد طلبیدند.

احتشام‌الدوله گفت لشکر پراکنده است و کار از دست بیرون شده، اعداد این کار نتوانم کرد و از مردم انگلیس از بھر آتش زدن قورخانه قاروره آتشین به میان لشکرگاه همی‌آمد؛ و بدین تعییه در قورخانه سنگ بهادران و قورخانه خمپاره، آتش در افتاد و نابود ساخت. میرزا فضل الله که در میان سنگ بهادران و سنگ محمدمرادخان متعدد بود، پاره‌ای از گلوله خمپاره پای او را جراحت کرد و محمدمرادخان او را به کناری فرستاد؛ اما از آن زحمت جان به سلامت بردا.

از جانب دیگر در سنگ ابراهیم میرزا و فوج کرازی پشت با جنگ کرده، شکسته شدند و او یوزباشی عبدالحسین قبه‌ای را به نزدیک احتشام‌الدوله فرستاده این خبر باز داد و انهی داشت که لشکر انگلیس بی‌گمان از بحر بیرون شده، سنگر ما را حصار خواهد داد. شاهزاده دیگر سودی در حفظ سنگ

محمدحسن خان ندانست، او را گفت از سنگر بیرون شده با توپخانه و سرباز لختی دورتر از میدان گلوله توپ و خمپاره برصغیر باش؛ لکن سرباز چون از سنگر سر بدر کرد، پراکنده گشت. این وقت میرزا ابوطالب به محمره آمد و لشکری را که در جزیره الخضرا بود حکم فرستاد تا آمده به شاهزاده پیوسته شوند.

مع القصه یک ساعت قبل از طلوع آفتاب تا ۵ ساعت بازار مقاتلت و منازعت روائی داشت، ۴ کشته انگلیس نیز شکسته شد. ۳ کشته را با طنابها استوار بستند و به قوت کشتهای دیگر از محل آفت به کنار کشیدند، لکن کشته از در چنان از کار شد که کشیدن نتوانستند. بعد را لختی بازپس بردن و بدان سر شدند که تدبیر دیگر اندیشیدند.

این هنگام از پراکنده شدن لشکر اسلام آگهی یافتند و دلیرانه دیگر باره به جنگ درآمدند و تا یک ساعت بعد از زوال آفتاب نیران جدال و قتال اشتعال داشت، لر فوج بهادران ۲۲ تن مقتول گشت و از افواج کرازی و مخبران و بیات زرند ۵۷ تن به خاک افتاد و از لشکر انگلیس نیز بسیار کس هلاک شد؛ لکن چون قشون چریک پراکنده شدند پند و اندرز جناب اشرف صدراعظم معاینه شد و مکشوف افتاد که در کنار بحر با مردم انگلیس رزم دادن از خرد بیگانه افتادن است.

چون شاهزاده نیک نگریست که گلوله توپ و خمپاره از لشکرگاه از آن سوی تر همی رود و از طرف دیگر نظاره کرد که بعضی از کشتهای انگلیسی لختی دور از لشکرگاه به کنار آمد و لشکر خود را پیاده کرد و سپاه را با توپ و قورخانه به ساحل کشید. سخت هراسناک شد که مبادا جماعتی از سواره و

پیاده از کشتیها بیرون شده، از قفای لشکریان درآیند و لشکر اسلام را حصار دهند، پس حکم داد که سربازان از سنگرها بیرون شوند.

سرکردگان ناچار سنگرها را پرداخته کردند و به نزدیک شاهزاده آمدند. بعد از گفت و شنود فراوان سخن بر این نهادند که نیم فرسنگ از کنار آب واپس شوند و اتراق کنند و علف و آذوقه و قورخانه نیز با خود حمل کنند، لکن چون اسب و استر صاحبان مناصب و سربازان دور از لشکرگاه بود کس به حمل بنه و آغروق و برگرفتن آذوقه دست نیافت، با اینکه شاهزاده و وزیر او را اسب و استر به جای بود، ستر زیرین سراپرده احتشامالدوله به جای ماند. در این وقت رستم بیگ یاور توپخانه، به نزدیک احتشامالدوله برای حمل توپخانه اسب همی خواست و دسترس نبود.

بالجمله لشکر جنبش کرد و ۳ ساعت از آن پیش که آفتاب سر در کشد راه برگرفتند و یک فرسنگ طی طریق کرده به کنار نخلستان رسیدند و انجمن شدند و سخن بر این نهادند که شب را در کنار نخلستان بامداد کنند. چون علف و آذوقه بدست نیمه شب از آنجا کوچ دادند و ۳ فرسنگ دیگر راه بریده در کنار شط جای گرفتند و از آنجا واپس ماندگان را فراهم کرده، روز جمعه به نخلستان سبعه رسیدند و روز شنبه را هم در آنجا اقامت داشتند. یکشنبه دوم شعبان شاهزاده سپاه را به نظام کرد و به جانب اهواز در تک و تاز آمد و روز دیگر در اهواز از آن سوی آب او تراق نمود. (صص ۱۴۲۵-۱۴۱۹)

۵

۵

۱-اعتمد

رضوانی

۲-امام

۳-امیر

انتشارات

۴-بارتو

۵-زیریز

۶-سایه

نوری، آ

۷-سیاد

۸-صدای

۱۳۷۹

۹-طبری

اساطیر،

۱۰-کره

۱۱-عرة

اسلامی

۱۲-فلور

مصطفی

۱۳-فیلد

۱۴-قیم،

۱۵-قیم،

منابع کتاب

منابع فارسی

- ۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن صنیع الدوّله، تاریخ منظوم ناصری، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی،
- ۲- امام شوستری، محمدعلی، تاریخ جغرافیای خوزستان، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۱،
- ۳- امیری، مهرباب، ده سفرنامه، یا سیری در سفرنامه های جهانگردان خارجی راجح به ایران، انتشارات وحید، ۱۳۶۹،
- ۴- بارتولد، ویلهلم، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادر، چاپخانه اتحادیه ایران، ۱۳۰۸،
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳،
- ۶- سایکس، سر بررسی، سفرنامه سر پرسی سایکی یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۶،
- ۷- سیادات، موسی، تاریخ جغرافیائی عرب خوزستان، نشر آذران، ۱۳۷۳،
- ۸- صداوی، علیرضا، تاریخ بنی کعب و ماجرای شیخ خزعل، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آفرینه، ۱۳۷۹،
- ۹- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵،
- ۱۰- طرفی، حمید، بنی کعب و جنگ آلبوнаصر با انگلیس و عثمانی، نشر نیلوفران، ۱۳۹۰،
- ۱۱- عرفان منش، جلیل، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو، بنیاد پژوهش‌های اسلامی،
- ۱۲- فلور، ویلم، بنو کعب، عشایر مرزنشین جنوب خوزستان، از برآمدن تا برافتادن، ترجمه مصطفی نامداری منفرد، نشر شادگان، ۱۳۹۲،
- ۱۳- فیلد، هنری، مردم شناسی ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریار، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۴،
- ۱۴- قیم، عبدالتبی، پانصد سال تاریخ خوزستان، نشر اختران، ۱۳۹۳،
- ۱۵- قیم، عبدالتبی، فراز و فرود شیخ خزعل، ناشر کتاب آمد، ۱۳۹۲،

- ۱۶- کاتبی، سیدی علی، مرأت الممالک، ترجمه از ترکی محمد تفضلی و علی گجه‌لی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵
- ۱۷- کازرونی، محمد ابراهیم، تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس، با تصحیح دکتر منوچهر ستوده، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷
- ۱۸- کاشانی، میرزا تقی خان، گنج شایگان، گزارش سفر خوزستان، نشریه دانشکده ادبیات اصفهان
- ۱۹- کرزن، جورج، ایران و قضیه ایران، جرج کرزن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳
- ۲۰- کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات صدای معاصر، ۱۳۹۰
- ۲۱- کسری‌ی، سیداحمد، تاریخ پاپ‌صدساله خوزستان، ناشر دنیای کتاب، ۱۳۸۹
- ۲۲- لایارد، سر اوستن نری، سیری در قلمرو بختیاری و عشاائر جنوب خوزستان، ترجمه مهراب امیری، انتشارات فرهنگسرای، ۱۳۷۱
- ۲۳- لسان الملک سپهر، محمد تقی، ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، انتشارات اساطیر، ۱۳۳۰
- ۲۴- لسترنج، گی، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷
- ۲۵- لوریمر، جان گوردون، تاریخ خوزستان، جواهر کلام، محمد، انتشارات کویر، ۱۳۹۰
- ۲۶- لیوتنان بالارد، جنگ ایران و انگلیس، ترجمه کاوه بیات، فصلنامه فرهنگ ایران زمین، شماره ۲۷
- ۲۷- مجله وحید، شماره نهم، سال یازدهم
- ۲۸- نجم الملک، حاج میرزا عبدالغفار، سفرنامه خوزستان، به کوشش سید محمد دیر سیاقی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۱
- ۲۹- نجم الدله، حاج عبدالغفار، سفرنامه خوزستان، به کوشش دیر سیاقی، ناشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۳۰- هدایت، رضاقی خان، روضه‌الصفای ناصری، به تصحیح جمشید کیانفر، انتشارات اساطیر، ۱۳۳۰

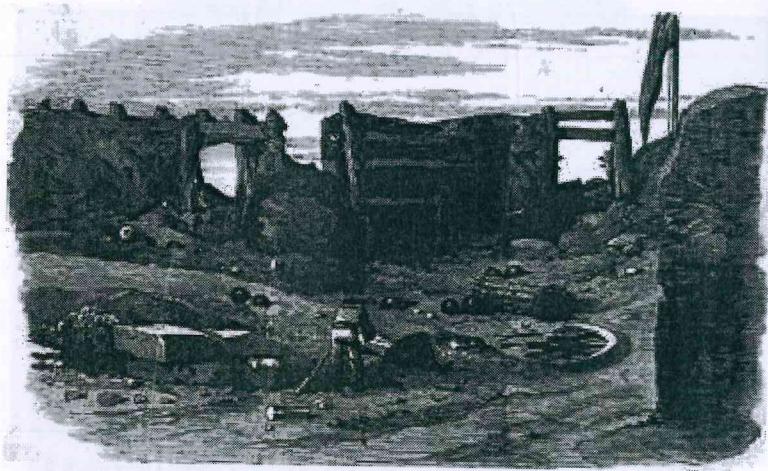
ابن جه
ابن حو
ابن الفاظ
ارثنو
الادره
۱۴۲۲
الاصط
الاصلف
البلادر
الحلو؛
الحمو
الخطا
السلما
السمع
الشيخ
العزاء
العزاء
العلی
العقلة
۱۹۸۰

منابع عربي

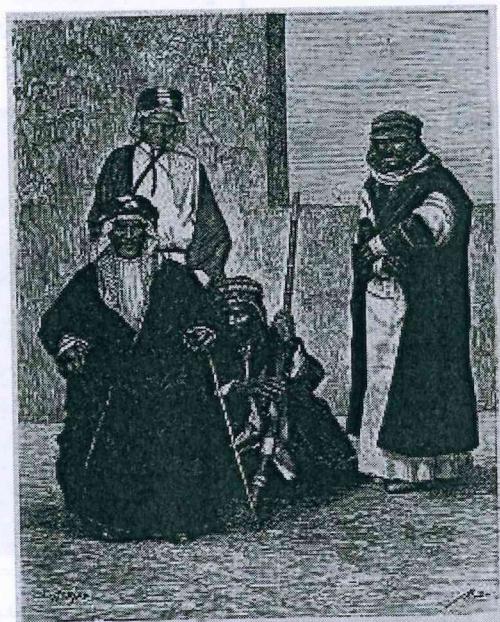
- ابن جعفر، قدامة، كتاب الخراج و صناعة الكتابة، دار الرشيد للنشر
 ابن حوقل النصبي، أبي القاسم ، صورة الأرض، منشورات دار مكتبة الحياة، ١٩٩٢
 ابن الفقيه، احمد بن محمد الهمданى، كتاب البلدان، عالم الكتب بيروت
 ارثرونولمان، شيلدن، ميسان (دراسه تاريخيه اوليه لالقسم الاول) ترجمه جميل فواد
 الادريسي، محمد بن عبدالله بن ادريس، نزهة المشتاق في اختراق الأفاق، مكتبة الثقافة الدينية،
 ٢٠٠٢ هـ ١٤٢٢ م ✓
- الاصلطخري، أبي اسحاق ابراهيم بن محمد، مسالك الممالك، دار صادر بيروت
 الاصفهانى، حمزة بن حسن، تاريخ سنى ملوك الارض والأنبياء، منشورات دار مكتبة الحياة
 البلاذرى، احمد بن يحيى، فتوح البلدان، مؤسسة المعارف بيروت، ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م
 الحلو، على نعمه، الاحوال(عرستان) في أدوارها التاريخية، دار البصرى- بغداد، ١٩٦٩
 الحموى، أبي عبدالله ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، دار صادر بيروت، ١٩٧٧
 الخطاب، محمود ثيت، قادة فتح بلاد فارس، دار الفتح بيروت، ١٣٨٥ هـ - ١٩٦٥ م ✓
- السلمان، انعام مهدى، حكم الشیخ خرعل في الاهواز، منشورات دار الكندي، بغداد
 السمعانى، عبدالكريم بن محمد، الانساب، مكتبة ابن تيمية، ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م ✓
- الشيخ خرعل، حسين خلف، تاريخ الكويت السياسي،
 العزاوى، عباس، عشائر العراق، الدار العربية للموسوعات
 العزاوى، عباس، تاريخ العراق بين احتلالين، الدار العربية للموسوعات
 العلى، صالح احمد، الاحوال في المهد الاسلامية الاولى، مركز البحوث والمعلومات
 العمري، عبدالباقي، ديوان الترافق، طبعة حجرية، ١٢٨٧ هـ ✓
- القلقشندي، أبي العباس، نهاية الأرب في معرفة أنساب العرب، دار الكتاب اللبناني، ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م

- الکعبی، فتح الله بن علوان، زاد المسافر و لهنۃ المقيم و الحاضر، نسخة خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۴، منبع دیجیتال
- المانع، جابر جلیل، مسیرة الى قبائل الاهواز، الدار العربية للموسوعات، ۱۴۲۸هـ ۲۰۰۸م
- المقدسی، محمد بن احمد، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، النبهانی، الشیخ محمد بن خلیفه، التحفة النبهانیة فی تاریخ الجزیرة العربیة، دار احیاء العلوم بیروت - ۱۹۹۹، المکتبة الوطنية البحرین،
- النجار، مصطفی عبدالقادر، التاریخ السیاسی لإمارة عربستان ۱۸۹۷-۱۹۲۵، دار المعارف بمصر، ۱۹۷۰، تاورنیه، جان باتیست، رحلة الفرنسي تافرنیه الى العراق فی القرن السابع عشر سنة ۱۶۷۶، مطبعة المعارف بغداد ۱۹۴۴
- جاکسون، مشاهدات بريطانی عن العراق سنة ۱۷۹۷م، ترجمة د. خالد فاروق عمر، الدار العربیة للموسوعات، ۲۰۰۰م - ۱۴۲۱هـ
- دیولافوا، مدام، رحلة مدام دیولافوا من المحمراة إلى البصرة و بغداد، ترجمة مصطفی جواد، دار العربیة للموسوعات
- فضیح الحیدری، ابراهیم، عنوان المجدفی بیان احوال بغداد والبصرة و نجد، مکتبة مدبویلی ، ۱۹۹۹
- لوریم، جان گردون، دلیل الخليج، القسم الجغرافی، مکتب صاحب السمو امیر دولة قطر مت، ادم، الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری، دار الكتاب العربي بیروت
- مجلة الاستاذ العراقيه، عام ۱۳۸۳هـ ، المجلد ۱۲
- مجلة المجمع العلمي العراقي، المجلد الثامن، الجزء الاول ۱۹۸۶
- مجله المورد، المجلد الخامس عشر، العدد الثالث ۱۹۸۶
- مسکویه، أبي على احمدین محمدین یعقوب، تجارب الام، منشورات دار الكتب العلمیة، ۱۴۲۳هـ - ۲۰۰۳م
- نیبور، کارستن، رحلة إلى شبه الجزیرة العربیة و إلى بلاد آخری مجاورة لها، منذر عییر، مؤسسة انتشار العربی

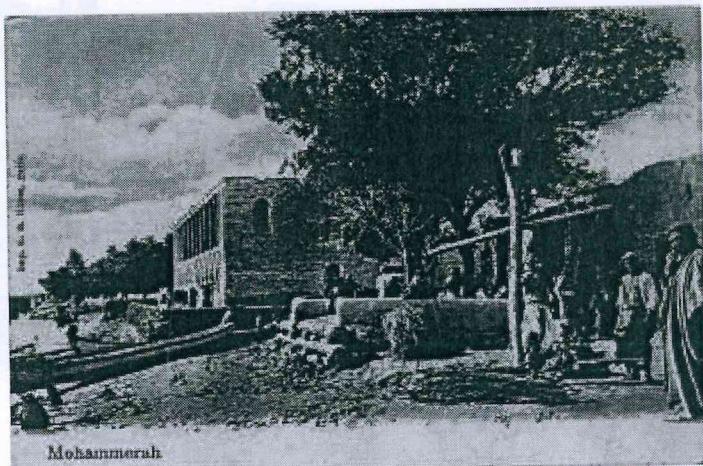
تصاویر



خرمشهر پس از جنگ ۱۸۵۷ م - ۱۲۳۶ش



تعدادی از شیوخ عشائر خرم‌شهر سال ۱۸۸۱ م - ۱۲۶۰ ش



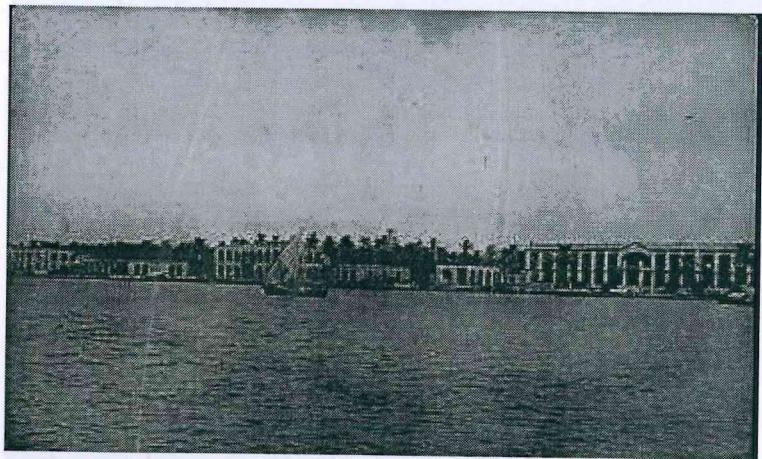
خرم‌شهر اوخر قرن نوزدهم

Mohammerah



Mohammerah

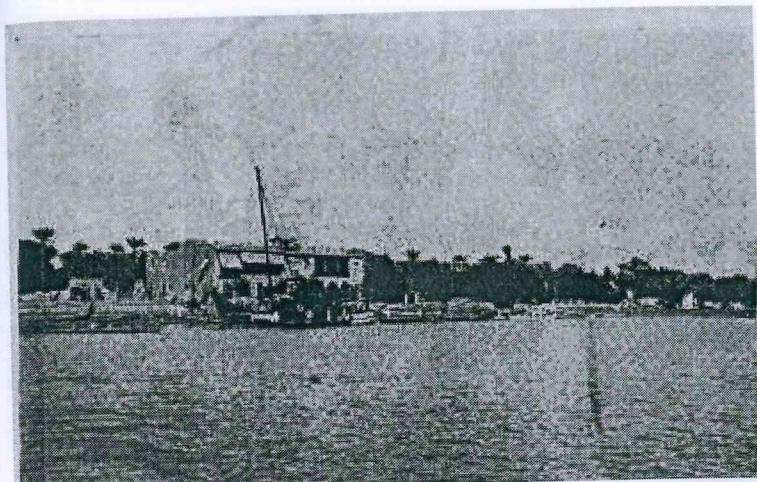
خرمشهر اواخر قرن نوزدهم



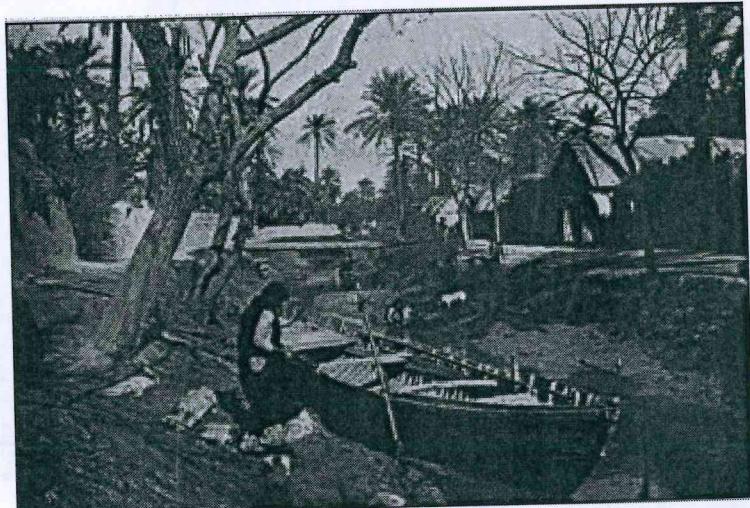
خرمشهر ۱۹۱۹ - ۱۲۹۸ اش

دوهزار سال تاریخ خرمشهر

تصاویر



نمایی از خرمشهر اوائل قرن بیستم



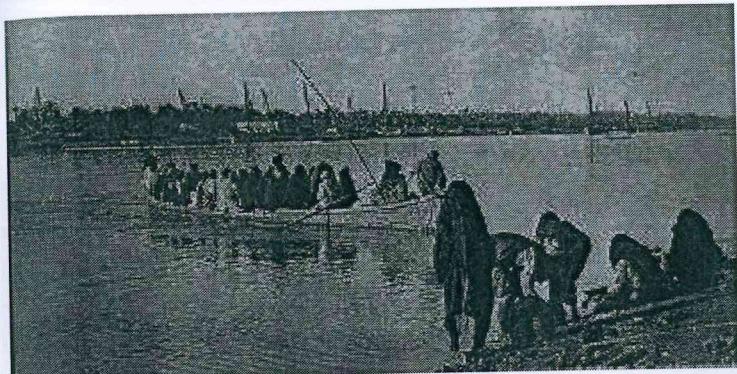
یکی از نهرهای مشعوب از کارون - حومه خرمشهر ۱۹۰۸-۱۲۸۷ ش



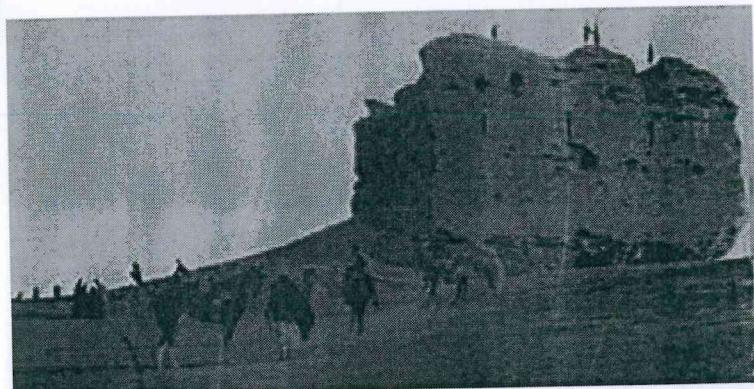
نمایی از خرمشهر اوائل قرن بیستم میلادی



نمایی از بازار خرمشهر ۱۳۸۸ - ۱۹۰۹ م



حمل و نقل مسافرین در خرمشهر ۱۹۱۹م - ۱۲۹۸ش



ویرانه های کوشک (قصر) بصری در جنوب خرمشهر ۱۹۱۴م - ۱۲۹۵ش



خیابانی در خرمشهر ۱۹۰۰ م - ۱۲۸۱ ش



خیابان چاسبی (انقلاب فعلی) خرمشهر در اوائل قرن بیستم



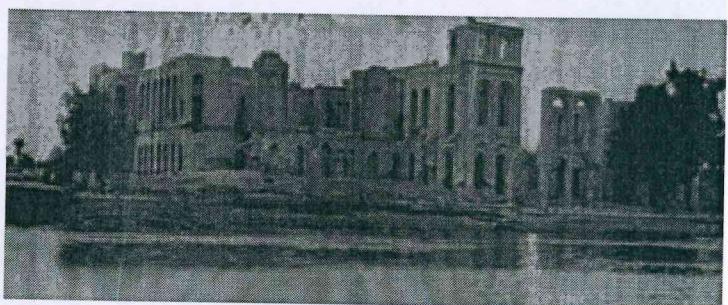
آرایشگری در خرمشهر قدیم



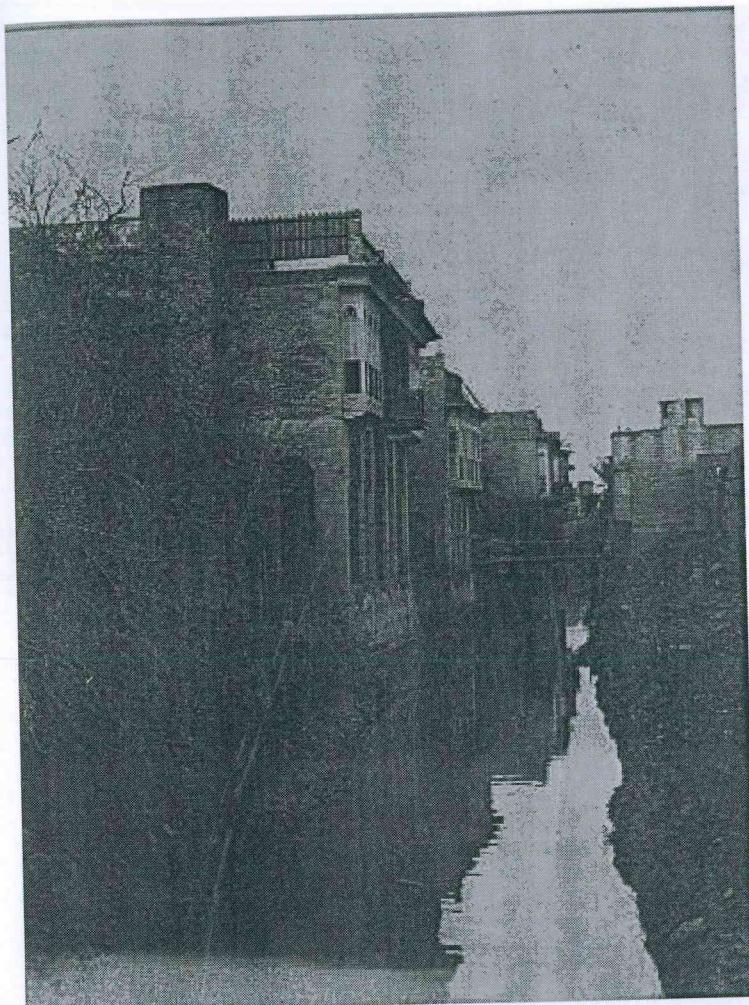
حمامی در خرمشهر سال ۱۹۱۷-۱۲۹۶ ش



کاخ فیلیه که بنای اولیه آن در زمان شیخ چاپر بود



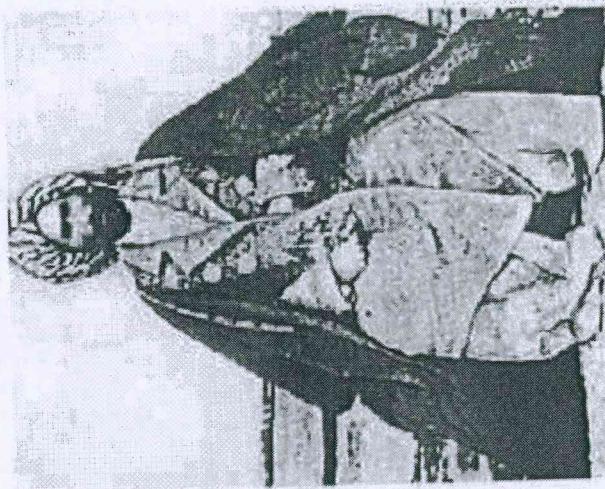
بقایای کاخ فیلیه سال ۱۳۳۵ش



یکی از خیابانهای خرمشهر در سال ۱۹۱۸م - ۱۲۹۷ش

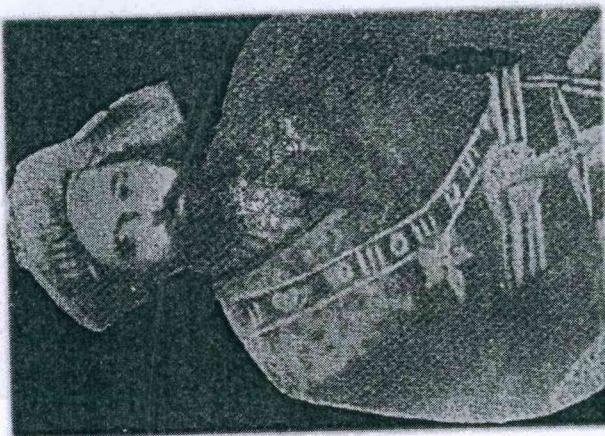


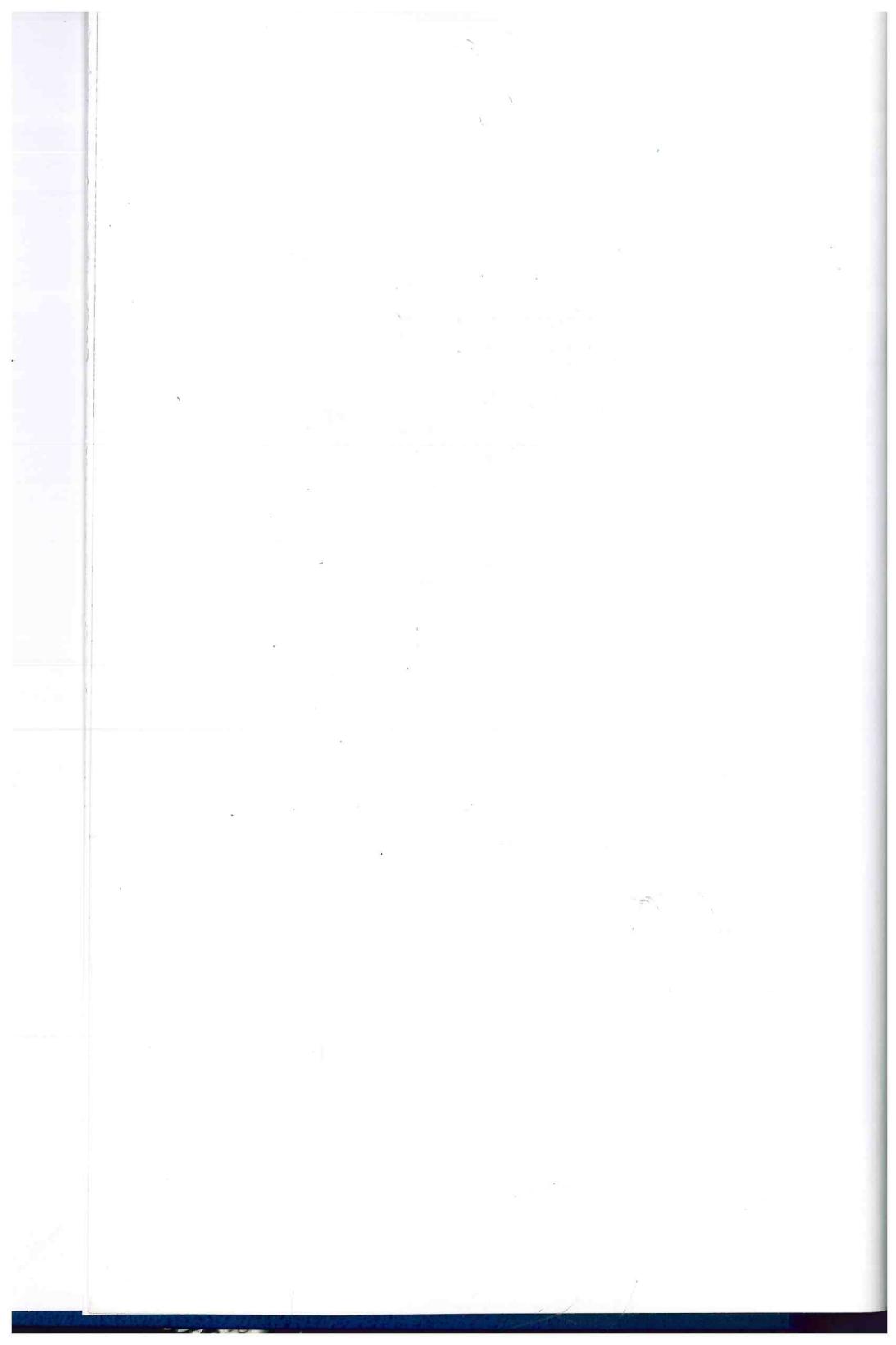
خرمشهر اوائل قرن بیستم میلادی

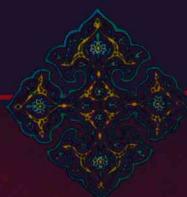


شیخ مرداوین علی بن چاسب مؤسس اثقلاف محسن

حاج چیرین مرداو حکم مصده از سال ۱۸۳۲-۱۸۸۱







انتشارات اثر آفرین

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۲۰۱-۵-۱

ISBN: 978-600-92201-5-1



